

باستان‌شناسی چهار تکه

باستان‌شناسی برای مردم

عمران گارازیان
لیلا پاپلی یزدی
مریم دزم خوی
مریم نعیمی
آرمان مسعودی

باستان‌شناسی چهار تکه.....عمران گارازیان و دیگران

از متن کتاب:

"موجود کوچک ۱۲۰ سانتی متری هراسان نفس نفس می زد! او تقریباً ۶۰ میلیون سال پس از آنکه دایناسورها نابود شوند، زندگی می کرد. موجود کوچک ترسیده بود، گریه سان بزرگی تعقیبش می کرد. نخستی کوچک نه دندان تیزی برای دریدن مهاجم داشت نه ناخن هایی بلند و نه حتی توانایی سریع دویدن... اما چوب بلند را سمت مهاجم پرت کرد... نجات یافت و توانست تولید مثل کند تا بچه هایش در افریقا پخش شوند..."

این کتاب از روایت تطور این موجود کوچک و راویان آن یعنی باستان شناس ها می گوید. این روایت ها مثل یک چهار تکه، رنگارنگ و متفاوت هستند. هر راوی روایت خودش را می گوید و تکه ی خودش را می چسباند. با این حال قهرمان روایت همیشه یکی است: "انسان"

باستان‌شناسی چهل‌تکه

باستان‌شناسی برای مردم

مولفان :

عمران گاراژیان، لیلا پاپلی یزدی، مریم دژم‌خوی،
مریم نعیمی، آرمان مسعودی



سرشناسه	:	
عنوان و نام پدیدآور	:	عمران گاراژیان- لیلا پاپلی بزدی- مریم دژم خوی- مریم نعیمی و آرمان مسعودی
مشخصات نشر	:	1393
مشخصات ظاهری	:	
شابک	:	978-600- 92585- 3-6
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
یادداشت	:	کتابنامه: ص(164)-170
موضوع	:	باستان شناسی
موضوع	:	
موضوع	:	
شناسه افزوده	:	گاراژیان, عمران- 1349/ طراح جلد: صالح تسبیحی
رده بندی کنگره	:	1393 17/165 cc
رده بندی دیویی	:	930/1
شماره کتابشناسی ملی	:	3531865

سایت : <http://www.gapend.net>

ای میل : gapend@gmail.com

فهرست

به جای مقدمه: ضرورت تألیف کتاب
پیشگفتار: کی و از کجا؟

فصل نخست: باستان‌شناسی و مردم

- پیش‌درآمد
12 گنج، طلسم، اژدها... و باستان‌شناس
18 گذشته‌ها گذشته است؟
20 از شکوه گذشته تا شناخت فرهنگ انسان
27 جهانگردی و درآمدزایی اقتصادی آثار باستانی
از میراث فرهنگی تا میراث منفی و رابطه‌ی آن با
30 باستان‌شناسی
مقصر کیست؟ مردم ایران چگونه به باستان‌شناسی
36 می‌نگرند؟

فصل دوم: باستان‌شناسی؛ کی و کجا؟

- 41 گام به گام
48 آغازگران باستان‌شناسی: تامسن – ورسائه
ابتدا تاریخ بود و بعد... پیش از تاریخ پدید
55 آمد

فصل سوم: انسان فرهنگ‌مند می‌شود

- 60 داستان انسان و دست‌ساخته‌هایش
68 بیرون از آفریقا هم جهانی است!
76 ما پدید می‌آییم
79 آدمی و ابزارهایش
80 فرهنگ و باستان‌شناسان
80 یک سفر
82 فرهنگ از نگاه باستان‌شناس
84 تغییرات فرهنگی
85 طبقه بندی
85 حدود 30 سال پیش، فضای داخلی یک خانه
86 یک خانه ی امروزی
88 فناوری
89 زیست محیط

89	فرهنگ و زندگی
90	انسان، فرهنگ و زندگی
یک	پنج‌هزار سال پیش، شهری در جنوب شرق ایران، یک
90	روز صبح.
94	عصر همان روز، گورستان
96	روستایی نزدیک شهر
96	ما در جستجوی زندگی

فصل چهارم: انسان، چیزها و باستان‌شناسان

98	مقدمه
102	دوره‌ها و مبانی آن در باستان‌شناسی
104	پارینه‌سنگی یا همان گردآوری غذا
110	نوسنگی یا تولید غذا
117	شهرها و شهرنشینی
125	امپراتوری‌ها
137	باستان‌شناسان چگونه کاوش می‌کنند؟
142	قلعه‌ی خان نمونه‌ای برای کاوش
154	چرا باستان‌شناسان کاوش می‌کنند؟

فصل پنجم: تکه‌های چهل‌گانه

163	تکه‌های چهل‌گانه
	فهرست تصویرها و مأخذ آنها
188	منابع و مأخذ

ضرورت تألیف کتاب

«لباس نُوِي چهل‌تکه‌ی باستان‌شناسی»

همه‌ی ما «چلتیکه» را می‌شناسیم؛ پارچه‌های رنگارنگ و گاه کهنه و غیرقابل استفاده‌ای که مادران این سرزمین آنها را کنار هم می‌گذارند و پتو و لباس‌های نو درست می‌کنند. شاید خیلی از ما تجربه‌ی شیرین گرم شدن کنار يك کرسی و زیر يك لحاف چلتیکه را داشته باشیم؛ تجربه‌ای که جایی در ذهن‌مان باقی مانده است. چلتیکه يك جور هنر عام است؛ هنری که معمولاً زن‌ها در خانه آن را می‌آفرینند: پارچه‌های کهنه را با سلیقه جمع می‌کنند، یا سرپیچی‌های خیاطی را کناری می‌گذارند برای دوختن چلتیکه‌های رنگارنگ...

باستان‌شناسی دانشی متکثر است؛ بدین معنا که شاید از چندین شاخه و زیر شاخه‌ی متنوع و پویا تشکیل شده باشد و به تعبیری می‌توان آن را دانشی چهل‌تکه معرفی کرد. «چهل‌تکه‌ای» که باستان‌شناسان از کنار هم نهادن مطالعات موزه‌ای، قوم‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، انسان‌شناسی و... می‌سازند و درنهایت، روایتی را از آنچه در گذشته بوده، ارائه می‌دهند. با این حال، این چهل‌تکه نیز تاریخچه‌ای دارد که با نگاهی به آن می‌توان دریافت که باستان‌شناسی حاصل انقلاب صنعتی است - یا حتی قبل از آن به سبب شیرینی خاطره‌ی کشف قاره‌ی آمریکا و سرزمین‌های جدید - بدین شرح که گروهی از کاوشگران دنیای ناشناخته در گوشه و کنار دنیا به جستجو پرداختند. گذشته هم مورد علاقه‌ی آنان بود و در راستای آن، عتیقه‌جویی، مجموعه‌داری و در نهایت باستان‌شناسی شکل گرفت. باستان‌شناسی نیز مانند بسیاری از موارد دیگر، پس از انقلاب صنعتی به ایران وارد شد، البته با تفاوت‌هایی. اصولاً واردکردن چیزهایی مانند خودرو، قطار و... متناسب با نیازهای جامعه است و

اغلب برای یک کالای وارداتی، معرفی و شیوه‌ی استفاده از آن هم رایج می‌شود. اما باستان‌شناسی چنین نبود. شاید بتوان گفت در اثر استقبال از فعالیتهای عتیقه‌جویی و سپس اکتشاف‌های باستان‌شناسی - که با اکتشاف‌های منابع نفتی همراه بود - بدون ارزیابی و حتی هدف مشخص، باستان‌شناسی وارد ایران شد. رشته‌ی باستان‌شناسی نیز در مراکز آموزشی یا همان دانشگاه‌های اولیه، به منظور نظارت بر فعالیتهای خارجیان در زمینه‌ی عتیقه‌جویی و اکتشاف‌های باستان‌شناختی در زمان پهلوی اول شکل گرفت.

گروه ما (گپاند¹) که اساساً برای تعامل با متخصصان و غیر متخصصان جامعه شکل گرفت، پس از ده‌ها جلسه گفتگو و تبادل نظر درباره‌ی باستان‌شناسی و آسیب‌شناسی تعامل آن با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، نتیجه گرفت با این که بیش از 100 سال از عمر این رشته در ایران می‌گذرد، همچنان در میان مردم کاملاً ناشناخته است تا جایی که باستان‌شناسان در نگاه مردم همان جستجوگران گنجینه‌ها پنداشته می‌شوند. تا این زمان مخاطبان روایت‌های باستان‌شناسان تنها همکاران‌شان بوده‌اند. گزارش‌هایی طولانی و اغلب پر از اصطلاحات تخصصی و نمودارهای پر عدد که تنها برای ارائه در کنفرانس‌های بسیار تخصصی به کار می‌آیند. در این میان، افرادی که بتوانند گزارش‌ها را به زبانی ساده بیان کنند، بسیار محدود بوده‌اند. بنابراین، گپاند بر آن شد که از باستان‌شناسی برج عاج‌نشینی دوری کند و به سبب حس تعهدی که نسبت به جامعه‌ی معاصر دارد، به فکر نگارش «چهل‌تکه» باستان‌شناسی افتاد.

کتاب حاضر را می‌توان گامی برای پرکردن فاصله‌ی میان مردم و باستان‌شناسی دانست. در این کتاب افزون بر ارائه‌ی باستان‌شناسی به

1. GAP END به معنای پایان گسست است.

زبان ساده، به دغدغه‌هایی نظیر نسبت باستان‌شناس و مردم نیز پرداخته شده است. سعی کردیم صدای مردم را نیز بشنویم و نگاه‌شان به باستان‌شناسی را در کتاب منعکس کنیم. ما گپ‌ندی‌ها از زندگانی متعهدانه‌ای می‌گوییم که به محیط فکری و اجتماعی‌ای که در آن ساکن هستیم، ارج می‌نهد. چهل‌تکه گامی کوچک در این مسیر است.

پیش‌گفتار کی و از کجا؟

حدود 150 سال پیش گرایش و علاقه‌ای چشمگیر برای کندوکاو در ایران وجود داشت. اروپاییان بیش از دیگران شوق این کار را داشتند. دولت‌های اروپایی از طریق جهانگردان و عتیقه‌جویان به موضوع کندوکاو در ایران وارد شدند. دولت‌های انگلیس و فرانسه و سپس دیگر کشورهای اروپایی، شاهان قاجار را برای جستجو در ایران تشویق و تطمیع می‌کردند؛ هرچند این جستجو موضوعاتی فراتر از عتیقه را دنبال می‌کرد. با موضوع اکتشاف نفت، مسئله پیچیده تر شد. نسل نخست جستجوگران نفت، در جستجوی عتیقه و منابع معدنی بودند. نسل دوم کاوشگران حرفه‌ای فرهنگ و هنر ایران‌زمین بودند. نسل سوم، باستان‌شناسانی بودند که سؤال خود را پیگیری می‌کردند. بیشتر آنها به جامعه و مردم ایران و جایگاه باستان‌شناسی در آن کاری نداشتند. آنچه در این میان از نظرها دور ماند، رابطه باستان‌شناسی با مردم بود.

باستان‌شناسی غرب کم‌کم از نیمه‌های سده بیستم تغییر کرد و شاخه‌هایی از آن به دانش‌های کاربردی تبدیل شد. شاخه‌ای از دانش‌های کاربردی به نام «باستان‌شناسی برای مردم»¹، باستان‌شناسی را به مردم معرفی می‌کند. برخلاف اروپا و آمریکا که تعداد تالیف‌ها در این حوزه چشمگیر است، در ایران پژوهش‌های اندکی در این زمینه انجام شده است.

در این کتاب، کوشش کرده‌ایم برای مردم بنویسیم؛ برای مردمی که در میان‌شان زندگی می‌کنیم. نکته‌ی دیگر این است که کتاب‌های خارجی

¹- Public Archaeology

ترجمه شده، نمونه‌های مطالعه شده‌ی آمریکایی و اروپایی را معرفی می‌کنند، محوطه‌ها و یافته‌هایی که شکل و کارکردشان برای مخاطب خاورمیانه‌ای و به‌ویژه ایرانی، دور از ذهن است. مسئله‌ی ما این بود: آیا می‌شود برای مخاطب ایرانی کتابی درباره‌ی باستان‌شناسی نوشت که یافته‌هایی آشنا در آن معرفی شود؟ یافته‌هایی که او نمونه‌های جدیدترش را هر روز به کار می‌گیرد؟ نمونه‌های باستانی‌اش را در موزه‌های کشورش می‌بیند؟ آیا می‌توان برای مخاطب ایرانی، باستان‌شناسی را با کمک دانسته‌های خود او معرفی کرد؟.

ابتدا با خود فکر کردیم، خوب اینکه ساده است: می‌توانیم یافته‌های خودمان و عکس‌های آن را در مجموعه‌ای منتشر کنیم. با پیگیری دریافتیم موضوع چندان هم ساده نیست. از سوی دیگر، در چنین کتابی آیا می‌شود نظر ایرانیان را که مخاطبان اصلی کتاب هستند، فراموش کرد؟ البته که نه! بهترین راهکار این است که پیش از آغاز نگارش، با استفاده از پرسش‌نامه، نظر هم‌میهنان‌مان را درباره‌ی باستان‌شناسی و کارکرد آن در جامعه جویا شویم. «مریم و آرمان» این مهم را عهده‌دار شدند که حاصل کارشان را می‌توانید در فصل نخست بخوانید.

در این کتاب برای هم‌میهنان، چهار باستان‌شناس تلاش کرده‌اند تصویری واقعی اما ساده شده از باستان‌شناسی ارائه کنند، تصویری که شاید با برداشت فعلی ایرانیان از باستان‌شناسی چندان همخوان نباشد! به نظر ما باستان‌شناسی برای جامعه‌ی امروز مفید و کاربردی است. دربخش‌های مختلف کتاب کوشش کرده‌ایم، تصویری کلی از باستان‌شناسی را ارائه دهیم، به این امید که آرام‌آرام با هم همراه شویم.

چنانکه اشاره کردیم، فصل اول کتاب دیدگاه‌ها و نظرهای شما درباره‌ی باستان‌شناسی است. با شما آغاز می‌کنیم چرا که این کتاب،

باستان‌شناسی برای شماست؛ باستان‌شناسی برای مردم.

یادش به خیر مادر بزرگ می‌گفت: «فلانی زمستان-ها که بیکار بود، شبها برای کندن تپه‌ها [ی باستانی] می‌رفت. آنقدر رفت که خسته و فرتوت و نامید شد اما چیزی گیرش نیامد.» هنوز که هنوز است، در جای‌جای این سرزمین، مادر بزرگ‌ها، حتی مادران و پدران ما این ذهنیت را به ارث برده‌اند که آثار باستانی برای کندن خوب است، برای بخت‌آزمایی شبانه به امید آینده‌ای بهتر. این حکایت کوتاه، بیانگر نحوه‌ی مواجهه‌ی برخی از افراد جامعه با میراث فرهنگی و آثار باستانی است؛ مواجهه‌ی تخریب‌گر و یغماپیشه. ما ناگزیر، این ذهنیت و ذهنیت‌های مخرب دیگر را نادیده نگرفته و در فصل نخست به آن پرداخته‌ایم.

جالب است بدانید، در جامعه‌ی کنونی روش‌های متکی بر کسب اطلاعات از مواد فرهنگی و دنیای مادی در دوره‌های پیش از تاریخ، برای پاسخگویی به سؤال‌های پیچیده به کار گرفته می‌شود. تعجب نکنید اگر باستان‌شناسی را منحصر و محدود به مطالعه‌ی گذشته و درگذشتگان، معرفی کرده‌ایم. ما انسان‌ها¹ از حدود چهار میلیون سال پیش که آثاری بر این کره‌ی خاکی به جای نهاده‌ایم، تا امروز – که افزون از هفت میلیارد نفر هستیم – پیش از آن‌که بنویسیم، بیش و پیش از آن‌که بخوانیم؛ خورده‌ایم، راه رفته‌ایم و زباله‌ها و ابزار و وسایل فرسوده و شکسته‌ی مان را رها کرده‌ایم. ما انسان‌ها، خویشاوندان انسان‌های ابزارساز هستیم. هنوز هم بیش از هر چیزی مواد فرهنگی تولید می‌کنیم؛ یعنی با مواد، ابزار، ساختمان و... می‌سازیم و بقایا را به صورت زباله و دورریز رها می‌کنیم. به انبوه زباله‌هایی که تولید می‌کنید، نگاهی بیندازید.

1. در ادامه توضیح خواهیم داد که منظورمان از انسان، شامل نخستی‌ها و گونه‌های تطوری نیز هست.

ما انسان‌ها همه چیز را مکتوب نمی‌کنیم، اما بسیارند پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که با کمک دنیای مادی مطرح می‌شوند. باور کنید نوشتن و نوشته به جای نهادن، نسبت به طول مدت زندگی انسان‌ها در کره‌ی زمین، نوآوری بسیار جدیدی است. بیایید با هم حساب کنیم: از حدود چهار میلیون سال پیش آثاری از انسان‌ها به دست آمده است، حال آن که قدیم‌ترین آثار نوشتار تنها مربوط به حدود پنج‌هزار سال پیش است. یعنی رواج نوشته‌ها فقط کمتر از 1% از حیات طولانی انسان را در بر می‌گیرند. چرا جای دوری می‌رویم! همین روزها در عصر ارتباطات و اینترنت، به زندگی خودتان نگاه کنید: چقدر می‌نویسید؟ و چقدر با دنیای مادی سروکار دارید؟ این دو حوزه چقدر با هم تفاوت دارند؟

فصل اول

باستان‌شناسی و مردم (مریم نعیمی و آرمان مسعودی)

پیش‌درآمد

نوشتن فصل اول کتاب **باستان‌شناسی چهارتکه** را آغاز کرده بودیم؛ تلویزیون هم روشن بود و اخبار شبانه‌گاهی در حال پخش: «ماهواره‌ای به منظور شناسایی بخش‌هایی از کره ی مریخ به فضا پرتاب شد»، «شمار تلفات سیل و زلزله در امریکای جنوبی رو به افزایش است»، «ناآرامی‌های داخلی برخی کشورهای عربی همچنان قربانی می‌گیرد»، «یک میدان نفتی جدید در خلیج فارس شناسایی شد» و... .

با شنیدن اخبار کمی مضطرب شدیم. چگونه می‌توان در شرایطی که جهانیان در حال تجربه کردن تکنولوژی، سرعت، جنگ و... هستند، باستان‌شناسی و اهمیت آن را - که خود زاییده ی چنین دوره‌ای است - در جامعه ی امروز برای مردم شرح داد؟ چطور می‌توان برای آدمیانی بسیار درگیر مسائل امروزی، از دیروز (گذشته) سخن گفت؟ به‌راستی، گردآوری چند شیء باستانی و قرار دادن آنها در ویتترین موزه چه باری را از دوش انسان امروزی بر می‌دارد؟ بیشتر به یک سرگرمی شبیه نیست؟ آیا باستان‌شناسی فقط کنجکاوی برخی انسان‌ها

برای ورود به گذشته ی پنهان آدمی است یا نمود عینیت‌یافته ی این جمله ی کلیشه‌ای که **گذشته چراغ راه آینده است؟** اصلاً مردم ایران چگونه به باستان‌شناسی نگاه می‌کنند؟ .

مسئله ی ما این است: ما باستان شناسان چگونه می‌توانیم به پیشبرد جامعه کمک کنیم؟ برای گردآوری اطلاعات درباره ی این مسائل، تصمیم گرفتیم نظر مردم کشورمان را درباره ی باستان‌شناسی و اهمیت آن جویا شویم. به این منظور، پرسش‌نامه‌ای را طراحی و در آن سؤال‌هایی از این قبیل را گنجاندیم: باستان‌شناسی چیست؟ نقش آن در جامعه ی امروزی کدام است؟ همچنین، اطلاعاتی عمومی در خصوص پیشینه ی انسان-ها و چند محوطه ی باستانی در پرسشنامه ارائه گردید. بیشتر مباحث درباره ی چگونگی نگاه مردم به باستان‌شناسی است و این که با شنیدن نام این رشته چه به ذهن آنها می‌آید. این پرسش‌نامه-ها را در شهرهای گوناگون به دست مردم دادیم. پرسش‌شوندگان افرادی از همه ی اقشار اجتماعی گزینش شده‌اند.

در ادامه، براساس پرسش‌نامه‌ها اطلاعات طبقه-بندی‌شده‌ای درباره ی نگاه مردم به باستان‌شناسی ارائه کرده ایم.

گنج، طلسم، اژدها و... و باستان‌شناس

نخستین پرسش پرسش‌نامه ی یادشده درباره ی چیستی باستان‌شناسی و هدف آن بود. به نظر می‌رسد تعریفی که مردم از باستان‌شناسی دارند، وام‌دار نام جذاب آن است: باستان+ شناسی. در ظاهر و چنان که از نام آن فهمیده می‌شود، باستان‌شناس به دنبال شناخت گذشته ی انسان است. اما پرسش این است که منظور از گذشته ی انسان چیست؟ به عبارت دیگر، اصولاً باستان‌شناسان چگونه به گذشته ی انسان پی می‌برند؟ پیش از آن که بخواهیم به مفهوم گذشته و چگونگی دست یافتن به آن بپردازیم، بهتر است به درک و دریافت مردم از کار باستان‌شناسان اشاره کنیم: «چی پیدا کردین؟»، «جایی را که کندن طلا و

جواهر یا چیزی هم در او مد که به درد بخوره؟»، «چه طوری قدمت عتیقه‌ها رو می‌فهمین؟»، و... . اینها تنها گفته‌های کوتاهی است که ممکن است یک فرد غیر متخصص از یک باستان‌شناس بپرسد. مشکل زمانی‌پدیدار می‌شود که متخصص می‌خواهد به این پرسش‌ها پاسخ دهد. برای باستان‌شناس یک قطعه سفال خاکستری شکسته با یک دستبند طلا تفاوت چندانی ندارد. اگر بگوییم هدف باستان‌شناس یافتن اشیای گران قیمت نیست، مردم لبخندی از سر ناباوری خواهند زد. معنای لبخند می‌تواند این باشد: پس آنها (باستان‌شناسان) چیزهایی پیدا کرده‌اند و فعلاً راز است. پرسش بعدی مردم این است: «شما چگونه آثار باستانی را پیدا می‌کنید و نقشه‌ی گنج‌ها رو از کجا گیر می‌آرید؟» یا «کی و کجاها از فلزیاب استفاده می‌کنید؟» اینجاست که باستان‌شناس باید روش‌های تخصصی‌اش را برای بررسی و یافتن مکان‌های باستانی روشن کند؛ روش‌هایی که باستان‌شناسان از فناوری‌های روز برای یافتن و استخراج اطلاعات از یافته‌های باستانی استفاده می‌کنند. اما این گفتگو باز هم ادامه دارد. گاهی مردم خاطره‌هایی را که گاه با چشم خود دیده یا از نزدیکان شنیده‌اند، تعریف می‌کنند: «شما بهتر از من می‌دانید که گنج‌خاکی جابه‌جایی دارد و می‌تواند جای خود را تغییر دهد، به خاطر همین هست که گاهی به چیزی نمی‌رسید، برخی از گنج‌ها هم طلسم دارند و خیلی خطرناک هستند».

جالب است بدانید در حدود 150 سالی که در ایران کاوش‌های باستان‌شناسی انجام شده است، حتی در یک مورد هم وجود طلسم گزارش نشده است. بگذارید مثالی ملموس‌تر بزنیم؛ در یکی از روزهای نیمه‌بارانی فصل بهار با یک «حفار غیر مجاز» ملاقات کردیم. او اعتقاد داشت طلسمی او را جادو کرده و خواب و خوراک را از او گرفته است. داستان از آنجا شروع می‌شود که این حفار غیرمجاز (قاچاقچی) همراه با گروهی از همکاران خود در یکی از شهرهای شمالی ایران و در میان جنگل دست به حفاری زده و در آن جا به سنگی برخورد کرده‌اند. زمانی که سنگ را جابه‌جا می‌کنند، طلسم آنها را می‌گیرد و رعد و برقی در آسمان ظاهر می‌شود. ناگهان صخره‌های کوه جابه‌جا

شده و به شکل پادشاهان «پیشدادی» درآمده و آنها برای جلوگیری از مرگ خود، نوشته‌ای را که بر سنگ ظاهر شده، می‌خوانند. جالب است که نوشته‌ی روی سنگ انگلیسی بوده است! تمامی این جملات از زبان شخص حفار- قاچاقچی بیان شده و از قضا به باستان‌شناسان مراجعه نموده تا طلسم را خنثی کنند. در واقع، در سخنان حفار- قاچاقچی نکاتی قابل توجه وجود دارد: نخست،

اعتقاد وی به پادشاهان اسطوره‌ای ایران یعنی پیشدادیان و نه پادشاهان واقعی تاریخی، است. نکته‌ی دوم برداشت وی از شغل باستان‌شناس است. به گمان او، باستان‌شناسان علاوه بر گنج‌یابی، توانایی خنثی کردن طلسم را نیز دارند!

و اما گذشته‌ی انسان، گذشته‌ای که یک باستان‌شناس به دنبال آن است از کی شروع می‌شود و در چه زمانی خاتمه پیدا می‌کند؟ بهتر است دوباره نگاهی به نظرهای مردم

حیطه‌ی زمانی و مکانی پژوهش‌های باستان‌شناسی با انسان معنا می‌یابد. زمان پیدایش انسان بر روی زمین نقطه‌ی آغاز است، چیزی حدود چهار میلیون سال پیش و نیز هر جایی که او در آنجا زیسته یا حتی آشغالی را به دور انداخته یا رد شده است.

بیندازیم: دانشجویی نوزده‌ساله در تعریف باستان‌شناسی و نگاهش به گذشته چنین نوشته بود: «بررسی، یافتن فرهنگ انسان و آثار فوق قدیمی و آثاری که باعث می‌شود تا انسان‌های نخستین و آریایی را بیشتر به تصویر و وصف خود بکشد تا به دیگران انتقال دهد...». و نیز جملاتی با این مضمون: این‌که بشر در دوره‌های خیلی قدیم چگونه زندگی می‌کرده و از چه وسایلی استفاده می‌کرده است...، زیاد دیده شد. بسیاری از افراد غیر متخصص زمانی که با این سؤال روبه رو می‌شدند که «گذشته‌ی انسان به چه زمانی بر می‌گردد؟» پاسخشان «بیش از ده هزار سال» بود. حتی برخی گذشته‌ی انسان را «بیش از

دو هزار سال» می‌دانستند. شاید برای مردم دشوار و حتی باورنکردنی باشد که باستان‌شناسی، گذشته-ی انسان را در حدود چهارمیلیون سال پیش جستجو می‌کند؛ زمانی که هر روز با توجه به پژوهش‌های نو قدمت بیشتری می‌یابد. نکته‌ی مهم‌تر، گستره‌ی زمانی کار باستان‌شناس است؛ بدین معنا که پایان «گذشته» از دید باستان‌شناس کدام مقطع زمانی و کجاست؟ شاید بنا به اعتقاد بسیاری از مردم، گستره‌ی کاری باستان‌شناسی از گذشته‌ای نامعلوم تا دوره‌ی قاجار دانسته شود. اما آیا به‌راستی باستان‌شناس نمی‌تواند با اتکا به شیوه-ی کاری خود (با در نظر گرفتن سه رکن اصلی زمان، مکان، و ماده در پژوهش‌های باستان-شناختی) مباحث مربوط به دوره‌ی معاصر را مورد مطالعه قرار دهد؟ به عنوان مثال، آیا همین کتاب که در دست‌ان خواننده است، می‌تواند به عنوان یک ماده‌ی باستان‌شناختی مورد مطالعه و پژوهش قرار گیرد؟ آیا باستان‌شناسی می‌تواند هر چیزی را که در نتیجه‌ی فعالیت‌های انسان ایجاد شده یا به نوعی با فعالیت‌های انسان پیوند داشته باشد، مطالعه و بررسی کند؟ اگر این‌گونه است، چرا نام آن «باستان‌شناسی» است و در عین حال موضوع این رشته چه فرقی با مباحث جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی دارد؟ شاید در برخی مباحث، میان چنین رشته‌هایی تفاوتی نباشد اما در واقع تفاوت باستان‌شناسی با چنین رشته‌هایی را می‌توان در دو مفهوم مهم ماده‌ی فرهنگی و فرایند پیگیری کرد. در این راستا، باستان‌شناس با اتکا به ماده‌ی فرهنگی و یا بهتر بگوییم مادیت‌های برجای مانده از زندگی انسان، موضوع کار خود را پی می‌گیرد و با نگاهی فرایندی به رویدادها، دست به توضیح و تفسیر می‌زند.

گذشته‌ها گذشته است؟!

چرا به گذشته فکر می‌کنیم؟ آیا پرداختن به گذشته، نوعی عقبگرد نیست؟ بسیاری از مردم در مواجهه با چنین پرسش‌هایی، پاسخ‌های نسبتاً همسانی می‌دهند. به عنوان مثال: «برای اینکه به گذشته‌ی خود افتخار کنیم» یا این که «بدانیم که پیشینیان ما چگونه زندگی می‌کردند؟». از طرف دیگر، برخی با اشاره به این نکته که پرداختن به گذشته نوعی عقبگرد است، اذعان می‌کردند «اینکه در گذشته چه بودیم و چه کردیم مهم نیست، مسئله این است که اکنون چه هستیم و چه می‌توانیم باشیم». در واقع، همیشه این نگرانی وجود دارد که نگاه به پشت سر، ما را از پیش رفتن باز دارد یا از شتاب ما بکاهد. اما با نگاهی ژرفتر به شیوه‌ی «نگاه خودمان» شاید به نتایج جالبی برسیم. فرض کنید در اینترنت مشغول جستجو هستید. به یک عکس برمی‌خورید؛ یک صندلی طراحی‌شده به دست یک طراح مشهور (تصویر 1). شما با یک نگاه فوری متوجه نمی‌شوید

★★★★★★
 ★★★★★
 آنچه
 باستان‌شناس
 در مورد آن
 پژوهش می‌کند
 مواد فرهنگی
 است؛ به
 زبان ساده
 یعنی آنچه
 انسان
 تولید،
 استفاده و
 دورریز می-
 کند و حتی
 بقایای بدن
 انسان و
 البته
 جانورانی که
 می‌خورد و
 باقی‌مانده اش
 را دور
 می‌ریزد.

★★★★★★
 ★★★★★

که آنچه در عکس می‌بینید، چیست. شما به آن شیء نگاه و سعی می‌کنید شباهت‌اش را با تمام اشیایی که قبلاً دیده اید، بسنجید. سپس کم‌کم این شیء برای شما معنادار می‌شود و با توجه به شباهت‌اش به اشیای دیگری که قبلاً دیده اید، متوجه می‌شوید که این شیء با این شکل عجیب، یک صندلی است. در این جا شما برای فهمیدن عکسی که هم اکنون پیش روی‌تان است، از اطلاعات گذشته و

حافظه ی تاریخی خود کمک گرفته‌اید. در مورد مسائل پیچیده‌تر هم این‌گونه است. برای مثال، برای تحلیل یک پدیده یا معضل اجتماعی نمی‌توان بدون پرداختن به پیشینه‌ی آن، جوانب کار را شناخت. بهتر است این‌گونه نگاه کنیم که از آنچه زمان نامیده می‌شود، آنچه بی‌واسطه در اختیار ماست، زمان حال است. ما در زمان حال زندگی می‌کنیم. اما حتی به طور ناخودآگاه می‌دانیم که گذشته‌ای در کار است و زمان حال محصول گذشته است. پس چگونه می‌توان گذشته را نادیده گرفت؟ چگونه می‌شود بحث و تبادل نظر و مطالعه‌ی گذشته را عقبگرد نامید؟ اگر زندگی اهمیت دارد و زمان حال - تنها قالبی که ما در آن جای می‌گیریم - مهم است، پس برای فهمیدن شرایط خودمان در جامعه و حتی هستی به گذشته می‌نگریم، تا ببینیم آنچه امروز هستیم، چگونه به وجود آمده است.

در واقع، بسیاری گذشته را تنها به آثار و اشیای قدیمی محدود می‌کنند، در حالی که گذشته فرایندی است که ما را به جایگاهی که هم اکنون هستیم، رسانده است. گذشته ارزشمند است، اما ارزش آن تنها به ارزشمند بودن زندگی است و برای فهم و بهبود کیفیت زندگی، ناچار به پشت سر نگاه می‌کنیم. تضادهایی که در جهان وجود دارد، همیشه انسان را به فکر وامی‌دارد. برای مثال، می‌توانیم تفاوت‌های عمیق جوامع پیشرفته‌ی صنعتی و جوامع غیر صنعتی را در نظر آوریم. برای تحلیل این تفاوت و فاصله‌ی زیاد میان این جوامع، در ابتدا به میزان رشد اقتصادی، میزان توسعه‌ی همه‌جانبه، وضعیت آموزش، نرخ بیکاری، و بسیاری شاخصه‌های دیگر پرداخته می‌شود. با مقایسه‌ی این شاخصه‌ها شکاف میان این جوامع آشکار می‌شود. حال این پرسش پیش می‌آید: چرا آنها این‌گونه‌اند و ما این‌گونه؟ در واقع سؤال این است: چرا آنها پیشرفت کرده‌اند و ما بازمانده ایم؟ یا اگر خیلی بی‌طرفانه‌تر بیان کنیم: چرا انسان‌ها این‌قدر متنوع و دارای

فرهنگ‌های گوناگون هستند؟ این فرهنگ‌های گوناگون در چه فرایندی شکل گرفته‌اند؟ به نظر شما راهی جز مطالعه‌ی گذشته‌ی این جوامع و دیدن مسیری که طی کرده‌اند، وجود دارد؟ شما می‌توانید هر شیء یا رخداد یا انسانی را در نظر آورید و برای فهمیدن آن تلاش کنید و ببینید می‌توانید بدون مراجعه به گذشته (یعنی آنچه در مورد آن شیء، رخداد، یا انسان می‌دانید) آن را درک کنید؟ تجربه‌ی جالبی است. به امتحان آن می‌ارزد.



تصویر 1. یک صندلی.

از شکوه گذشته تا شناخت فرهنگ انسان

باستان‌شناسی اساساً چه اهمیتی دارد؟ شاید هیچ! شاید هم اهمیت اندکی دارد. به هر حال، این نکته از پرسش‌هایی است که مردم در مواجهه با باستان‌شناس مطرح می‌کنند: رشته‌ی شما به چه درد می‌خورد؟ تمامی افرادی که در نظرسنجی ما شرکت کردند، باستان‌شناسی را دارای اهمیت دانسته و بر کاربردی بودن آن در جامعه‌ی

امروزی تأکید کردند. اما به‌راستی باستان‌شناسی چه کاربردی می‌تواند در جامعه‌ی امروز داشته باشد؟ بسیاری از مردم بر این عقیده‌اند که اهمیت باستان‌شناسی در ایجاد و تقویت «هویت ملی» برای یک کشور است. به‌طور ملموس‌تر برخی از اشخاص چنین می‌گفتند که ما با دیدن اشیای موزه‌ها به گذشته خود افتخار می‌کنیم و به تمدن گذشتگان خود پی می‌بریم. افتخار می‌کنیم که روزی وسیع‌ترین و قوی‌ترین امپراتوری جهان از آن ایرانیان بوده است و... شاید این نکات درست باشد. یکی از وجوه کارکرد باستان‌شناسی می‌تواند ایجاد هویت ملی و میهن‌دوستی باشد، اما نکته‌ی مهم درک صحیح افتخار و هویت ملی است. این نکته‌ای بسیار مهم است که اگر به آن پرداخته نشود، می‌تواند یک جامعه را در حبابی تاریخی و توهم از گذشته قرار دهد. سؤال ممکن است به این صورت طرح شود: تا چه حد باید به گذشته‌ی خود افتخار کرد؟ آیا در این راه می‌توان بسیاری مسائل را نادیده گرفت و فقط به شکوه و جلال گذشته توجه کرد؟ برای روشن‌تر شدن موضوع، مثال روشن‌تری بزنیم. در جنگ جهانی دوم، ابزار قدرتمند هیتلر (تصویر 2) برای متقاعد کردن یک ملت در تسخیر کشورهای جهان، استفاده‌ی او از واژه‌ی آریایی و برتری نژاد بود که با اتکا به آن به پیشوایی خود بر جهان مشروعیت می‌بخشید (هیتلر 1341). نازی‌ها حتی نماد خود (سواستیکا: صلیب شکسته) را هم از نمادی مربوط به اقوام هند - و - اروپاییان گرفته بودند، نمادی که در باستان‌شناسی «گردونه‌ی مهر» خوانده می‌شود و از دیرباز در گستره‌ی وسیعی از هند تا اروپای غربی شناسایی شده است.



تصویر 2. هیتلر در کتاب
نبرد من می نویسد: «وجود تمدن
 انسانی در این قاره‌ی عظیم
 بستگی به وجود آریا دارد که
 تمدن انسانی را پایه‌گذاری
 کرده است. نابودی این نژاد
 با ضعیف شدن و کم شدن آن،
 پرده‌ی سیاه اسارت و وحشیگری
 را بر روی سطح زمین خواهد
 گسترده» (هیتلر، 1341)

در نیمه‌ی دوم قرن
 بیستم میلادی و
 درگذار امپراتوری‌های
 استعماری اروپای
 قدیم، دولت‌های ملی
 فراوانی به وجود
 آمدند که در جستجوی
 گذشته‌ی خود برای
 یافتن منشاء فرهنگی
 بودند تا در راستای
 آن برای ساختن دولت
 ملی تلاش کنند. در
 کشور خودمان ایران،
 محمدرزاشاه پهلوی در

نازی‌ها در جنگ
 جهانی دوم از
 نظریه‌ای استفاده
 کردند که بعدها
 «افسانه‌ی آریایی»
 نام گرفت. افسانه‌ی
 آریایی به آن
 نظریه‌پردازی
 دروغ‌بافانه‌ی نازی‌ها
 اطلاق می‌شود که
 آریایی را شایسته‌ی
 زندگی و سایرین را
 بر اساس آن شایسته‌ی
 مرگ تشخیص می‌داد:
 یهودی‌ها، کولی‌ها،
 رنگین‌پوستان و
 آدم‌هایی که دچار
 ناتوانی‌های ذهنی یا
 بدنی بودند.
 پس از جنگ جهانی
 بود که باستان‌شناسان
 و اندیشمندان دیگر
 به این فکر افتادند
 که اگر گذشته و
 باستان‌شناسی در راهی
 غیر علمی و بدون
 کنترل استفاده شود،
 می‌تواند درست مثل
 دانش ساخت سلاح‌های
 میکروبی خطرناک باشد
 یا حتی توجیه‌گر
 کشتار آدمیان بی-
 گناه.

جشن‌های 2500 ساله (تصویر 3) خود را سلاله‌دار کوروش و هخامنشیان معرفی کرد تا به نظام پادشاهی خود اعتبار بخشد (آبراهامیان، 1389). نکته‌ی قابل توجه این است که رفتار او و نیز این نوع خاص گرایش و افتخار به گذشته در واکنش به پان‌عربیسم به وجود آمده بود. این مثال‌ها کمی روشن‌تر می‌کنند که این‌گونه افتخار به گذشته از برداشته‌هایی از داده‌های باستان‌شناسی حاصل می‌شود که نوعی ابزار سیاسی برای دیکتاتورهایی است که میل دارند خود را برتر و بهتر [از دیگران] معرفی کنند. چنین توجهات افراطی است که می‌تواند مردم یک کشور را به بیراهه بکشاند. آیا باستان‌شناسانی که دارای تعهد و رسالت در کار خود هستند، نمی‌توانند با آگاه کردن مردم، درباره‌ی این‌گونه افراطی‌گری‌ها شفاف‌سازی کنند؟ مشکل کار این جاست که بسیاری از مردم گذشته را دارایی فرهنگی خود قلمداد می‌کنند که متعلق به گروه خاص خودشان است و مربوط به تمامی مردمان جهان نیست. این برداشتی افراطی و استفاده‌ای خطرناک از گذشته است.



تصویر 3. جشن‌های 2500 ساله .

حال بیایید از دریچه‌ای دیگر به اهمیت باستان‌شناسی بنگریم. آیا هدف اصلی باستان‌شناسی نمی‌تواند شناسایی فرهنگ انسان‌ها بر اساس آثار برجای‌مانده از رفتار انسان در هر زمانی باشد؟ آیا باستان‌شناسی نمی‌تواند به بررسی چگونگی رفتار انسان در مواجهه با فراز و نشیب‌های زندگی بپردازد؟ آیا باستان‌شناسی نمی‌تواند از میان اشیای گاه پر زرق و برق گذر کند و به فرایند به وجود آمدن آن شیء توسط سازنده‌ی آن و شناخت سازنده و ایده‌ها، نیازها، و دغدغه‌های او بپردازد؟ آیا باستان‌شناسی نمی‌تواند مفهوم واقعی «گذشته چراغ راه آینده است» را با توجه به پژوهش‌های خود تحقق بخشد. همان‌طور که در مقدمه‌ی این فصل اشاره شد، این جمله به یک جمله‌ی شعاری تبدیل شده است که برداشته‌هایی سطحی از آن می‌شود. اما آیا به‌راستی باستان‌شناسان با اتکا بر این جمله می‌توانند به جامعه‌ی معاصر هشدار دهند؟ در واقع، گاهی باستان‌شناسان با نگاه ویژه‌ای که به فرهنگ‌های انسانی دارند، می‌توانند معضلات جامعه‌ی معاصر را حل کنند. برای مثال، در کشور آمریکا باستان‌شناسان با بومیان به‌خصوص در جنوب غربی این کشور همکاری دارند. در مواردی مانند رسیدگی به دعاوی ارضی که در دادگاه‌ها تحت بررسی است، انسان‌شناسان و باستان‌شناسان توأمًا فعالیت می‌کنند. اقوام «هوپی» و «زونی» برای مطالعه و رسیدگی به اوضاع و حل دعاوی ارضی‌شان به تشکیل واحدهای باستان‌شناسی اقدام کرده‌اند (فاگان 1936).

در شکلی دیگر، باستان‌شناسی می‌تواند اقدامی انسانی و بشردوستانه باشد. باستان‌شناسانی که از کشورهای مختلف جهان داوطلب شدند تا گور عراقی‌های کشته‌شده در سال‌های استیلای صدام بر عراق را حفاری کنند (تصویرهای 4 و 5) و جسد آنان را به خانواده‌هایشان برگردانند؛ یا آنان که در کامبوج اجساد کشته‌شدگان توسط خمرهای سرخ را بازیابی و زندگی آنها را بازآفرینی کردند، از آن جمله‌اند (Montlake 2003, Pringle 2009). در ایران گروهی از باستان‌شناسان پس از زلزله‌ی بم

به گردآوری اطلاعات در این شهرستان پرداختند. آنها می‌خواستند مراحل بازگشت شرایط غیرعادی پس از زلزله به زندگی عادی را مطالعه کنند و برای مدیریت بحران‌های احتمالی آینده الگوها و مدل‌های کاربردی پیشنهاد کنند. جالب است که پژوهش آنها در محافل علمی جهان مورد توجه قرار گرفت (گارائیان و پاپلی‌یزدی، 1389).

برخی از مردم به شناسایی فرهنگ انسان توسط باستان‌شناسان اشاره کرده‌اند. اما مشکل اینجاست که بسیاری از آنان با تعریف فرهنگ چه از لحاظ باستان‌شناختی و چه از دیدگاه‌های دیگر آشنا نیستند و فقط به سبب کاربرد زیاد آن در جامعه از آن استفاده می‌کنند. به عنوان مثال، یک کارشناس ارشد صنایع غذایی در توضیح فرهنگ و باستان‌شناسی چنین نوشته بود: «باستان‌شناسی، علاوه بر بررسی فرهنگ و آداب و رسوم و تغذیه، از امکانات هر دوره برای حفظ تمدن بهره می‌گیرد».

همان‌طور که در این تعریف نارسایی مفهوم فرهنگ و باستان‌شناسی نزد مردم پیداست، باید گفت هنوز مفهوم فرهنگ - و نه تعریف تک‌خطی از آن - در میان مردم به روشنی درک نشده است. در واقع، فرهنگ مفهومی بسیار کلیدی و مهم در باستان‌شناسی است که بخشی جداگانه در این کتاب برای شرح و بسط آن اختصاص داده شده است (به بخش دوم نگاه کنید).



تصویرهای 4 و 5. باستان‌شناسی گذشته‌ی نزدیک؛ کاوش‌های پرینگل در پیامد جنایات‌های جنگی صدام.

جهانگردی و درآمدزایی اقتصادی آثار باستانی

هرگاه باستان‌شناسی و میراث فرهنگی در جامعه مطرح می‌شود، بسیاری از مردم را به یاد ارزش مادی بناها، اشیاء و یادمان‌های فرهنگی می‌اندازد. به‌ویژه دولت‌ها به میزان درآمدی که بناها و اشیای باستانی می‌توانند برای خزانه‌ی کشور داشته باشند، توجه زیادی می‌کنند.

نقش‌برجسته‌ی بهرام پنجم را در استان فارس کسی یا کسانی با پتک شکسته‌اند. به نظر شما دیدگاه این افراد نسبت به باستان‌شناسی و میراث فرهنگی چه می‌تواند باشد؟ (تصویر 6)

چنان‌که اشاره کردیم، مردم هر کشوری خود را

مالک گذشته‌ی خود و آنچه از آن به جا مانده است، می‌دانند. این مالکیت، حق درآمدزایی را نیز برای آنها به ارمغان می‌آورد. اشیای باستانی و بناهای قدیمی برای بسیاری از مردم دنیا جالب توجه است. مردم برای تماشای بناها و موزه‌های آثار باستان‌شناختی به نقاط دوردست سفر می‌کنند تا گذشته‌ی سحرانگیز خود و مردمان دیگر را بشناسند. این همه مخاطب «گذشته»، دولت‌ها را به سمت رویکرد درآمدزایی از آثار باستانی سوق داده است. کشورهای مختلف برای جلب جهانگرد و معرفی پیشینه‌ی خود و جذابیت‌های جهانگردی برنامه‌ریزی‌های زیادی می‌کنند و از این راه درآمد زیادی کسب می‌نمایند. توجه به ارزش مادی آنچه از گذشته به جای مانده، به صنعت جهانگردی ختم نمی‌شود. همیشه درآمدزایی از آثار باستانی، شیوه‌ای اخلاقی و مورد تأیید متخصصان نیست.

پرسش‌هایی نظیر «این شیء چقدر می‌ارزد؟»، «پول یک ماشین را می‌توان از آن درآورد؟»، «بعد از اینکه این اشیاء را درآوردید، آیا آن را به جایی می‌فروشید؟» و... را عموم مردم در

هنگام دیدن یک شیء باستانی از شخص متخصص می‌پرسند. در واقع، ارزش مادی یک اثر همیشه برای آنان مهم بوده است. همه‌ی ما از وجود حراجی‌ها و بازارهای اشیای عتیقه آگاهی داریم. سحر گذشته بسیاری از ثروتمندان جهان را به خود جذب می‌کند. اشیای باستانی از نقاط مختلف جهان اغلب از راه‌های غیر قانونی و غیر اخلاقی به دست این افراد می‌رسد و مبالغ هنگفتی برای به چنگ آوردن این اشیا جابه‌جا می‌شود. این بازارها البته بدون توجه و احترام به مالکیت واقعی اشیا به سوداگری می‌پردازند. تأمین‌کنندگان اشیای این بازارها حفاران غیر مجاز و دلالان قاچاق هستند که در کشورهای باستانی به کاوش‌های غیر مجاز می‌پردازند و دارایی‌های ملی را مخفیانه از این کشورها خارج می‌کنند.



تصویر 6. نقش‌برجسته‌ی بهرام پنجم مربوط به دوره‌ی ساسانیان در تنگ چوگان.

حتی اگر فقط سهم درآمدزایی آثار باستانی را در نظر بگیریم و گذشته را فقط به این سبب ارزشمند بدانیم، باز هم حفاران غیر مجاز و دلان اشیای عتیقه، سارقان دارایی‌های ملی کشورها هستند. اینگونه می‌شود که مردم سرزمین‌های مختلف برای دیدن اشیای باستانی و دارایی‌های ملی خودشان به موزه‌ی لوور یا موزه‌ی بریتانیا و دیگر موزه‌های کشورهای مقصد اشیای عتیقه می‌روند.

... و این بسیار غم‌انگیز است.

اما روی دیگر سکه‌ی درآمدزایی را می‌توان در زمینه‌ی جهانگردی مشاهده کرد به شرطی که با

آگاه‌سازی مردم همگام باشد. بسیاری از مردم سرزمین‌مان به آثار برجای‌مانده از گذشته‌ی خود عشق می‌ورزند و در حفظ آن می‌کوشند تا جایی‌که برخی از مردم وظیفه‌ی باستان‌شناسان را حفاظت از آثار باستانی دانسته‌اند. اما سؤال این جاست که چگونه است افرادی که بر حفاظت آثار باستانی تأکید می‌ورزند، خود بر آثار فرهنگی گذشته یادگاری می‌نویسند؟ شاید پاسخ آن در نبود آگاهی میان عموم مردم و ندانستن اهمیت این آثار است.

از میراث فرهنگی تا میراث منفی و رابطه‌ی آن با باستان‌شناسی

میراث فرهنگی چیست و چه پیوندی با باستان‌شناسی دارد؟ در واقع، برای درک گذشته به وسیله‌ی دانش‌هایی چون باستان‌شناسی، پرداختن به مفهوم میراث فرهنگی بسیار اهمیت دارد. اما آیا به اعتقاد بسیاری از مردم، میراث فرهنگی فقط «سازمانی دولتی» است که به آثار باستانی و میراث گذشته توجه می‌کند، یا واژه‌ی میراث فرهنگی ورای سازمان‌ها و نهادها به شیوه‌ی مواجهه‌ی یک ملت و به عبارت بهتر بشریت با جهان می‌پردازد.

در منشور «حفاظت از میراث کبک» در تعریف میراث فرهنگی چنین آمده است:

«میراث فرهنگی در هم آمیختگی مخلوقات و مصنوعات طبیعت و انسان است که محیطی را به وجود می‌آورد که ما در طول زمان و در مکان در آن زندگی می‌کنیم. میراث یک واقعیت است، مایملک یک جامعه است و یک ارثیه‌ی گران‌بها که می‌تواند دست به دست شود و ما را دعوت به شناخت و مشارکت می‌کند» (Jocilehto, 2005). همچنین، بخش فرهنگی سازمان ملل یونسکو و در پیش‌نویس برنامه‌ی میان‌مدت 1990-1995 در مورد میراث فرهنگی چنین می‌گوید:¹

1. Unesco, 25 c/4, 1989, p57 (Draft medium term plan)

«مجموعه‌ی نشان‌های مادی - اعم از هنری یا نمادین - که از گذشته به هر فرهنگی و بنابراین به بشریت رسیده است، میراث فرهنگی گفته می‌شود که به عنوان شاکله‌ی تصدیق و اغنای هویت‌های فرهنگی و نیز میراثی که به همه‌ی بشریت تعلق دارد، به هر مکانی ویژگی مشخص می‌دهد و مخزن تجربه‌های انسانی است. بنابراین، حفاظت و معرفی میراث فرهنگی اساس هر سیاست فرهنگی است. میراث فرهنگی را باید هم از نظر زمانی و هم مکانی مورد توجه قرار داد. میراث فرهنگی شامل بناها و یادمان‌ها و محوطه‌های باستانی (البته نه تکبناها بلکه مجموعه‌های یادمانی با چشم‌انداز اطرافشان) روستاها و حومه‌ها، شهرها، فناوری، صنعت، طراحی صنعتی، مبلمان شهری، و نیز میراث غیرفیزیکی شامل نشان‌ها و نمادها که به صورت شفاهی منتقل می‌شوند، شیوه‌های بیان هنری و کلامی، زبان‌ها، شیوه‌های زندگی، اسطوره‌ها، نظام‌های ارزشی، دانش سنتی، و فوت و فن‌ها می‌شود».¹

پس همان طور که اشاره شد «میراث» شامل چشم‌اندازها، بناها و محوطه‌ها، سنت‌های زنده (میراث زنده) مثل رقص‌ها و سوگواری‌ها و حتی شعرهای حافظ و مولانا ست. برخی نهادها مانند یونسکو مکان‌هایی را نه تنها به عنوان میراث ملی، بلکه به عنوان میراث جهانی معرفی می‌کنند؛ یعنی مکان‌هایی که برای بشریت ارزش فوق‌العاده دارند. برای مثال، زیگورات چغازنبیل یا مجموعه‌ی تخت جمشید در ایران. شاید بتوان میراث فرهنگی را خاطره‌ای از گذشته دانست که موجب پیوند جامعه‌ی معاصر با دوران گذشته می‌شود.

باستان‌شناسی چگونه با مقوله‌ی میراث فرهنگی ارتباط برقرار می‌کند؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید دید باستان‌شناسان چه مکان‌هایی را

1. Unesco, 25 c/4, 1989, p57 (Draft medium term plan)

برای پژوهش‌های خود بر می‌گزینند. در واقع، باستان‌شناسان به دنبال محوطه‌های باستانی هستند و در آن مکان‌ها به کاوش می‌پردازند. اما محوطه‌ی باستانی به چه مکان‌هایی اطلاق می‌شود؟ بسیاری از مردم زمانی که بنا باشد چند محوطه‌ی باستانی را نام ببرند، چنین می‌گویند: تخت جمشید، سی‌وسه پل، شهر سوخته، هگمتانه، بیستون و طاق بستان، غار علی‌صدر، موزه‌ی سکه و پول (!). پاسخ‌های این‌چنینی بسیار قابل تأمل است. نکته‌ی جالب توجه این است که مکان‌هایی که عموم مردم با آنها آشنا هستند، فقط به واسطه‌ی تبلیغات گسترده‌ای است که از سوی سازمان میراث فرهنگی و نیز حوزه‌های قومی و منطقه‌ای صورت گرفته است. به عنوان مثال، اکثر کردها طاق بستان و بیستون را به عنوان محوطه‌ی باستانی می‌شناسند. مازندرانی‌ها با محوطه‌هایی چون گوهرتپه و قلعه‌کش آشنا هستند. گیلانی‌ها قلعه-رودخان و اهالی سیستان شهر سوخته و کوه خواجه را به عنوان محوطه باستانی معرفی می‌کنند. این نکته‌ها خیلی دور از ذهن نیست، اما نکته‌ی جالب این است که به سبب نبود اطلاع‌رسانی‌های گسترده، نام محوطه‌های باستانی در دیگر نقاط کشور ناشناخته مانده و حتی اطلاعات عموم مردم درباره‌ی بسیاری از محوطه‌های باستانی که شنیده‌اند، تنها در حد اسم و داستان‌های گنج‌های به‌دست‌آمده از آنهاست. برای مثال، بسیاری از مردم هنوز نام واقعی تخت جمشید (پارسه) را نمی‌دانند، یا این که تنها نامی از شهر سوخته شنیده‌اند و زمان آن را مربوط به دوره‌ی «خیلی قدیم» می‌دانند. از طرف دیگر، همان‌طور که اشاره شد، برخی مکان‌هایی چون غار علی‌صدر و موزه‌ها را به عنوان یک محوطه‌ی باستانی معرفی کرده‌اند. در این خصوص باید گفت، مکان‌هایی هرچند قدیمی زمانی محوطه باستانی شناخته می‌شوند که آثار انسان و فعالیت‌هایش در آن جا مشاهده شده باشد (تصویرهای 7 و 8). موزه‌ها نیز هرچند نمایش‌دهنده‌ی آثار حاصل از کاوش‌های باستان-

شناختی‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توانند یک محوطه‌ی باستانی به شمار آیند، زیرا آثاری که در خود جای داده‌اند از بافت اصلی خود جدا شده و در مکانی برای بازدید عموم قرار گرفته‌اند. حال به موضوع اصلی این بخش برگردیم: رابطه‌ی میراث فرهنگی و باستان‌شناسی. از آنجا که یکی از هدف‌های پژوهش‌های باستان‌شناختی، رسیدن به فرهنگ انسانی بر اساس بقایای برجای‌مانده از آنهاست و از طرف دیگر حوزه‌ی مطالعاتی باستان‌شناسی مربوط به گذشته است، پس می‌توان نتیجه گرفت که بخش بزرگی از پژوهش‌های باستان‌شناختی، مطالعه و شناخت میراث فرهنگی است. اما متأسفانه مقوله‌ی میراث فرهنگی تاکنون فقط به نکات به ظاهر مثبت گذشته توجه کرده است و این موضوع با جمله‌ی «گذشته چراغ راه آینده است» در تضاد کامل است. این موضوعی است که اگر به‌درستی به آن پرداخته نشود، می‌تواند موجبات سوء استفاده‌های اربزاری از گذشته یک ملت را فراهم آورد.





تصویرهای 7 و 8. محوطه‌های باستانی تپه‌یحیی و تورنگ تپه
(عکس محوطه‌ی تورنگ‌تپه از مؤسسه‌ی شرق‌شناسی)

اینجاست که مفهوم «میراث منفی»¹ مطرح می‌شود (Meskell 2002). مصداق‌هایی از میراث فرهنگی در پی رفتارهای خاص مانند تأکید بیش از حد یا حذف آگاهانه‌ی اثر توسط گروهی از جامعه، میراث منفی قلمداد می‌شوند. این رفتارها ارتباطی جدایی‌ناپذیر با هویت کنونی جامعه دارد. تأکید بیش از حد بر روی آثار باستانی، در تاریخ معاصر ما کم نیست. به عنوان مثال، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، سلسله‌ی هخامنشی و بویژه شخصیت کوروش، در دوره‌ی پهلوی دوم، به سبب سوء استفاده‌های ابزاری و تأکید بیش از حد محمدرضا پهلوی بر آن، تبدیل به میراث منفی شد و در ادامه، موجبات تهدید عملی برای آثار برجای‌مانده از هخامنشیان را فراهم آورد تا جایی‌که شعارهایی در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی در

1. Negative Heritage.

راستای تخریب آثار داده می‌شد. در واقع، تخت جمشید به عنوان میراثی از گذشتگان ما، بازیچه‌ی حاکمیت سیاسی دوره‌ی پهلوی قرار گرفت و در راستای آن نیروهای مخالف حکومت نسبت به این اثر از خود واکنش نشان دادند و آن را نماد طاغوت دانسته و برای حذف آن تلاش کردند. به این ترتیب، اثری چون تخت جمشید در اوایل انقلاب اسلامی تبدیل به میراث منفی شد، اما با آگاهی مردم و هوشیاری برخی مسئولان وقت، حفظ گردید. نکته‌ی مهم آنجاست که تا وقتی که حاکمیت سیاسی بخواهد از گذشته و آثار باستانی برای حفظ و بقای خود یاری بگیرد، همواره این خطر وجود دارد که یک اثر به میراث منفی تبدیل شود. باستان‌شناسان در این خصوص وظیفه دارند به منظور جلوگیری از تخریب بخش‌هایی از میراث فرهنگی، به مردم و ساختارهای سیاسی هشدار دهند. این موضوع می‌تواند شامل تمامی شخصیت‌های تاریخی، مکان‌های باستانی، کتاب و حتی میراث زنده شود. حفظ و صیانت از میراث فرهنگی یکی از وظایف مهم هر فرد و بویژه متخصصان باستان‌شناسی است. منظور از پیش کشیدن این بحث این است که بدانیم همه‌ی مصادیق میراث ملی یا بشری برای انسان امروز خوشایند نیست. در واقع، انسان‌ها در هر زمان و مکانی بر اساس عقاید مذهبی، ملی یا انسانی‌شان با نظر متفاوت به آنچه از گذشته به دستشان رسیده، نگاه می‌کنند. این نگاه متفاوت موجب می‌شود برخی آثار و بقایای گذشته به نظرشان منفی و سرزنش‌بار آید. برای مثال مجسمه‌های بزرگ بودا در افغانستان برای طالبان ننگ‌آور و کفرآمیز بود، از این رو، آنها را نابود کردند (تصویرهای 9 و 10). اما آیا اگر از اثری خوشمان نیاید یا خاطره‌ی تاریخی خاص و ناخوشایندی را برای ما تداعی کند، باید آن را از بین ببریم؟ آیا آیندگان حق ندارند بر اساس شرایط زمانی و اعتقادات خود از گذشته مطلع شوند و درباره‌ی آن قضاوت کنند؟ مثال دیگری می‌زنیم تا مسئله

روشن‌تر شود: بازارهای فروش برده‌های افریقایی را در سرزمین‌های مبدأیعی افریقا و مقصد یعنی امریکا، در نظر بیاورید. برده‌داری امروزه برای بیشتر مردم جهان نفرت‌انگیز است. حال، آیا باید در اعتراض به این سنت شرم‌آور آثار آن بازارها را از بین برد و آتش زد؟ یا اینکه باید آثار و بقایای این بازارها را نگهداری کنیم تا آیندگان هم از این واقعیت تلخ در گذشته باخبر شوند و باستان‌شناسان امروزی و آینده با روش‌های تخصصی خود پرده از جوانب دیگری از این واقعیت تلخ بردارند؟ در واقع، وظیفه‌ی باستان‌شناس و مردم آگاه این است که شجاعانه با میراث فرهنگی خود مواجه شوند.

مقصر کیست؟ مردم ایران چگونه به باستان‌شناسی می‌نگرند؟

با مطالعه‌ی پرسشنامه‌ها به طور کلی فهمیدیم باستان‌شناسی از آن دست موضوعاتی است که در ایران درک نشده و نسخه‌ی درستی از آن در جامعه رواج نیافته است. بیشتر مردم باستان‌شناسی را یا به چشم گنج‌یابی می‌بینند یا در بهترین شکل آن را وسیله‌ای برای تقویت هویت ملی و دستاویزی برای افتخار ملی می‌دانند. اما به‌راستی، مردم ایران از کجا چنین اطلاعاتی را به دست می‌آورند؟ چه کس یا کسانی به آنها گفته‌اند که باستان‌شناسی عتیقه‌گرایی است؟ یکی از موارد بسیار کلیدی در ایجاد بدفهمی‌ها در باره‌ی باستان‌شناسی، رسانه و بویژه فیلم‌هایی است که درباره‌ی باستان‌شناسی و کلاً دوره‌های تاریخی ساخته می‌شود. فیلم‌هایی نظیر «ایندیانا جونز» (تصویر 11)، «مومیایی» و حتی بازی‌های رایانه‌ای نظیر «مهاجم قبر باغ لارا»¹. تنها چند مورد از موارد بسیاری هستند که ذهنیت اشتباهی از باستان‌شناسی برای میلیون‌ها بیننده ایجاد

1. Lara Croft Tomb Raider.

کرده‌اند. طلسم، اشیای ارزشمند و نژادپرستی، از جمله مفاهیمی‌اند که در این فیلم‌ها بیان میشود. ما در اینجا به هیچ عنوان قصد نداریم ساختن و نمایش دادن چنین فیلم‌هایی را از بنیاد نفی کنیم. مقوله‌ی سینما خود مبحثی جداگانه است، زیرا به صورت کلی و عام مسئله درآمدزایی و جذب مخاطب درگونه‌هایی از سینما، از اولویت بیشتری نسبت به دیگر شیوه‌های بیان برخوردار است. از طرف دیگر، چه بد و چه خوب، ماهیت ظاهری باستان‌شناسی جستجوی گذشته‌ی- این سرزمین ناشناخته- است و این قضیه می‌تواند موضوع تولیدات عامه‌پسند بسیاری قرار گیرد.



تصویرهای 9 و 10. مجسمه‌ی بودا قبل و بعد از تخریب توسط طالبان.



تصویر 11. نمایی از فیلم ایندیانا جونز.

اما نکته ی مهم این است که در بیشتر کشور-های جهان، نمایش چنین فیلم‌هایی، با آموزش همگانی باستان‌شناسی و ماهیت حقیقی آن همراه بوده است (عبدی 1388). در واقع، از دهه ی 1970 میلادی، جنبشی (؟؟؟؟؟؟) با عنوان «باستان‌شناسی عمومی» در امریکا و برخی کشورهای اروپایی شکل گرفت که به موجب آن آگاهی دادن به مردم گسترش پیدا کرد. باستان‌شناسی عمومی یعنی جایی که باستان‌شناسان حرفه‌ای در زمینه ی علایق عمومی کار می‌کنند. پیدایش موزه‌های جدید، کتاب‌هایی برای گروه‌های سنی مختلف مانند *باستان‌شناسی برای کودکان*، *حمایت از نگهداری آثار و یافته‌های باستانی* و... از جزئی‌ترین مصداق‌های باستان‌شناسی عمومی در این کشورها بوده است. در مجموع می‌توان گفت، این رویکرد موجب شد باستان‌شناسی از محیط‌های آکادمیک فراترگام گذارد (رنفرو، بان 1390). چنان که ذکر شد، باستان‌شناسی همیشه مورد علاقه ی عموم مردم بوده است. به بیراهه نرفته‌ایم اگر بگوییم در تصور عامه ی مردم، باستان‌شناسی نوعی داستان علمی - تخیلی است. شاید این موضوع ریشه در

پیشینه‌ی باستان‌شناسی دارد. در کشورهای غربی، پیشینه‌ی باستان‌شناسی را می‌توان در مجموعه‌های عتیقه و بررسی اشیای باستانی نظیر مجسمه‌های یونانی و رومی جستجو کرد. جستجوهای «شلیمان»¹ در اواخر قرن 19 میلادی در نواحی دریای اژه، به کشف شهر اسطوره‌ای تروا منجر شد. همچنین، کشفیات افرادی نظیر «کارت»² در مصر در دهه‌ی 1920. همه‌ی این کاوش‌های هیجان‌انگیز که مشخصاً بر اشیای پر زرق و برق تأکید داشتند، با پوشش گسترده‌ی رسانه‌ای همراه بود. بومیان این مناطق نیز به واسطه‌ی خرافات و اعتقاد به طلسم‌های گذشتگان، به داستان‌سرایی می‌پرداختند.

در ایران، باستان‌شناسی موضوع و دانشی وارداتی است. پیش از آن، فقط محدود به عتیقه-جویی و حفاری‌های تجارتي بوده که برای فراغت خاطر شاهان و درباریان صورت می‌گرفته است. همچنین، تاریخ ایران تا پیش از عصر مشروطه، ریشه در اسطوره‌ها داشت. مردم سلسله‌های پیشدادی و کیانی را دوره‌های تاریخی می‌دانستند و آنها را پیشینه‌ی خود قلمداد می‌کردند. پس از مشروطه، نخستین بار حسن پیرنیا (مشیرالدوله) تاریخ ایران را به شیوه‌ی علمی به رشته‌ی تحریر درآورد (پیرنیا، 1383). مطمئناً ریشه‌ی این‌گونه نگاه‌های عموم مردم به باستان‌شناسی، در پیشینه‌ی آن نهفته است. مانند باستان‌شناسی در کشورهای غربی که ذکر شد. اما تفاوت در آن جاست که شاخه‌ی باستان‌شناسی عمومی سعی در روشن ساختن افکار مردم نسبت به باستان‌شناسی در غرب کرد، ولی در ایران این رویکرد مورد توجه قرار نگرفته است. هرچند پیش از انقلاب، دکتر عزت‌الله نگهبان - پدر باستان‌شناسی ایران - فعالیت‌های بسیاری را درباره‌ی رابطه‌ی مردم با باستان‌شناسی انجام داد (نگهبان، 1385) اما متأسفانه پس از او این

1 . Schliemann.

2. Carter.

موضوع به بوته‌ی فراموشی سپرده شد و در مقیاس‌های بسیار کوچک در برخی روستاها و محوطه‌های باستانی به آن پرداخته شد. برای مثال، آگاه‌سازی‌های دکتر یوسف مجیدزاده در روستای کنارصندل جیرفت قابل ذکر است. باستان‌شناسی از آن جهت که به انسان و فرهنگ انسان می‌پردازد، هیچ‌گاه نمی‌تواند بدون ارتباط با جامعه‌ی معاصر خود به حیات علمی‌اش ادامه دهد. متأسفانه ما باستان‌شناسان ایرانی چندین سال است خود را در لایه‌های زیرین خاک مدفون کرده‌ایم، و مردم به این علت است که باستان‌شناس را عتیقه‌جو و گنج‌یاب تلقی می‌کنند. در این خصوص، اظهار نظر یکی از افرادی که در نظرسنجی ما شرکت کرد، جالب توجه است. او می‌گفت: «محوطه‌ای باستانی در شهر ری قرار داشت که ما بارها به آن سر زده و ظروف شکسته را مشاهده می‌کردیم، بعدها باستان‌شناسان آمدند و با کشیدن پرده‌ای در اطراف آن دست به حفاری زدند و می‌گویند که چندین خمره طلا از آن جا خارج کرده‌اند؛ معلوم نیست که نقشه‌ی گنج آنجا را از کجا پیدا کرده بودند.»

از عمر فعالیت باستان‌شناسان در ایران بیش از صد سال می‌گذرد. شاید مقصر اصلی در ساختن ذهنیت نادرست مردم، خود باستان‌شناسان باشند که، جز معدودی از آنان، هیچ‌کدام ارتباطی با مردم جامعه‌ی معاصر خود برقرار نکرده و بر فضای آمیخته با توهم باستان‌شناسی در ذهن مردم دامن زده‌اند.

فصل دوم

باستان‌شناسی؛ کی و کجا... (عمران گاراژیان)

گام به گام...

گام نخست: سه سده پیش، باستان‌شناسی مکمل تاریخ بود. پژوهشگران در جستجوی گذشته ی پرفراز و نشیب نوع بشر به جایی رسیده بودند که منابع مکتوب وجود نداشت (Bradley, 2002). گذشته ی بشر از طریق خواندن متون تاریخی به جای مانده از آن، محدودیت زمانی داشت.

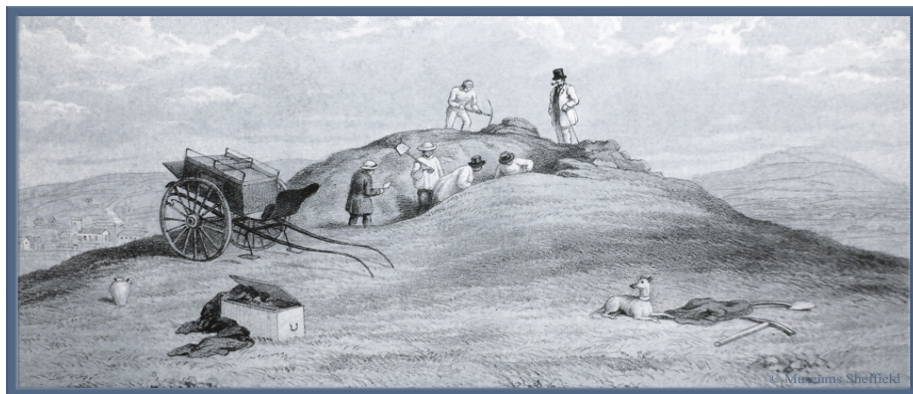
پژوهشگران فقط منابع مکتوب چند سده را در اختیار داشتند. هرچه بیشتر به گذشته می‌رفتند، منابع مکتوب محدود و محدودتر می‌شد. وقتی به حدود پنج-هزار سال پیش رسیدند، متوجه شدند دیگر هیچ اثری مکتوبی وجود ندارد.

منابع روایی و اسطوره‌ای همچنین متون دینی تا افق نامعینی را روایت می‌کردند؛ افقی که نیمه‌روشن –

باستان‌شناسی از این سؤال انسان مدرن شروع شد که سرمنشأش به کجا بر می‌گردد در روزگاری که دیگر نمی‌توانست به منابع سنتی و افسانه‌ها و اسطوره‌ها اعتماد کند؛ باستان‌شناسی حاصل این شک انسان مدرن بود.

نیمه‌تاریک بود و اطلاعاتی که گاه به طور کلی و بدون قید زمانی - مکانی ارائه می‌شدند، همراه با کنجکاوی‌هایی که در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم به اوج رسیده بود. دو نگرش کلی در اروپای غربی شکل گرفت: تطور و منشأجویی زیستی موجودات زنده (به طور کلی‌تر) و منشأجویی زیستی - فرهنگی انسان (به طور جزئی‌تر) (Rowley-Conwy 2007). هر دو نگرش رویکردی تاریخی داشتند؛ یعنی گذشته را به ترتیب زمان‌های سپری‌شده، مطالعه می‌کردند. هر دو نگرش، روش‌های مشابهی در گردآوری اطلاعات داشتند و به دیده‌ی شک و تردید به متون تاریخی می‌نگریستند. هر دو نگرش به مطالعه‌ی جهان مادی روی آوردند و به توصیف و طبقه‌بندی جهان مادی همت گماشتند.

باستان‌شناسی در گام نخست مکمل تاریخ بود و به مطالعه‌ی دوره‌هایی می‌پرداخت که متون نوشته از آن در اختیار نبود (تصویر 12). چون متون در اختیار نبود، روش‌هایی را به وجود آورد که بر کسب اطلاعات از جهان مادی و مواد فرهنگی متکی بود و جای پای انسان‌ها را در ساخت‌وسازها و نشانه‌های‌شان در طبیعت و جهان مادی، مد نظر قرار می‌داد. این روش‌ها بیشتر به رمزگشایی شبیه بودند، البته نه رمزگشایی خط و نوشته، بلکه رمزگشایی و نوشتن درباره‌ی آنچه انسان‌ها از خود به جای گذاشته بودند. بدین ترتیب، طبقه‌بندی آثار و اشیاء در مناطق گوناگون پای به عرصه نهاد.



تصویر 12. باستان‌شناسی عتیقه‌جویی.

گام دوم تقویت روش‌هایی بود که بر اساس آن آثار باستانی را پیدا می‌کردند. تجربه و پیشینه‌ی کاشفان سرزمین‌های ناشناخته به کمک باستان‌شناسی آمد. در اوایل قرن نوزدهم، یافتن منشأ نوع بشر هدفی تطورگرایانه بود و منشأجویی تمدن بشری هدفی باستان‌شناسانه. متون اسطوره‌ای مانند اُدیسه اثر هومر یا کُتب مقدس (انجیل و تورات) راهنمایی‌هایی گنگ و کلی در این موضوعات می‌کرد. در عمل، کاوشگران باید در کندوکاوشان آثار باستانی را زیر و رو کنند و

درباره‌ی آنچه انجام داده‌اند، گزارش و خاطره یا استنباط خود را بنویسند. این نوشته‌ها در واقع مدارک باستان‌شناسی هستند. آنها نویسندگان بخش‌های نوشته‌نشده‌ی سرگذشت بشر بودند، نوشته‌هایی که با کنجکاوی در آثار

اما ... توسعه هم بر پدید آمدن باستان‌شناسی دامن زد. ساختوسازها هر روز موجب بیرون آمدن محوطه‌ای یا یافته‌ای می‌شد. هم‌چنین، همراه با استعمار که با استفاده از پیشرفت‌های مدرن به دورترین نقاط جهان می‌رفت، تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان اولیه هم می‌رفتند و یافته‌ها را با سختی و مشقت برای نمایش به کشورهایشان می‌آوردند.

باستانی نوشته می‌شد، سفرنامه‌هایی که از سرزمین‌هایی ناشناخته و درباره‌ی گذشته‌ی ناشناخته‌ی آن سرزمین‌ها، اطلاعات شگفت‌انگیز و جذاب ارائه می‌کرد. به تدریج روش‌های جستجو و کندوکاو تقویت شد. راهنماهای محلی به کار گرفته شدند و عتیقه‌جویان تازه باستان‌شناس شده ترجیح دادند آنچه را می‌یابند، در موزه‌های کشور خودشان (اروپا) مطالعه کنند. هنوز شیء-گرایی بر توجه به آثار باستانی (بناها و محوطه‌ها) که در جای دیگری در دنیا قرار داشت و قابل حمل نبود، ارجحیت داشت. در کجا قرار داشتن آثار و شرایط محیطی کم‌کم اهمیت پیدا کرد. تقویت روش‌های کند و کاو و پیدا کردن آثار باستانی، هدف باستان‌شناسی قرن نوزدهم بود.

گام سوم: انباشت عتیقه‌ها در موزه‌ها و پرشدن کتابخانه‌ها از گزارش‌های جهانگردان و عتیقه‌جویان و باستان‌شناسان و امکان مقایسه‌ی یافته‌ها، دست باستان‌شناسان جوان را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم باز کرد. رمزگشایی خط‌نوشته‌های تمدن‌های باستانی به کمک آنان آمد، اما باستان‌شناسان بیشتر عمل‌گرا بودند. هیجان‌انگیز بودن پیدا کردن عتیقه‌ها و آثار هنری قدیمی، جای خود را به پیدا و کاوش کردن بناهای عظیم، کاخ‌ها و اهرام داد. نیمه‌ی اول قرن بیستم با کاوش‌های گسترده و انتشار نتایج آن، زمینه‌های مقایسه را مهیا کرد. در یونان و کاپادوکیه (ترکیه‌ی امروزی) و در مصر و بین‌النهرین کاوش‌های گسترده‌ای انجام شد (Trigger, 1989). در دهه‌های میانی قرن بیستم، تمدن سند و آسیای مرکزی نیز مورد توجه قرار گرفت (Stein 1931). دنیای جدید و سرزمین‌های ناشناخته‌ی قاره‌های جدید، در همین دهه‌ها به حوزه‌های کاری تازه‌ای برای باستان‌شناسان جوان تبدیل شد. گام سوم، بهره‌برداری از انباشت داده‌های توصیفی برای مقایسه بود.

گام چهارم: گام چهارم، تقویت روش‌های میدانی و افزوده شدن روش‌های علمی بود. پس از سال 1960 میلادی، روش‌های منطقه‌ای و رویکردهای محلی در باستان‌شناسی دنیا بررسی و ارزیابی و برداشت‌های باستان‌شناسان به نقد کشیده شد. در همین دهه، توصیف صرف به عنوان هدف باستان‌شناسی، از سوی جوانان جویای نام مورد حمله قرار گرفت. آنها دنبال قوانین جهان‌شمول برای تطور فرهنگ‌ها و تمدن نوع بشر بودند، اما به سبب بحران اقتصادی، فشارها بر باستان‌شناسان امریکایی افزایش یافته (Preucel, 2006) و تأمین بودجه برای طرح‌های باستان‌شناسی بسیار مشکل شده بود. در کشورهای جهان سوم که مقصد باستان‌شناسان بود، آگاهی‌های علمی - فرهنگی اندک بود. انسان‌شناس - باستان‌شناسان در این شرایط سخت با استفاده از روش‌های باستان‌شناسی به طرح‌های درآمدزا در جامعه‌ی معاصر رو آوردند. «رائجه»¹ با مطالعه‌ی زباله‌ها (تصویر 13) کارآمدی روش‌های باستان‌شناختی در حل مشکلات دنیای معاصر را نشان داد. روش‌های علمی بیش از پیش وارد باستان‌شناسی شد. علوم انسانی چون فلسفه، زبان‌شناسی تاریخی، ادبیات و... بویژه در گرایش‌های انسان‌شناسی و فرهنگی، در رقابت با علوم طبیعی چون زیست‌شناسی و زمین‌شناسی - که می‌توانستند پدیده‌های متعلق به میلیون‌ها سال پیش را موضوع پژوهش خود قرار دهند - برای تأکید بر وجه تاریخی پژوهش‌هایشان، با استفاده از باستان‌شناسی و روش‌های آن، علوم میان‌رشته‌ای را به وجود آوردند تا به درک عمیق‌تری نسبت به هزاره‌های دور برسند.

1. William Rathje.



تصویر 13. ویلیام رائجه: باستان‌شناس زباله.

گام پنجم: زمانی رسیده بود که یکسان دیدن گذشته و فرهنگ بشری و آنها را دارای مراحل همانند دانستن، خواسته‌های باستان‌شناسان را برآورده نمی‌کرد. روش‌های گردآوری اطلاعات از جامعه‌ی زنده در راستای توضیح و تفسیر داده‌های باستان‌شناسی در این دانش سابقه‌ای طولانی دارد. روش‌های یادشده عموماً موردی هستند، یعنی در سطحی جهانی تعمیم داده نمی‌شوند. توسعه و تقویت این روش‌ها با هدف تعمیم دادن الگوهای استخراج شده در مقیاسی جهانی، به صورت قوم‌باستان‌شناسی مدرن ظاهر شده بودند. اما قانون‌گرایی و تعمیم‌دادن نتایج در مقیاس جهانی – که در باستان‌شناسی مدرن پس از 1960 رایج شده بود – از زیر تیغ نقد فرامدرن‌ها جان سالم به در نبرد. انسان، انسان در نظر گرفته می‌شد اما انسانیت انسان‌ها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف با سنت‌ها و پیشینه‌های مختلف، مانع تعمیم بی‌قید و شرط نتایج حاصل از پژوهش‌های باستان‌شناسی در مناطق مختلف به کل جهان و انسان بود. باستان‌شناسی فرامدرن، به جای نگرش باستان‌شناسی تاریخی – فرهنگی پیشامدرن و علم-گرایانه (باستان‌شناسی مدرن) نگرشی فرهنگی و

انسان مدارانه داشت. دست کم ادعا می‌کرد در پژوهش‌هایی که بر اساس مواد فرهنگی و محوطه‌ها و چشم‌اندازهای‌شان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف انجام می‌دهد، انسانیت انسان‌ها را به عنوان مبنایی کلی از یاد نمی‌برد. تأثیر انسان‌ها از محیط و اندوخته‌های فرهنگی در هر زمان و دوران را منکر نمی‌شود، ولی به جای محوریت دادن به این متغیرها، انسان را محور قرار می‌دهد.

باستان‌شناسی در دنیای قدیم و باستان‌شناسی در دنیای جدید

باستان‌شناسی دانشی جدید در بین علوم انسانی است. شکل‌گیری آن که تحت تأثیر بافت اجتماعی، پیشینه‌ی فرهنگی و دیگر دانش‌های انسانی است، در دنیای قدیم و دنیای جدید با هم تفاوت دارد. از نظر جغرافیایی دنیای قدیم خشکی‌های به‌هم‌پیوسته یعنی قاره‌های آسیا، آفریقا و اروپاست و دنیای جدید سرزمین‌های جدا افتاده از دنیای قدیم، یعنی قاره‌های آمریکای شمالی و جنوبی و اقیانوسیه است. این دو گروه از نظر پیشینه‌ی فرهنگی و بافت فرهنگی - اجتماعی با هم تفاوت‌هایی دارند. در دنیای قدیم پیوستگی فرهنگی وجود دارد، ساکنان معاصر، درگذشتگان منطقه را نیاکان خود می‌دانند. اجداد و نیاکانی که به آنها افتخار میشود، حتی به یک نظر وجود بقایای آنها نشانه‌هایی برای ادعاهای سرزمینی بوده است. عصبیت‌های قومی همچنان در بافت اجتماعی - فرهنگی این سرزمین‌ها قابل مشاهده است. در دنیای جدید، گسست فرهنگی وجود دارد. ساکنان سفیدپوست که در سده‌های شانزدهم تا نوزدهم میلادی به این مناطق مهاجرت کردند، بومیان را نیاکان خود نمی‌دانستند؛ حتی آنها را پست‌تر می‌شمردند و این برداشت در برخی موارد موجب انکار پیشینه‌ی فرهنگی بومیان شده بود. تا اوایل قرن بیستم میلادی به جای تعصب‌های قومی، برتری‌های نژادی در بافت اجتماعی

این جوامع مطرح بود. اندک‌اندک و در طول قرن بیستم با عقب‌نشینی و کم‌رنگ شدن نظریه‌های نژادپرستانه از انسان‌شناسی و علوم اجتماعی، تعادل نسبی در بافت اجتماعی دنیای جدید مشاهده می‌شود (نک: Trigger, 1989).

پیشینه‌ی مبحث اشاره شده در بالا بر شکل‌گیری و کم و کیف دانش باستان‌شناسی و برداشته‌ها و کاربردهایی که از آن انتظار می‌رود، تأثیر گذاشته است. این تأثیر آنقدر است که می‌تواند به عنوان مبنایی برای تقسیم‌بندی‌های باستان‌شناسی به کار گرفته شود. باستان‌شناسی در دنیای قدیم بیشتر مبتنی بر رویکردهای تاریخی است و در دنیای جدید زیرشاخه‌ای از انسان‌شناسی قلمداد می‌شود.

آغازگران باستان‌شناسی: تامسن¹ و ورسائه²

به زبان ساده سؤال این است: باستان‌شناسی چگونه و در چه بافت اجتماعی - فرهنگی‌ای پدید آمد؟ همراه بحثی که درباره‌ی این سؤال پیش می‌کشیم، نمونه‌های واقعی باستان‌شناسی، آثار فرهنگ انسان یعنی موضوع باستان‌شناسی و مسائل، نظریه‌ها و روش‌های آغازین باستان‌شناسی را نیز معرفی می‌کنیم. ناگزیر به بافت اجتماعی - فرهنگی که باستان‌شناسی در آن پدید آمده، خواهیم پرداخت تا بتوانیم سرآغاز باستان‌شناسی را به طور واقعی بررسی کنیم.

اروپای نیمه‌ی اول قرن نوزدهم، زمان و مکان شکل‌گیری باستان‌شناسی است. برای معرفی این بافتار و عواملان تأثیرگذار آن، لازم به یادآوری است که «چارلز داروین»³ (1809-1882) نظریه-پردازانطور (تکامل تدریجی)، پرورش‌یافته‌ی همین بافت است. او مقطع پایه در تحصیلات دانشگاهی را در ادینبورگ (اسکاتلند) گذراند، همان‌جایی

1. Christian Jürgensen Thomsen (1788 -1865).

2. Jens Jacob Asmussen Worsaae (1821 -1885)

3. Charles Robert Darwin (1809 - 1882).

یکی از مفاهیمی که باستان‌شناسی را به‌راستی از سایر دانش‌های انسانی تفکیک کرد و به آن هویت جداگانه داد مفهوم «پیش از تاریخ» است؛ زمانی از زندگی انسان که نه مورخ می‌تواند آن را با ابزار خود بررسی کند نه دیرین‌شناس و نه زمین‌شناس.

که یکی از قدیم‌ترین انجمن‌های باستان‌شناسی در آن شکل گرفت. ذهنیتی وجود دارد که باستان‌شناسی تحت تأثیر نظریه‌ی تطور شکل گرفته است (Rowley-Conwy, 2007). اما اطلاعات تاریخی نشان می‌دهد که هر دو آغازگر باستان‌شناسی یعنی «ورسائه» به عنوان باستان‌شناس میدانی¹ و «تامسن» باستان‌شناسی که با مطالعه و طبقه‌بندی اشیاء در موزه، شناخته می‌شوند، قبل از داروین فعالیت‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند. قصد نداریم به تقدم و تأخر بپردازیم، بلکه به این واقعیت تأکید می‌کنیم که خاستگاه نظریه‌ی تطور و باستان‌شناسی بافتار² اجتماعی - فرهنگی و نظری (دانشگاهی) واحدی بوده است.

در منابع و متون باستان‌شناسی، سیستم سه‌دوره - ای سنگ، مفرغ و آهن مبدأ باستان‌شناسی علمی معرفی می‌شود (همان). این سیستم با تمرکز و کار روی اشیاء موزه‌ای و تلاش برای طبقه‌بندی آن بر اساس جنس‌شان پدید آمد. در واقع، در این سیستم جنس دست ساخته‌های انسان مبنای سنجش زمان و قدمت آن در نظر گرفته شد. این سیستم در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم پا گرفت. شایسته‌ی ذکر است، طبقه‌بندی اشیاء موزه‌ای بر اساس طرح و تزیین‌ها و کاربری‌های‌شان نیز انجام شده بود، اما آنچه به عنوان مبنایی برای تفکیک باستان‌شناسی از مجموعه‌داری رایج شد، سیستم سه - دوره‌ای بود. این سیستم ابتدا در اواسط دهه‌ی

4.Field Archaeology.

1. Context.

1830 مطرح شد و طی همین دهه در دانمارک و جنوب سوییس به طور کامل پذیرفته شده بود و به کار بسته می‌شد. پذیرش آن در جنوب اسکاندیناوی بسیار سریع بود و مبانی آن مورد حمله قرار نگرفت. اما پذیرش آن در بریتانیا و اکنش‌های مختلفی را برانگیخت؛ بعضی پژوهشگران برجسته در بریتانیا و ایرلند برای حدود چهل سال از آن اجتناب می‌کردند (همان). سیستم سه‌دوره‌ای در مناطقی از اروپا به سرعت پذیرفته شد که سنت‌های تاریخی و تاریخ‌نگاری کمتری نسبت به بریتانیا داشتند، یا می‌توان گفت کمتر توسعه یافته بودند. در جزیره‌ی بریتانیا و حتی آلمان و فرانسه‌ی آن زمان که رویکرد تاریخی شکل گرفته بود، از به کار گرفتن سیستم‌های اولیه‌ی باستان‌شناسی که بر اساس جنس مواد بود، اجتناب می‌شد.

گرایش به سیستم سه‌دوره‌ای سنگ - مفرغ - آهن به مثابه‌ی پایه‌ی شکل‌دهنده‌ی باستان‌شناسی، نیازمند پیش‌زمینه‌هایی در بافت اجتماعی بوده است. ایده‌ی «پیش از تاریخ» یکی از این پیش-زمینه‌هاست. به طور کلی، اگر ایده‌ی پیش از تاریخ را باور به وجود انسان‌هایی قبل از وجود نوشتار معرفی کنیم، یعنی باور به این واقعیت که بعضی جوامع انسانی قدیم‌تر از اختراع خط و کتابت می‌زیسته‌اند. باید بپذیریم که در مورد این گروه از جوامع انسانی و برای کسب اطلاعات درباره‌ی آنها باید از روشی غیر از خواندن متون تاریخی بهره ببریم، زیرا این جوامع سیستم نگارش نداشته‌اند و در زمان معاصر برای مطالعه‌ی آنها متون به معنای نوشته‌هایی از گذشته را در اختیار نداریم. افزون بر این دیدگاه کلی، دیدگاهی جزئی‌نگر نیز وجود دارد. با اینکه خط و کتابت گسترش یافته است، حتی در جوامع معاصر نیز بیشتر فعالیت‌های انسانی نوشته و ثبت نمی‌شود. پس چه در جوامع گذشته و چه در جوامع معاصر، کسب اطلاعات از طریق متون فقط بخشی از داده‌ها را در اختیار محققان قرار

می‌دهد. کسب اطلاعات از طریق نشانه‌های مادی آن جوامع در بافت‌ها و چشم‌اندازها، مکمل خواندن متون درباره‌ی آن جوامع - چه گذشته و معاصر - است. این کلیتی از ایده‌ی پیش از تاریخ است. با مثالی موضوع را پی می‌گیرم: قلعه‌خان نام تپه‌ای در استان خراسان شمالی است. ارتفاع آن حدود پانزده متر از اطراف است. کاوش در این تپه را از بالاترین بخش آن آغاز کرده بودیم. در دو متر بالایی تپه بقایای سفال‌های دوران اسلامی در کنار دیوارهای نزدیک به زمان معاصر قرار داشت. همراه دیوارهای عریض و طویل دوره‌های تاریخی (ساسانی و اشکانی) نشانه‌های مهرهایی روی رشته‌ای گلی شناسایی شد. در همین لایه¹ (لایه‌ی 4 که مربوط به دوره‌های ساسانی و اشکانی بود) قطعات آهن نیز وجود داشت (تصویر 14). در لایه‌های زیرین سازه‌ی خشتی عظیم، نمونه‌هایی از سنجاق‌های مفرغی همراه سفال‌های خاکستری در میان لایه‌ها بود. در لایه‌های پایین‌تر (عمق حدود هشت متری از بالاترین ارتفاع تپه) سفال‌های قرمز با دیوارهایی دارای اندود قرمزرنگ گِل آخری شناسایی شد. در عمق پایین‌تر (حدود ده متر) باز هم خشت‌های بزرگ و سفال‌هایی با نقوش هندسی و ابزارهای سنگی در بین لایه‌ها بود (تصویر 15). در نهایت، در عمق نزدیک به هفده متر از سطح تپه به خاک دست‌نخورده (به قول باستان‌شناسان خاک بکر) رسیدیم. سیستم سه‌دوره‌ای تامسن که ورسائه در کارهای میدانی‌اش به آزمون گذاشته بود، در پژوهش ما نیز قابل پیگیری و تعمیم بود. چون نشانه‌های مهر که نوشته داشت، در بالا بود. لایه‌هایی که در آن آهن شناسایی شده بود، روی لایه‌هایی بود که در آن مفرغ شناسایی شد و همه روی لایه‌هایی بودند که ابزارهای سنگی فراوان داشت.

1. «لایه» به هر گروه از نهشته‌ها یا آثاری که در زمانی مشخص شکل گرفته‌اند، گفته می‌شود.

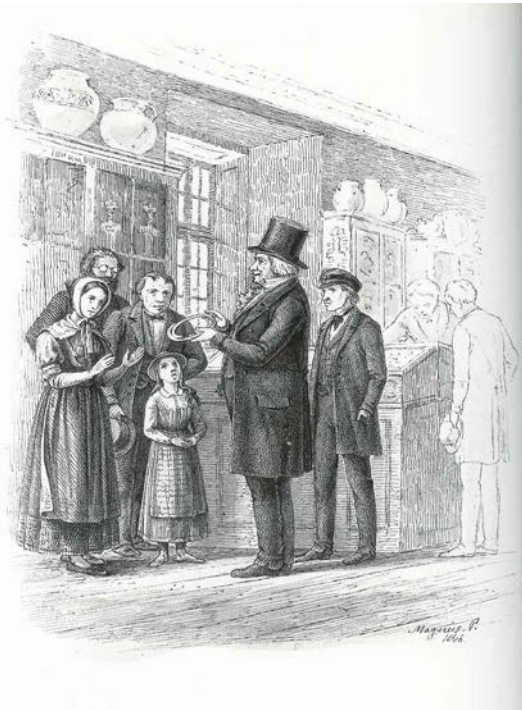


تصویرهای 14 و 15. لایه‌نگاری و یافته‌های باستان‌شناختی تپه قلعه‌خان.

سیستم سه‌دوره‌ای توسط تامسن با تلاشی پیگیر برای طبقه‌بندی اشیاء در موزه، به طور عملی پی افکنده شد و با بحث‌های او برای بازدیدکنندگان موزه در بین مردم دهان به دهان و به نوعی

منتشر شد (تصویر 16). این سیستم با فعالیتهای میدانی و رسائه به آزمون گذاشته و تأیید شد. پیش از سیستم سه‌دوره ای، سه رویکرد رواج داشت (Rowley-Conwy, 2007):

1. تاریخ و گاه‌نگاری بر اساس مدارک مکتوب
2. منابع زمانی و زبان‌شناسی تاریخی
3. گاه‌نگاری بر اساس کتب مقدس و روایتهای آن.



تصویر 16. تامسن.

در طی دهی 1840 نیز افزون بر سیستم سه‌دوره ای، دو رویکرد دیگر نیز وجود داشت که پیشرو در ادعاها و گفتگو درباره‌ی گذشته بودند. این دو رویکرد یکی تبارشناسی و اطلاعات شجره‌نامه‌های گروه‌های قومی است که قوم‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی خوانده می‌شود و دیگری متون تاریخی و ترتیب دوره‌ها در تاریخ است که به

صورت روایی و اسطوره‌ای و با استفاده از منابع و متون دینی صورت می‌گیرد. اصطلاحاتی که برای راهی که در 1840م آغاز شد به کار خواهیم برد «تاریخ باستان»، «قوم‌شناسی» و «زبان‌شناسی تاریخی» است. چه تاریخ روایی و اسطوره‌ای و چه زبان‌شناسی و قوم‌شناسی تاریخی، مرزبندی مشخصی ندارند و برای بازسازی تاریخ، از انسان و مهاجرت‌های او بهره می‌برند. در مجموع، سه رویکردی که درباره‌ی گذشته‌ی انسان بحث می‌کردند، شامل تاریخ باستان، قوم‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی و در نهایت سیستم سه‌دوره‌ای بود (Rowley-Conwy, 2007).

تاریخ و پیش از تاریخ

به طور کلی (از نظر منابع مطالعه و پژوهش) سرگذشت نوع انسان به دو دوره‌ی اصلی تقسیم می‌شود: تاریخ و پیش از تاریخ. دوره‌های تاریخی از طریق متون نامگذاری می‌شوند و نام شاهان و سلسله‌ها بر آنها نهاده می‌شود. دوره‌های پیش از تاریخ را چگونه می‌خوانیم؟ نام‌ها در پیش از تاریخ وجود ندارند! پیش از تاریخ را از طریق بقایا و آثار و چیزها و هنر و جاهایی که انسان‌ها در آن بوده‌اند می‌شناسیم و می‌شناسانیم. اسم‌ها در پیش از تاریخ مربوط به زمان خودشان، نیست. این ما هستیم که نام‌های پیش از تاریخی را در زمان معاصر می‌نهیم. نبود نام‌ها در پیش از تاریخ موضوعی است و نبود ترتیب دوره‌ها (توالی) یک موضوع دیگر. به عبارت دیگر، در دوره‌های تاریخی بر اساس نام‌ها و ترتیب تاریخی سلسله‌ها تقدم و تأخر و ترتیب دوره‌های پشت سر هم را در اختیار داریم. اما در پیش از تاریخ چگونه باید عمل کنیم. مبنای تشخیص دوره‌ها در پیش از تاریخ که نگارش و نوشتار وجود ندارد، چیست؟ ترتیب دوره‌های پشت سر هم (توالی) چگونه فهمیده می‌شود؟ از کجا می‌دانیم که کدام اثر متعلق به کدام محوطه است؟

یا کدام دست‌افزار قدیم‌تر و کدام جدیدتر است؟ ترتیب دوره‌ها و این که بین دوره‌ها فاصله‌ای وجود داشته یا نداشته، یکی از بحث‌های کلیدی پیش از تاریخ است.

ابتدا تاریخ بود و بعد... پیش از تاریخ پدید آمد

در آغاز چنین بود: دوره‌های تاریخی از طریق متون تاریخی و نام دوره‌ها شناخته می‌شد. تا زمان‌هایی که نوشته‌های تاریخی وجود داشت، مشکلی برای مورخان و باستان‌شناسان که متون را می‌خواندند یا متون دینی و اسطوره‌ای را روایت می‌کردند، وجود نداشت. آنها تا زمان‌های خاصی در گذشته را می‌توانستند مطالعه و ارزیابی کنند، دوره‌هایی که در متون تاریخی نام و نشانی از آنها بود.

آدم‌ها، روستاها، و شهرهای اولیه و حتی مهرها و تابلتهای پیش از تاریخی نام ندارند.

به تدریج داده‌ها و بقایا و ابزار و آثار هنری و همچنین بقایای انسانی‌ای معرفی شد که به نظر می‌رسید مربوط به دوره‌هایی هستند که انسان‌ها هنوز خط و نگارش نداشته‌اند.

یکی از نخستین مبناها در باستان‌شناسی برای شناخت و ترتیب دوره‌هایی که نوشتار وجود نداشته، تقسیم‌بندی ابزارها و بقایا بر اساس جنس آنها بود؛ یعنی دست‌افزارهای انسان که مربوط به قبل از نگارش دانسته می‌شد، بر مبنای جنس و کاربردشان تقسیم و طبقه‌بندی می‌شدند. چنان‌که اشاره کردیم، تامسن که در موزه کپنهاک مسئول طبقه‌بندی و نمایش آثار به جای مانده در موزه بود، مجموعه‌های موزه را بر اساس جنس طبقه‌بندی کرد. استدلال او این بود که آثار ساخته شده از سنگ و ابزارهای سنگی، می‌تواند قدیم‌ترین آثار موجود از انسان باشد.

آثار فلزی از آثار سنگی جدیدتر است. در بین آثار فلزی نیز آثار مفرغی را در مجموعه‌ای که در اختیار داشت، قدیم‌تر از آثار آهنی طبقه‌بندی کرده بود (Trigger, 1989). مبناهایی اولیه برای تقسیم‌بندی دوره‌ی پیش از تاریخ، با فعالیت‌های نمایشگاهی تامسن معرفی شد؛ ترتیبی از دوره‌ها بر اساس آثار به‌جای مانده و جنس آن آثار همچون سنگ و فلز. دوره‌ای که «فلز» خوانده می‌شد، به دوره‌های مس، مفرغ و آهن تقسیم شد. دوره‌ی سنگ نیز دوره‌ای طولانی در نظر گرفته شد. در مراحل بعدی، «لوباک» این دوره را به دوره‌های سنگ قدیم و سنگ جدید تقسیم کرد. بر اساس جنس دست‌افزارها و آثار به‌جای مانده، پنج دوره معرفی شد. آن پنج دوره از قدیم به جدید، شامل: سنگ قدیم، سنگ جدید و دوره‌های سه‌گانه‌ی فلز بود؛ یعنی مس، مفرغ، و آهن. با فعالیت‌های «تامسن» مبنای تقسیم‌بندی دوره‌های پیش از تاریخی بر اساس جنس آنچه به جای مانده، شکل گرفت. اما این یگانه مبنای نبود.

مبنای دوم، از نسب‌شناسی و اسطوره‌ها استخراج شد؛ به این صورت که بر اساس رویدادهای مهم تاریخی، شجره‌نامه‌ها و دوره‌بندی‌های اسطوره‌ها، همچنین روایت‌ها، ترتیبی کلی و پشت سرهم از سرگذشت انسان روایت می‌شد، همانند آنچه در شاهنامه‌ی فردوسی آمده است، همچون دوره‌های کیانیان و پیشدادیان یا شاهانی چون کیومرث و جمشید. روایت‌ها و اسطوره‌ها ترتیبی از دوره‌های گذشته انسان را روایت می‌کردند. این برداشت را نمی‌توان دقیقاً پیش از تاریخ قلمداد کرد، اما در کنار پیش از تاریخ و به صورت رقیبی همراه آن عمل می‌کرد؛ برداشتی از گذشته‌ی انسان که اسطوره‌ای روایت می‌شد.

مبنای سوم که در همان آغاز در کنار جنس ابزارها و اسطوره‌ها و روایت‌ها شکل گرفت؛ بقایای انسانی و ریخت بقایای استخوان‌های انسانی بود. پزشکان و زیست‌شناسان قرن هجدهم

کم‌کم به این نتیجه رسیده بودند که همه‌ی انسان‌ها از نظر اندازه و ریخت‌جمجمه و دیگر بخش‌های بدن، همسان نیستند. در نتیجه، در فرایندی تدریجی انباشت داده‌های مربوط به بقایای بدن انسان - که به صورت اسکلت یا اجزای آن بود - ترتیبی کلی از قدیم به جدید بر این اساس ارائه کرد (تصویر 17).

تا این جا و بر اساس سه مبنای گفته‌شده، چنان‌که مشاهده می‌شود هر یک از مبانی باستان‌شناسی و پیش از تاریخ در آغاز برای گروهی از داده‌ها و بقایا به کار می‌آمد. مبنای جنس دست‌افزارها و فیزیک بقایای انسانی به‌جای مانده، عینی‌تر و ماده‌گرایانه‌تر بود و اسطوره‌ها و روایت‌ها ذهنی‌تر و غیر ملموس‌تر طبقه‌بندی می‌شوند.

فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسان به‌ویژه «ورسائه» به عنوان پیشرو این حوزه، کم‌کم مبنایی را بر اساس فعالیت‌های میدانی برای باستان‌شناسی و ترتیب دوره‌های پیش از تاریخی پدید آورد؛ به این صورت که باستان‌شناسان میدانی در کندوکاوها و کاوش‌هایشان در محوطه‌های باستانی، آثار را در عمق‌های مختلف به دست می‌آوردند. مقایسه بین آثاری که از عمق‌های مختلف به دست می‌آمد، دو مبنای میدانی برای باستان‌شناسی پدید آورد. اول احتمال هم‌زمان بودن آثاری که در کنار هم به دست می‌آمدند، تأیید می‌شد، یعنی گسترش افقی ابزار و وسایل و همجواری آنها به معنای هم‌زمانی ارزیابی می‌شد. آثار موجود در لایه‌های روی هم به این صورت شرح داده می‌شد که آنچه در زیر است، قدیم‌تر و آنچه در رو قرار دارد، جدیدتر است. با فعالیت نخستین باستان‌شناسان میدانی محوطه‌های مختلف که کندوکاو شده بودند، با هم مقایسه می‌شدند. مبنای دوم و جدیدتر عمل‌گرایانه بود و امکان آزمایش آن در فعالیت‌های جدیدتر یا در همان محوطه وجود داشت. بر این اساس نیز فعالیت‌های تامسن تأیید شد (Rowley-Conwy, 2007).



تصویر 17. بقایای انسانی از محوطه‌ی دامغانی، سبزوار؛ سرپرست کاوش: عمران گاراژیان (1391)، (عکس از مونا باقری)

حال در کنار تاریخ که خواندن متون آن برای کسب اطلاع از سرگذشت انسان بود، چند مبنای جدید شکل گرفت؛ مبناهایی که متناسب با مواد فرهنگی حاصل از فعالیت‌های انسانی و مکمل دیدگاه تاریخی بودند؛ مبناهایی که بعضی بر عینیت‌ها و چیزهای ملموس تکیه می‌کردند و برخی دیگر بر اسطوره‌ها و نسب‌شناسی، و سرگذشت انسان را در زمان‌هایی که نوشته و نگارش تاریخ وجود نداشت، پیگیری می‌کردند. این مبناها بر اساس آثار دست‌افزارها و بقایای انسانی و پنداشته‌های اسطوره‌ای استوار شده بود. پیگیری گذشته‌ی انسانی در پیش از تاریخ و یا بهتر بگوییم دوران پیش از نگارش با استفاده از آثار محوطه‌ها، اسطوره‌ها و بقایای انسان‌ها تازه در آغاز راه بود؛ آغاز راهی طولانی در سرگذشت انسان که گذشته‌ی او را به جای چند سده و چند هزاره، تا چند میلیون سال به عقب می‌برد.

در تحولاتی که موجب شکل‌گیری باستان‌شناسی شد و در ادامه‌ی فعالیت‌های فراگیر و سخت‌کوشانه‌ای که در این زمینه انجام می‌شد، دوره‌هایی از

گذشته‌ی انسانی شناسایی شد که «دوران پیش از تاریخ» نام گرفت. در واقع، ابتدا دوره‌های طولانی پیش از تاریخ بود و بر اساس تحولات گسترده‌ای که انسان در آن دوره‌ها تجربه کرده بود، دوران تاریخی پدید آمد. بین این دو دوران، دوره‌ای تأثیرگذار و به نسبت کوتاه وجود دارد که به آن دوره «آغاز نگارش» می‌گویند. آغاز نگارش، دوره‌ای است که انسان‌ها طی تغییرات پیچیده‌ای ابتدا به «حساب و کتاب» دست یافتند و سپس نگارش خط و کتابت در جنوب غرب آسیا بین هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد آموخته و رایج شد.

فصل سوم

انسان فرهنگ مند می شود

(لیلا پاپلی یزدی و مریم دژم خوی)

داستان انسان و دستساخته‌های او

در اتاق کارم نشسته ام و با استفاده از رایانه، متن «انسان فرهنگمند می‌شود» را تایپ می‌کنم (تصویر 18). در کنارم کتابها را چیده ام و از لیوان چایی که با چای‌ساز درست کرده ام، بخار بلند می‌شود. امروز در قرن بیست و یکم اینها ابزار کار من هستند. کامپیوتر و کتابها و چیزهایی از این دست که کارخانه‌ها می‌سازند تا ما بتوانیم راحت‌تر زندگی کنیم. اما پیش از این چه؟ آیا مردم از ابزارهایی مشابه استفاده می‌کردند یا ابزارهای خاص زمان خود داشتند؟

آنها از چه وسیله‌ای برای شکار، پخت غذا و خوردن و آشامیدن استفاده می‌کردند؟ هریک از ما خاطره‌های بزرگترها را درباره‌ی دشواری پیدا کردن مواد اولیه‌ی ابزارهایی که مثلاً از فلز و چوب مناسب می‌ساختند، شنیده‌ایم. شنیده‌ایم که نان پختن چه سخت بوده است. این داستان‌ها مربوط به يك نسل پیش است؛ در گذشته ای دور وضع چگونه بوده است؟ آیا انسان‌های چند میلیون سال پیش هم می‌توانسته‌اند ابزار مورد نیاز خود را بسازند؟ بله از چند میلیون سال پیش وضع چنین بوده است. از زمانی که مطمئن‌ایم

موجوداتی شبیه انسان امروزی یا به عبارت بهتر اجداد او روی زمین می‌زیسته‌اند. برای شروع قصه‌ی آدم‌ها و ابزارهایشان، باید به چهار میلیون سال پیش برگردیم، جایی که امروز اتیوپی نامیده می‌شود.

موجود کوچک 120 سانتی‌متری نفس‌نفس می‌زد... ترسیده بود. او تقریباً شصت میلیون سال پس از نابودی دایناسورها زندگی می‌کرد. موجود کوچک ترسیده بود، گربه-سان بزرگی تعقیبش می‌کرد. نخستی کوچک نه دندان تیزی برای دریدن مهاجم داشت، نه ناخن-هایی بلند و نه حتی توانایی سرعت بالا در دویدن. به‌سختی میان دویدن و چهار دست و پا راه رفتن در صدد فرار بود که ناگهان تکه‌چوب بلند شکسته‌ای را روی زمین دید. فکر کرد! یا شاید هم نکرد... اما دست‌هایش را به کار انداخت و چوب بلند را سمت مهاجم پرت کرد و شروع کرد به گیج کشیدن... مهاجم گیج شد. تا آن روز با هیچ شکاری که چوب پرت کند مواجه نشده بود... شاید همین اقدام سبب شد موجود کوچک ما نجات یابد و فرصت پیدا کرد تولید مثل کند تا فرزندان و

استرالاپیتکوس‌ها به طور کلی شامل چهار گونه هستند، شامل: استرالاپیتکوس س گاهری، افرنسیس، افریکنوس، و روباتوس. محل زیست هم‌ه‌ی آنها مناطق شرقی آفریقا است. به طور کلی دارای شاخه‌های مشترک هستند. جز آنکه روباتوس از دیگران درشت‌اندام‌تر بوده است. تفاوت اصلی این گونه‌ها در زمان پیدایش آنها و انقراضشان است.

بازماندگانش در سراسر آفریقا پخش شوند.



تصویر 18. اتاق کار باستان‌شناس (عکس از لیلیا پاپلی یزدی)

این موجود کوچک يك نخستی بوده است؛ دقیقاً به این معنا که از چند میلیون سال پیش از پستانداران دیگر جدا شده بود؛ موجودی که به گونه‌ای پسرعمو یا خویشاوند خیلی نزدیک نخستی-های دیگری مثل شامپانزه‌ها و گوریل‌ها بود. با آن قد و قامت کوچک در آفریقا همیشه می‌توانست طعمه‌ی پستانداران گوشتخواری شود که منتظر لقمه‌ای در دسترس و خوشمزه بودند. اما اگر شکار کردن این موجود این‌قدر ساده بود، چرا دوام پیدا کرد یا شاید هم... اصلاً کی منقرض شد؟

در 24 نوامبر 1974 دیرین‌شناسانی که در هادار در اتیوپی مشغول کاوش در لایه‌های رسوبی بودند، موفق شدند استخوان‌های يك نخستی را شناسایی کنند (Jognson and Wong, 2010).

رادیو آهنگی پخش می‌کرد به نام «لوسی در آسمان با الماس» از بیتلز که آن روزها موسیقی محبوب اروپا و آمریکا بود. نام آهنگ لوسی بود

و همین شد که ما این زن، زنی از حدود 3/5 میلیون سال پیش را به نام لوسی می‌شناسیم (Ruse and Travis, 2009). پژوهشگرانی که لوسی را شناسایی کردند، «تیم وایت»¹ و «جانسون دونالد»² نام علمی لوسی را AL288 گذاشتند. در کاوش حدود 40% از استخوان‌های لوسی شناسایی شد؛ البته استخوان دست و پای او شناسایی نشد اما همین مقدار کافی بود که آناتومی لوسی کامل قلمداد شود (تصویر 19) (Dunsworth, 2007).

یک سال بعد یکی از شاگردان جانسون در نزدیکی محل شناسایی لوسی بقایای پراکنده‌ی سیزده نفر را شناسایی کرد که از نظر خصوصیات استخوانی مشابه لوسی بودند. جانسون معتقد بود این افراد بر اثر سیل درگذشته‌اند و در لایه‌های رسوبی مدفون شده‌اند. این آثار انسان‌شناسان را بر آن داشت که افرنسیس را نخستین انسان دارای خانواده به شمار آورند.³

دیگر شواهد چندان بود که این گونه نام خاص بگیرد و ویژگی‌های مشترک و رفتارش بررسی شود. نام این گونه استرالاپیتکوس، افرنسیس است. افرنسیس‌ها (تصویر 20) مغزی حدود 350 سی‌سی

خانواده‌ی لیکی شاید مشهورترین انسان‌شناسانی هستند که در شرق آفریقا در دهه‌های 1960 و 1970 کاوش کرده و آثار انسان‌های زیادی از پیش از تاریخ را شناسایی کرده‌اند. «لویی» و «ماری لیکی» و سپس فرزند آنها «ریچارد لیکی» در تانزانیا و اتیوپی آثار استرالاپیتکوس، هوموهابیلیس، و هومواراکتوس را شناسایی کرده‌اند. بیشتر کاوش‌های آنها در دره‌ی اولداوی جرج در تانزانیا انجام شده است. ماری لیکی در 1976 بقایای رد پای دو انسان را شناسایی کرد.

1.Tim white.

2.Johnson Donald .

3.Britanoica educational publishing, 2011.

داشته‌اند که در مقایسه با مغز گونه‌ی ما (هوموساپینس) حدود 1100 سی‌سی کوچک‌تر بوده است (Lieberman, 2001).

این دقیقاً به این معناست که یک افرنسیس، مغزی حتی کوچک‌تر از یک شامپانزه (حدود 400 سی‌سی) داشته است (Scott Allen, 2009). با این حال، همین حجم مغزی هم بیش از سایر نخستی‌هاست، همچنان‌که نسبت‌اش با بدن کوچک 120 سانتی‌متری افرنسیس، نسبت متعادلی است. بیشتر دانشمندان معتقدند که افرنسیس می‌توانسته روی دو پایش راه برود. آناتومی دختر کوچک سه ساله‌ای از این گونه که در دیکتا در اتیوپی شناسایی شد، نشان داد که او، هم می‌توانسته راه برود و هم از درخت بالا برود (Lewin and Foley, 2004). اما اثر مهمی که خانواده‌ی لیکی شناسایی کردند، (Stanley 2007) و هنوز که هنوز است از نشانه‌های مهم راه رفتن افرنسیس شمرده می‌شود، اثریست که در تانزانیا شناسایی شد و شامل 21 متر رد پای دو نخستی است: یکی کودک و دیگری بالغ. آنها در کنار هم راه می‌رفته‌اند و اثر پای‌شان بر خاکسترهای آتشفشانی مربوط به 3/5 میلیون سال پیش باقی مانده است. بر همین اساس، استرالاپیتکوس افرنسیس را قادر به راه رفتن روی دو پا دانسته‌اند. راه رفتن روی دو پا امکان حمل اشیا و ساخت یا استفاده از ابزار را با دست‌های باز و آزاد به او می‌داده است. با این حال، هنوز علت راه رفتن روی دو پا و تحول آن کاملاً مشخص نیست (Stone and others, 2007).



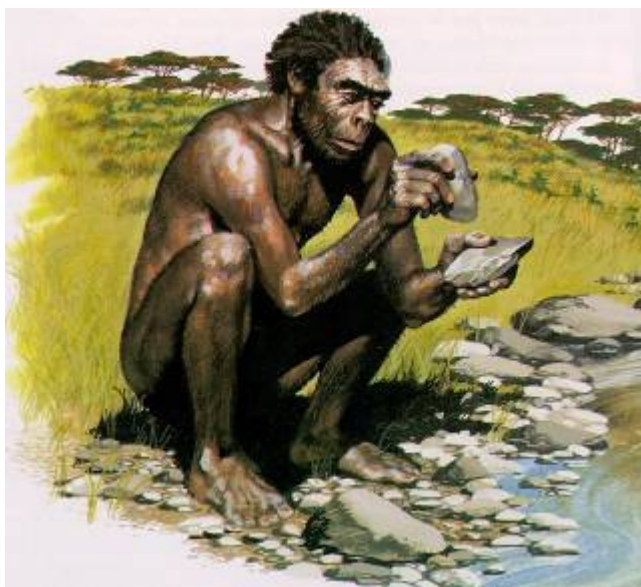
تصویر 20. بازسازی انسان استرلاپیتکوس.
تصویر 19. استخوان‌های لوسی.

با همه‌ی اینها اما چرا افرنسیس را از تیره‌ی کلی هومو¹ می‌دانیم و نه مثلاً نخستی‌هایی مثل شامپانزه؟

شاید بهتر باشد برای پاسخ دادن به این پرسش اطلاعات بیشتری درباره‌ی کلیت هوموها به دست آوریم. نخستین خویشاوند انسان که هومو نام گرفته، هومو هابیلیس² است. هومو هابیلیس یعنی انسان ابزار ساز. هابیلیس احتمالاً حدود 2/5 میلیون سال پیش بر روی زمین پدید آمد. پژوهشگران استرالاپیتکوس را نیای هابیلیس می‌دانند (Foley, 1997). هابیلیس (تصویر 21) از سنگ‌های خشن به عنوان ابزار استفاده می‌کرد؛ همان‌ها که باستان‌شناس‌ها به آن کوبنده و خراشنده می‌گویند (Andrews and Stringer, 1989) سنگ‌هایی که هر کس غیر از یک باستان‌شناس متخصص دوره‌ی پارینه-سنگی ممکن است به محض دیدن، آنها را به کناری بیندازد.

1. انسان ریخت

2. Homo habilis.



تصویر 21. بازسازی هومو هابیلیس.

نکته‌ی خاص هومو هابیلیس در مقایسه با استرالاپیتکوس فقط در اضافه شدن پیشوند هومو به نامش نهفته نیست. نخست آن که مجموعه‌ی هابیلیس نسبت به استرالاپیتکوس تغییر یافته است. دندان‌های او به انسان مدرن نزدیک‌تر شده و از اندازه‌ی نیش‌هایش کاسته شده است. همچنین، صورت صاف استرالاپیتکوس در هابیلیس تغییر فرم داده و کمی زاویه‌دار شده است (Seth, 2003). نکته‌ی مهم درباره‌ی تفاوت بین این دو گونه، افزایش حجم مغزی و تقریباً دو برابر شدن آن است. مغز یک هومو هابیلیس بالغ حدود 600 تا 800 سی‌سی حجم داشته که در مقایسه با مغز 350 سی‌سی-سی‌ای استرالاپیتکوس افزایش حیرت‌آوری را در طول حدود یک میلیون سال نشان می‌دهد (مایر، 1384).

نخستی‌ها بالاترین رده‌ی پستانداران را شامل می‌شوند. آنها به لحاظ مغزی پیچیده‌ترین پستانداران هستند. از نخستی‌هایی که امروز باقی مانده اند، شامپانزه و گوریل و اورانگوتان-ها نزدیک‌ترین خویشاوندی و بیشترین شباهت را با هوموها دارند.

میمون‌های دنیای قدیم و دنیای جدید و لمورها در رتبه‌های بعدی شباهت با هومو قرار دارند.

همین مغز بزرگ هوموهابیلیس و نیاز این عضو حساس به مواد معدنی و غذایی است که احتمالاً او را به سمت تغییر رژیم غذایی سوق می‌دهد. هابیلیس مجبور بوده گوشت بخورد تا پروتئین و فسفر مورد نیاز مغز بزرگاش تأمین شود. او علاوه بر گوشت، به خوردن ماهی و تخم پرندگان هم روی آورده است (Cunnane and Moore Stewart, 2010). برای خوردن گوشت ناگزیر باید گوشت را از استخوان و پوست جدا می‌کرده است. برخی معتقدند هوموهابیلیس مرده‌خوار بوده؛ یعنی بقایای شکار دیگر حیوانات یا حیوانات مرده را می‌خورده است. بنا براین، به طور کلی هابیلیس در شیوه‌ی معیشت گردآورنده، شکارگر و مرده‌خوار توامان بوده است؛ یعنی در عین آن که به گردآوری گیاهان وحشی و میوه‌ها روی آورده بود، حیوانات کوچک را شکار می‌کرده و بقایای شکار درندگان بزرگ را نیز می‌خورده است (Gray, 1995). در هر حال، او نیازمند ابزار برای تکه کردن گوشت به قطعات کوچک بوده است.

با توجه به همه‌ی این اطلاعات، هوموهابیلیس رخدادهای خاص و یگانه‌ای در فرایند تحولی هوموهاست. او روی دو پا راه می‌رفته، مغز بزرگی داشته و ابزار می‌ساخته است. برای ساختن ابزار به دستانی توانا نیاز داشته که انگشت شستش کاملاً در مقابل سایر انگشتان قرار بگیرد و به این ترتیب او می‌توانسته ابزار را با ظرافت در دستش بچرخاند. این هم تحولی است که در بدن هابیلیس رخ می‌دهد تا او بتواند بهتر و تخصصی‌تر ابزار بسازد. نکته‌ی دیگر این است که استخوان‌های شناسایی‌شده از هابیلیس نشان می‌دهد بین نر و ماده در اندازه‌ی بدن اختلاف چشمگیری وجود داشته است. زیست‌شناسان این ویژگی را دوگانگی جنسی می‌نامند. هابیلیس نر حدود 20% از هابیلیس ماده بزرگتر بوده است (Panopio and Realidad, 1992).

هابیلیس‌ها در آفریقا می‌زیستند و گستره‌ای که از منطقه‌ی زیست آنها تا امروز شناسایی شده،

شامل قسمت‌های شرقی و جنوب آفریقا است. تا زمانی که آنها تنها هوموهای جهان بودند، به احتمال بسیار زیاد انسان به طور کلی فقط در محدوده‌ی آفریقا می‌زیسته است.

چه هنگام هوموها از آفریقا بیرون آمدند؟ آیا داشتن ابزار تخصصی در این زمینه مؤثر بوده است؟ و...

بیرون از آفریقا هم جهانی است!

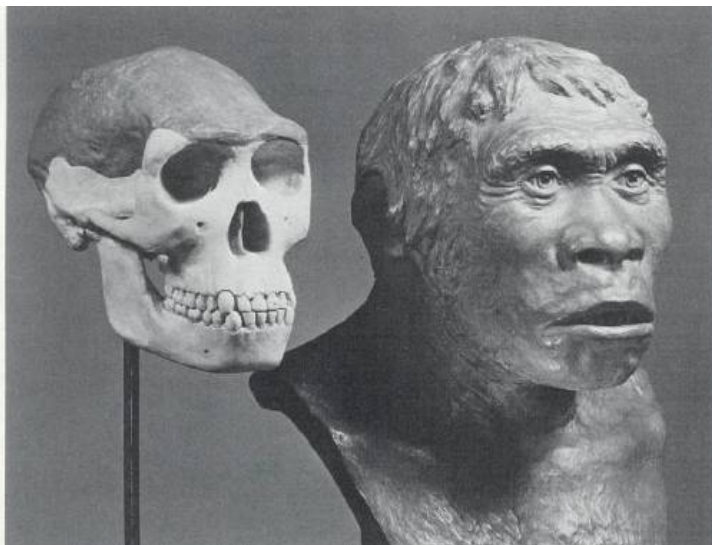
پیش از شناسایی هابیلیس‌ها و استرالاپیتکوس‌ها¹ در آفریقا، بقایای انسان‌گونه‌ای در جنوب شرقی آسیا شناسایی شده بود. در 1890 «اوژن دوبوآ» که در آن زمان افسر ارتش انگلستان بود، بقایای جمجمه و چند استخوان بلند را شناسایی کرد. در آن هنگام بحثی جنجالی بر اثر انتساب این استخوان‌ها به انسان درگرفت. دوبوآ معتقد بود این استخوان‌ها به گونه‌ای انسانی تعلق دارد و نام آن را «پیتکانتروپوس اراکتوس» نهاد. اراکتوس به معنای راستقامت است و دوبوآ به این نتیجه رسیده بود که استخوان‌هایی که شناسایی کرده، به انسانی راستقامت تعلق داشته است. این انسان بعدها به انسان جاوه مشهور شد (تصویر 22). حجم مغز انسان جاوه حدود 775-975 سی‌سی بود. دوبوآ نتوانست هیچ ابزاری را که مربوط به انسان جاوه باشد، شناسایی کند.

در 1920 نمونه‌های مشابهی شامل قطعات پراکنده ی دندان فك و جمجمه در غار ژوکودیان در چهل مایلی شهر پکن (تصویر 23) شناسایی شد. استخوان‌هایی که به لحاظ آناتومیک به انسان جاوه شباهت داشتند اما در کل، انسان پکن فك بزرگتری داشت. کاوشگران این استخوان‌ها را به انسانی منسوب کردند که انسان پکن نام گرفت. در غار ژوکودیان علاوه بر استخوان‌های انسان پکن، ابزارهای سنگی نیز شناسایی شد. وجود

1. Australopithecus

69 فصل سوم : انسان فرهنگ مند می‌شود

اجاق، کاوشگران را بر آن داشت که برای انسان پکن توانایی غلبه بر آتش و کنترل آن را قائل شوند (Aczel, 2007).



تصویر 22. انسان جاوه.

آیا اراکتوس سخن می‌گفته است؟ شواهدی در حنجره و ساختار گلوی اراکتوس وجود دارد که نشان می‌دهد احتمال قوی‌ای برای سخن گفتن او می‌توان قائل بود. با این حال، باستان‌شناسان در سخنگو بودن نئاندرتال‌ها شک ندارند. علاوه بر داده‌های استخوانی و تحول حنجره و فك و زبان نئاندرتال، وجود شواهد انتزاعی، شیوه‌های تدفین و هنر، نشان‌دهنده‌ی این مطلب است که در زندگی نئاندرتال شاخصه‌هایی وجود داشته که جز با استفاده از زبان قابلیت انتقال از نسلی به نسل دیگر را ندارد.



تصویر 23. بازسازی چهره‌ی انسان پکن

در طول جنگ جهانی دوم برای پیشگیری از نابودی استخوان‌ها و داده‌های غار ژوکودیان، آنها را به یک کشتی امانت دادند تا به مقصد امنی ببرد. آن کشتی غرق شد و تقریباً تمامی اطلاعات موجود درباره‌ی انسان پکن از بین رفت. به این ترتیب، آنچه از انسان پکن می‌دانیم گزارش‌هایی است که کاوشگران در همان زمان کاوش نگاشته‌اند و متأسفانه امکان آزمایش‌های جدیدتر از میان رفته است.

پیش از این، انسانی مشابه در 1907 در آلمان شناسایی شده بود؛ هومویی که به هومو هایدلبرگ مشهور شده بود. این گونه‌های انسانی پیش از شناسایی گونه‌های قدیمی‌تر در آفریقا شناسایی و هر یک جدا از دیگری بررسی شدند. اما سال‌ها بعد در میانه‌ی قرن بیستم و پس از آن، فرایند کلی انتشار آدمی در کره‌ی زمین بررسی شد. باستان‌شناسان به این نتیجه رسیدند که در یک

فرایند کلی، تحول هومواراکتوس¹ در آفریقا به وجود آمده (Mounier and others, 2009) و سپس از راه امروزین کانال سوئز که در آن روزگار پهنه‌ای خشکی بوده، به آسیا و اروپا راه یافته است. اراکتوس (تصویر 24) ابزارهایی می‌ساخته که باستان‌شناسان آن را «فرهنگ آشولین» می‌نامند. این گونه ابزار، خشن و معمولاً به اندازه‌ای بزرگ است که مشت يك انسان بالغ را پر می‌کند. اراکتوس برای بیرون آوردن ریشه‌های گیاهان، کندن پوست حیوانات شکار شده و تکه کردن قطعات گوشت، به ابزار نیاز داشته است. به باور دانشمندان، اراکتوس برای نخستین بار توانست آتش را به کنترل درآورد. همچنین، مسافرت‌های طولانی اراکتوس را به سرزمین‌هایی رساند که به لحاظ آب و هوایی نسبت به آفریقا سردتر و مرطوبتر بودند. بنابراین، می‌توان فرض کرد که اراکتوس از پوست شکار لباسی هم برای خود تدارک می‌دیده است. برای پاک کردن گوشت از پوست، به ابزارهایی با لبه‌هایی تیز نیاز داشته است. از سوی دیگر، تهیه ی این مقدار پوست و گوشت نیاز به ابزار خاص داشته است. هومواراکتوس مخترع نیزه است. او نیزه‌های سنگی می‌ساخته (Ibbons, 1998) و با قطعات گیاه به چوب می‌بسته و پرتاب می‌کرده است.

1.Homo erectus



تصویر 24. بازسازی حمله‌ی یک گربه‌سان به یک هومو اراکتوس.

در میانه‌ی قرن گذشته، برخی دانشمندان هومو اراکتوس به ویژه انسان پکن را به هم‌نوع-خواری متهم می‌کردند. امروزه در باره‌ی این فرضیه تردید جدی وجود دارد. به نظر می‌رسد هومو اراکتوس بیش از آن که قربانی خود شده باشد، قربانی درندگان و موجودات وحشی طبیعی، می‌شده است.

حدود سیصد هزار سال پیش هوای زمین به تدریج شروع به سرد شدن کرد. یخ‌های قطبی آرام آرام نیمه‌ی شمالی زمین را دربرگرفتند. هومو اراکتوس که هومویی بود که زندگی‌اش در دوره‌ای گرم‌تر شکل گرفته بود، توانایی مقابله با سرمای جانکاه عصر یخبندان را نداشت و به تدریج از بین رفت (Rightmire, 1990). به جز انسان جاوه که تا سده‌های بعد هم به زندگی خود ادامه داد، احتمالاً با سردتر شدن کره‌ی زمین، هومو اراکتوس و میراث با ارزش‌اش در کل دنیا نابود شده است.

نئاندرتال: ارباب یخ‌ها و ماموت‌ها

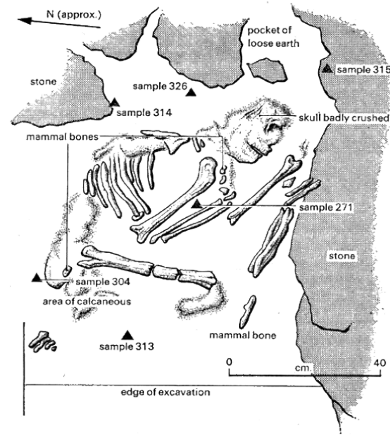
هوا که سرد شد، آرام آرام سروکله‌ی انسانی تنومند و زمخت در اروپا پیدا شد. این هومو استخوان‌هایی قوی و دیافراگمی بزرگ داشت تا به راحتی بتواند هوای سرد عصر یخبندان را وارد ریه اش خود کند. صورتش پهن بود و بینی بزرگ و پیشانی جلوآمده داشت. نام این انسان هومو «نئاندرتالیس»¹ یا به زبان ساده انسان نئاندرتال است. همان که در تصاویر متحرک کودکان به عنوان انسان اولیه می‌شناسیم و با یک چماق در غارهای پرت و تاریک زندگی می‌کند. اما آیا این تصویر از انسان نئاندرتال درست است؟ به واقع نه! انسان نئاندرتال شکارچی ماهری بوده که در سرمای کشنده‌ی عصر یخبندان با شکار ماموت و کرگدن‌های پشمالو و سایر پستانداران، دوام آورده است.

نئاندرتال عموماً در قسمت‌های شمالی کره‌ی زمین شناسایی شده است. تا امروز آثار این انسان در غرب آسیا از جمله عراق امروزی و ایران، آسیای مرکزی و شمال چین و کل اروپا به دست آمده است. مجموعه‌ی ابزارهای انسان نئاندرتال «فرهنگ موستری» نامیده می‌شود. به طور کلی، ابزار نئاندرتال شامل نیزه، تبر و ابزارهای تراش‌خورده بوده است (Mellars, 1996). شواهد بسیاری درباره‌ی استفاده از چوب توسط او وجود دارد، به‌ویژه در مورد برخی ابزارهای سنگی که محل بسته شدن آنها به قطعات چوب مشخص است.

از انسان نئاندرتال به طور خاص تدفین‌هایی به دست آمده که گواه وجود آداب و رسوم مشخص تدفین مردگان است. در غار شنیدار واقع در کردستان عراق، مردگان به شکل چمباتمه‌ای دفن شده و در یکی از گورها شواهدی از قرار دادن گُل همراه با جسد شناسایی شده است (Pettitt, 2010). در برخی موارد نئاندرتال‌ها استخوان‌های نوعی

1.Neanderthal.

گاو‌میش کوهان‌دار و رنگدانه‌های گِلِ اخرا را با جسد دفن می‌کرده‌اند (تصویرهای 25، 26، و 27).



تصویرهای 25، 26، و 27. شیوهی تدفین نئاندرتال‌ها.

سرپناه‌هایی مربوط به انسان نئاندرتال شناسایی شده است که از پوست و عاج ماموت ساخته می‌شده‌اند. از داده‌های جالب مربوط به نئاندرتال‌ها قطعه‌ای استخوان ران خرس است که در کنار یک اجاق در اسلونی شناسایی شد. قطعه استخوان مزبور دارای چهار حفره در یک راستاست. برخی از پژوهشگران بر این باورند که

قطعه استخوان ران خرس برای تبدیل شدن به نوعی فلوت سوراخ شده است (Conard and Richter, 2011).

در استخوان بسیاری از نئاندرتال‌ها آثار زخم و شکستگی وجود دارد. اما نکته ی مهم، بهبود یافتن بسیاری از زخم‌های مذکور است. به طور مثال، در باره ی یکی از نئاندرتال‌های شناسایی-شده در غار شنیدار شکستگی در دنده مشاهده شده است. به نظر می‌رسد زندگی گروهی نئاندرتال‌ها این امکان را به

افراد بیمار می- داده تا استراحت کنند و به تدریج بهبود یابند. التهاب مفاصل در نئاندرتال‌ها شایع بوده و آثار آن در استخوان‌های شناسایی‌شده از غارهای جنوب فرانسه مشاهده شده است.

انسان هوشمند تنها موجودی است که قوانین سفت و سخت تحول را نادیده انگاشته است. او با شومپاژ و کولر و لباس-های دست ساخته‌اش گرما و سرما را مغلوب کرده و در سراسر جهان پخش شده است. آیا اختراعات او خود روزی مسبب انقراض‌اش می‌شود یا همچنان امکان زاد و ولد بیشتر و افزایش جمعیت را به او خواهد داد؟

هنوز شرایط انقراض نئاندرتال

محل بحث است. شواهدی از زندگی نئاندرتال‌ها و انسان‌های هوشمند در غارهای مشترک وجود دارد. حتی برخی معتقد به ارتباط جنسی برخی افراد این دو گونه با هم هستند. برخی بر این باورند که انسان هوشمند، نئاندرتال را از سرپناه خویش بیرون رانده یا با جنگ و درگیری بر او فایق آمده است. با این حال، اصلاً نمی‌توان این نکته را از نظر دور داشت که گرم شدن تدریجی زمین و از بین رفتن یخ‌هایی که نیمکره ی شمالی را پوشانده بوده‌اند، مطمئناً بر زندگی انسانی که به زیست در سرمای شدید خوگرفته بوده، تأثیر گذاشته است. شاید این واقعیت را نتوان از نظر دور داشت که انسان نئاندرتال به تدریج قربانی باکتری‌ها و ویروس‌هایی شده باشد، موجودات

بسیار ریزی که آرام آرام از زیر یخ‌های قطبی بیرون می‌آمدند و تکثیر می‌شدند و دیده هم نمی‌شدند (Finlayson, 2009).

شناسایی مقادیر زیاد استخوان ماموت در انتهای دره‌هایی که نئاندرتال‌ها در کنار آنها سکونت داشته‌اند، دانشمندان را به این نتیجه رسانده که نئاندرتال‌ها در تلاشی جمعی با استفاده از آتش احتمالاً ماموت‌ها را به کناره‌ی دره می‌رانده‌اند. سقوط و مرگ هر یک از آنها کافی بوده که نئاندرتال‌ها ابزار تیز خود را برای پاره کردن گوشت و پوست حیوان مرده به کار گیرند. وجود یخچال‌های طبیعی در عصر یخبندان این امکان را به نئاندرتال‌ها می‌داده که باقی‌مانده‌ی گوشت شکارشان را در محلی کاملاً سرد و دور از دسترس پنهان کنند و در مواقع لزوم به کار برند.

ما پدید می‌آییم...

ما انسان هوشمند (هوموساپینس) هستیم؛ گونه‌ای که کل دنیا را تسخیر کرد و شاید به همین سبب نام خود را انسان هوشمند گذاشته است. انسان هوشمند در حدود چهل‌هزار سال پیش در عرصه‌ی گیتی پدیدار شد و به سرعت همه‌ی جهان را درنوردید. نخستین گونه‌ای که از انسان هوشمند می‌شناسیم، «کرومانیون» نام دارد. کرومانیون احتمالاً در قسمت‌هایی از اروپا می‌زیسته است. هنوز دقیقاً نمی‌دانیم چگونه در همه‌ی دنیا پخش شده است. شواهدی از او در جنوب فرانسه و اسپانیا شامل نقاشی‌های درون غار باقی مانده که ما را با فرهنگ کرومانیون آشنا می‌کند. نقاشی‌های کرومانیون در انتهای غارها و با استفاده از

رنگ‌های گیاهی و ترکیبی از چربی حیوانی و گل‌خرا و دوده اجرا می‌شده است. او علاقه‌ی بسیاری به نقش کردن حیوانات وحشی، اسب، ماموت، غزال و... داشته است (Cowen, 2000). جز

دو سه مورد، انسان را نقش نکرده اما نقش‌هایی هم هست که به آنها نماد می‌گوییم و احتمال دارد معنایی خاص و نمادین داشته باشند. یکی از معروفترین این نقش‌ها، نقش پرنده‌ی کوچکی در کنار یک انسان است (تصویر 28).

انسان کرومانیون علاوه بر نقاشی، مجسمه‌سازی هم می‌کرده است. گونه‌ی مهم مجسمه‌های او ونوس یا پیکرک‌های الهه مادر نامیده می‌شود. این پیکرک‌ها مؤنث هستند و زنان را در حالت‌های ایستاده نشان می‌دهند. در این مجسمه‌ها تأکید هنرمند بر قسمت‌های جنسی پیکرک است و کمتر سر، دست‌ها و پاها را پرداخت نموده است (Fagan, 2011). «ونوس ویلندورف» از معروفترین الهگان مادر دوره‌ی پارینه‌سنگی جدید در اروپاست. (تصویرهای 29، 30، و 31). حکاکی نیز در این دوران رواج داشته است. یک اثر حکاکی‌شده‌ی مشهور، نقش زنی است که شاخ یا هلالی را در دست گرفته و بر روی هلال، یازده خط موازی نقش شده است. برخی از پژوهشگران این خطوط را معادل ماه‌های قمری ارزیابی کرده‌اند. ابزارهای انسان کرومانیون کاملاً تخصصی و شامل ابزار شکار، دوزندگی (سوزن)، و ریزآبزار است. انسان هوشمند به علت پیچیدگی مغز و اندامش امکان بیشتری برای ساخت ابزار ریز و کاملاً ظریف داشته است.



تصویر 28. نقاشی‌های غار لاسکو؛ فرانسه.

انسان هوشمند نخست اروپا و آسیا و آفریقا را تسخیر می‌کند و سپس احتمالاً از طریق تنگه برینگ در شمال غرب آمریکا وارد این قاره می‌شود. پلی‌نزی و استرالیا را احتمالاً با قایق‌ها و کشتی‌های دست‌ساز و ساده‌ی خود درمی‌نوردد و سرانجام وقتی تمام جهان ملك مطلق او می‌شود، آرام می‌گیرد و آنگاه زندگی یک‌جانشینی با تمرکز او بر گیاهان و حیوانات آرام‌آرام آغاز می‌شود.



تصویر 29 (سمت راست). پیکره‌ی ونوس ویلندروف. تصویرهای 30 و 31. پیکره‌های مربوط به پارینه‌سنگی جدید اروپا.

انسان کرومانیون هوشمند یا همان که این روزها انسان مدرن‌اش می‌نامیم، در هر جای دنیا رنگی و نژادی دارد. در اروپا سفید و رنگپریده با چشمانی آبی و قد کشیده، در آسیا با موهای سیاه، در آسیای دور با چشمانی موزب و موهایی لخت و قد کوتاه و در آمریکا با اندامی درشت و صورتی گلگون مشاهده می‌شود. قدر مسلم آن است که اگرچه انسان امروزه در هر جای کره‌ی زمین به شکلی مشاهده می‌شود، اما نیای او انسان هوشمند است. در سال 2003 پژوهشی گسترده بر روی نژادهای مختلف انجام شد که نشان داد دی‌ان‌ای و ژنوم انسان امروزی در تمام جهان مشابه است¹ و نژاد امری نسبی است که بر اثر محیط‌های جغرافیایی و انطباق‌های انسانی به وجود آمده است. همه‌ی ما انسان‌های امروز، «ما» هستیم...

آدمی و ابزارهای او

داستان چهار میلیون سال آدم شدن تدریجی ما روی کره‌ی زمین، طولانی و پرفراز و نشیب است. در این داستان طولانی، بیشتر از انقراض و نابود شدن موجودی بسیار ضعیف می‌شنویم که جز مغز بزرگاش هیچ وسیله‌ی دفاعی دیگری نداشته است. او دوام آورده چون توانسته چیزهایی اختراع کند که جانوران دیگر نمی‌توانسته‌اند. می‌توانسته در لحظاتی تصمیم بگیرد که چوب یا دست ساخته‌اش را پرتاب کند و حیوان مهاجمی را دور کند یا از آتش برای ترساندن مهاجمان استفاده کند، گرم شود و غذایش را از میکروب‌ها بزدايد.

پس از هزاران سال، آنچه از آدمی باقی می‌ماند قطعاتی از استخوان‌ها و ابزار اوست. باستان‌شناسان و انسان‌شناسان همین تکه‌های جسته-گریخته را شناسایی و بررسی می‌کنند.

1. <https://www3.nationalgeographic.com/genographic/atlas.html>

باستان‌شناس با استفاده از دانسته‌های تخصصی‌اش سعی می‌کند زندگی این انسان‌ها را بازسازی کند؛ بازسازی‌ای که کاملاً بر مبنای ساخته‌های دست انسان و بدن خود اوست.

فرهنگ و باستان‌شناسان

هیچ‌وقت فکر کرده اید که رابطه‌ی باستان‌شناسان با فرهنگ چگونه است؟ باستان‌شناسی بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد یا فرهنگ بر باستان‌شناسی؟ اصلاً شاید هر دو روی هم تأثیر بگذارند. قدر مسلم آن است که باستان‌شناسی سعی می‌کند گذشته را بازسازی کند و یکی از ارکان گذشته‌ای که باز می‌آفریند فرهنگ آن است. تصور می‌کنیم در این، یکی دو گزاره اشتراک نظر داشته باشیم. اما برای این که ببینیم تأثیر باستان‌شناسی و فرهنگ بر هم چگونه است، نخست لازم است بفهمیم باستان‌شناسان چگونه به فرهنگ نگاه می‌کنند؛ یا بهتر بگوییم درک تخصصی‌شان از فرهنگ چگونه است.

یک سفر

بیایید این بخش را با یک سفر خیالی شروع کنیم. برای مثال، تصور کنید به کشور هند سفر کرده اید؛ کشوری با غذاهای گیاهی تند و تنوع مذهب، کشور ساری‌های رنگارنگ و معابد عظیم بودایی، کشور خدای شیوا. کشوری که زنان به خواستگاری مردان می‌روند، دور آتش مقدس پیوند زناشویی می‌بندند و به خاطر شرایط آب و هوایی از لباس‌های نازک نخی استفاده می‌کنند. کشوری که هنوز اعتقاد به تقدیر و سرنوشت در تعیین مسیر زندگی افراد تأثیر مهمی دارد. در این کشور، مرده‌ها را می‌سوزانند و معتقدند افراد پس از مرگ در کالدهای جدیدی متولد می‌شوند. کشور طبقات اجتماعی تغییر ناپذیر، همان‌که انسان‌شناسان با عنوان «کاست» تعریف‌اش می‌کنند (تصویر 32).



تصویر 32. مراسم در کنار رودخانه گنگه، هندوستان

این تصویر را به ذهن بسپارید تا سرزمین دیگری را تجربه کنیم: مصر. مصرکشوری است با اکثریت مسلمان در شمال آفریقا. در این جا، اغلب زنان با پوشش کامل یعنی حجاب که سنتی اسلامی است، در مجامع عمومی ظاهر می‌شوند. مردان به ویژه در شهرهای کوچک و مناطق روستایی، با دشداشه‌های عربی ظاهر می‌شوند. معماری خاص آفریقا مانند مساجد با مناره‌های متعدد باریک و نوکتیز در کنار اهرام خودنمایی می‌کنند (تصویر 33).

در دنیای امروز وقتی از فرهنگ سخن می‌گوییم یا این واژه را درباره‌ی موضوع یا موقعیتی به‌کار می‌بریم، مفهومی کم‌وبیش انتزاعی به ذهن متبادر می‌شود. منظور از این واژه چیست؟ در مفهومی کلی، منظور از واژه‌ی فرهنگ، آداب و رسوم است و به عبارتی سنتها. بگذارید از همین جا شروع کنیم: آداب و رسوم. این که می‌گوییم فلان منطقه، شهر یا کشور دارای فرهنگ متفاوتی است، به همین آداب و رسوم اشاره‌ی تاریخی می‌کنیم. چگونه میان آداب و رسوم مناطق مختلف

تفاوت و تمایز قایل می‌شویم؟ شاید پاسخ دهیم ادراک بصری، ما «چیز»ها را می‌بینیم و تفاوت‌ها را درک می‌کنیم.

به مثال بالا برمی‌گردیم. ما از روی اختلاف میان چیزها می‌توانیم تفاوت را درک کنیم، ما با دیدن چیزها و ابزارها و وسایل مادی به تفاوت میان روش‌های زندگی جوامع انسانی پی می‌بریم.



تصویر 33. زنی در حال جمع کردن پنبه در مصر.

چه واژه‌ای را برای توصیف این تفاوت‌ها به کار می‌بریم؟ درست است، فرهنگ. اشیاء، لوازم، ابزار، و هر آنچه به وسیله‌ی ماده تولید می‌شود، به سنت‌ها و آداب و رسوم ما جلوه‌ی مادی می‌بخشد. فرهنگ در ماده متجلی می‌شود. ماده یکی از موضوعات مطالعاتی دانش باستان‌شناسی را تشکیل می‌دهد (Thomas, 2000).

فرهنگ از نگاه باستان‌شناس

پیشتر گفتیم که فرق انسان با دیگر نخستی‌های خویشاوندش، در ساختار و عملکرد مغز است؛ در میزان چین خوردگی‌های مغز که کورتکس نامیده می‌شود. این تفاوت به انسان توانایی اندیشیدن، برنامه‌ریزی و ابداع می‌دهد. انسان قابلیت ساختن چیزها و ایجاد تغییرات پایدار و هدفمند

در محیط را دارد. انسان قادر است ابزارهایی را با فکر و اندیشه بسازد و از توانمندی‌های محیط اطرافش بهره ببرد، انسان این رفتارها را آگاهانه و هدفمند انجام می‌دهد. همین تفاوتها و توانایی‌ها زندگی انسان را بُعد فرهنگی می‌بخشد و از خویشاوندان نخستینش متمایز می‌کند. چیزها؛ این واژه طیف وسیعی از دستساخته‌های انسان را در بر می‌گیرد. از یک ابزار سنگی کوچک با قدمت صدها هزار سال تا یک خودرو امروزی، یک خانه ی چینه‌ای مربوط به یک روستای شش‌هزار ساله تا یک آپارتمان امروزی. همه ی این چیزها، داده‌های دانش باستان‌شناسی است. یک ابزار کوچک ساخته شده از سنگ یا استخوان تا یک برج صدطبقه، همه از نظر باستان‌شناس «ماده‌ی فرهنگی» است؛ دقیقاً به این معنا که ماده‌ای است که فرهنگ در ساخت آن نقش داشته است نه ماده‌ای که طبیعت تصادفاً ساخته باشد (تصویرهای 34 و 35).



تصویرهای 34 و 35. چیزهایی قدیمی ولی آشنا.

آنچه از فرهنگ گذشته باقی مانده، داده‌هایی مادی و بقایایی جسته و گریخته است.

به واژه ی فرهنگ بر می‌گردیم. این پرسش مطرح شد که چگونه می‌توانیم تفاوت‌های فرهنگی را تشخیص دهیم؟ گفتیم که یکی از بهترین راه-

های درک و شناخت فرهنگها، همین چیزها هستند. انسان در طول هزاره‌ها و قرن‌ها همواره برای پاسخگویی به نیازهای گوناگون خود، ابزارها و وسایل گوناگون را ساخته است. نکته در همین جاست؛ گروه‌های انسانی در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، دست ابزارها را به روشها و شکل‌های متفاوتی تولید کرده‌اند.

درباره ی جوامع گذشته، چیزها و لوازم مادّی نقشی کلیدی در بازشناسی فرهنگها دارند. به دو دلیل، اول اینکه آداب و رسوم و سنت‌های فرهنگی به خودی خود مفاهیمی انتزاعی‌اند و از طریق ماده مجسم می‌شوند. دوم، درباره ی جوامع گذشته انسان حضور ندارد و فقط نشانه‌ها و بقایای زندگی او باقی مانده است. باستان‌شناسان ناگزیرند برای شناخت فرهنگها به دست ابزارها روی آورند.

تغییرات فرهنگی

باستان‌شناسان به مطالعه‌ی دست ابزارها و تولیدات بشر در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون می‌پردازند. معمولاً در هر دوره‌ای شکل خاصی از ابزارها رایج بوده است. برای مثال، در دوران پارینه‌سنگی، زمانی که انسان‌ها در غار سکنی می‌گزیدند، ابزارهای سنگی و استخوانی ساده و خشن رایج بوده است. در دوران نوسنگی، زمانی که انسان از غارها بیرون آمد و رمه‌داری و کشاورزی را پیشه کرد، ظروف سفالی ابداع شد. در هر زمانی این دست ابزارها شکل خاصی دارند و از یک الگو در زمینه‌ی ساخت و فناوری پیروی می‌کنند. این موضوع همان سنت‌های فرهنگی است که در جوامع امروزی، واژه ی «مُد» را برای توصیف آن به‌کار می‌بریم. سنت‌های فرهنگی به آرامی در اثر گذشت زمان تغییر می‌کنند؛ هرچند نباید فراموش کنیم عامل اصلی این تغییرات، ابداعات و نوآوری‌های انسان است. ما انسان‌ها می‌اندیشیم و همواره راه‌های جدیدی پیدا می‌کنیم. کشف این

راه‌های جدید معمولاً تغییر سنت‌ها و آداب و رسوم را به دنبال دارد. یکی از بهترین راه‌های پیگیری این تغییرات، دنبال کردن آنها در مسیر زمان است.

طبقه‌بندی

در فصل پیش گفتیم که باستان‌شناسی زمانی آرام آرام مفاهیم اساسی خود مانند «پیش از تاریخ» را به دست آورد که یافته‌ها و داشته‌هایش را طبقه‌بندی کرد. واضح است که مطالعه‌ی دانه‌دانه یا آزمایش هر یک از داده‌ها، از نظر وقت و بودجه نه مقرون به صرفه و نه اصلاً امکان‌پذیر است. نخستین راهکار پژوهشی که باستان‌شناس برمی‌گزیند، طبقه‌بندی داده‌هاست. اما طبقه‌بندی دقیقاً چه مفهومی دارد؟ شاید بهتر باشد با مثال‌هایی امروزی شروع کنیم.

حدود 30 سال پیش، فضای داخلی یک خانه

در حیاط خانه، آخرین مدل یک پیکان سفیدرنگ پارک شده است. فضای داخلی خانه با دقت و وسواس زیادی چیده شده است. یک تلویزیون سیاه و سفید زیبای کم‌دی در وسط پذیرایی خودنمایی می‌کند. فرش‌های دستباف، صحن پذیرایی را مفروش کرده است و دورتادور آن با دقت پشتی‌چینی شده است (تصویر 36).

سرویس چینی سفیدرنگ با گل‌های رز قرمز در حاشیه و مرکز، گل سرسبد ظروف آشپزخانه است؛ چینی مرغوب کار چین. گوشه‌ی آشپزخانه، از قوری چای روی سماور، بخار مطبوعی بلند می‌شود. استکان‌های کمرباریک با دقت در سینی کنار سماور چیده شده‌اند.



تصویر 36. یک لایه در حال تشکیل: خانه‌ی امروزی اما تخریب‌شده در بم.

یک خانه‌ی امروزی

یک خودروی زانتیای زغالی در حیاط پارک شده است. تمام خانه با لوازم گران‌قیمت آراسته شده است. مبلمان چرم زیبا، یک سینمای خانگی با تجهیزات کامل، پرده‌های ساتن و لوسترهای درخشان در پذیرایی دیده می‌شود. در آشپزخانه ماشین ظرفشویی، یخچال فریزر سایید بای سایید، کریستال‌های دست‌ساز چک در کنار سرویس‌های آرکوپال و آرکروک فرانسوی، منظره‌ای تماشایی پدید آورده است.

بحث را با یک مثال شروع کردیم. تفاوت‌های یک خانه‌ی 30 سال پیش با یک خانه‌ی امروزی کاملاً محسوس است. بیایید ببینیم یک باستان‌شناس این تغییرات را چگونه مطالعه و بیان می‌کند؟ از نگاه باستان‌شناسان این شباهت‌ها و تفاوت‌ها معنا دارند، یعنی این که آداب و رسوم جوامع انسانی در دو بُعد زمان و مکان (دوره‌ها و جاها) شکل می‌گیرند و تغییر می‌کنند،

باستان‌شناسان می‌توانند این تغییرات را در مصنوعات و دست‌ساخته‌ها دنبال کنند. باستان‌شناسان ابزارها و وسایل مربوط به جوامع گذشته را مطالعه، بررسی و دسته‌بندی می‌کنند. ابزارها بر اساس شباهتها و تفاوت‌هایشان به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند. به این کار «طبقه‌بندی» می‌گویند. برخی ابزارها به دوره‌های قدیم‌تر و برخی به دوره‌های جدیدتر تعلق می‌گیرند. در مثال بالا یک باستان‌شناس پس از مشاهده و طبقه‌بندی اشیای درون خانه‌ها، تاریخ قدیم‌تری را برای یکی از خانه‌ها و تاریخ جدیدتری را برای دیگری پیشنهاد می‌کند. باستان‌شناسان این تغییرات را که خود را در ابزارها و وسایل زندگی روزانه نشان می‌دهند، تغییرات فرهنگی می‌نامند. مثال دیگری می‌زنیم. در دوران پارینه‌سنگی ابزارهای شکار انسان، ابزارهای سنگی و استخوانی نوکتیزی بود که روی چوب‌های بلند سوار می‌شد. این ابزارها با اسلحه‌های شکاری امروزی بسیار متفاوت است. با این مثال می‌توانیم قضیه را از جنبه‌ی دیگری نیز پیگیری کنیم. در طول زمان همان‌طور که سنت‌های فرهنگی به تدریج تغییر می‌کنند، فناوری نیز به تدریج پیشرفت می‌کند (تصویرهای 37 و 38).



تصویر 38. (راست) یک فلوت امروزی. تصویر 37. (چپ) نی‌ای از دوره‌ی پارینه‌سنگی.

فناوری

گفته شد یکی از شاخص‌هایی که به طبقه‌بندی ابزارها کمک می‌کند، سبک کار و فناوری یا همان فناوری به کار رفته در تولید یک دست ابزار است. معمولاً با گذشت زمان در اثر آزمون و خطا و تجربه در زندگی جوامع انسانی، پیشرفت‌های فناورانه اتفاق می‌افتد. به زبان ساده، انسان راه‌های تولید وسایل و ابزارهای جدید را پیدا می‌کند.

زمانی بود که انسان مجبور بود از چوب، استخوان یا شاید الیاف گیاهی، وسایل و ظروف مورد نیاز خود را بسازد، اما در زمانی حدود یازده هزار سال قبل (حداقل در غرب ایران) انسان موفق به ساخت سفال شد. تولید انواع ظروف سفالی یک پیشرفت فناورانه در زندگی انسان بود. اگر این فرایند را در مسیر زمان پیگیری کنیم، متوجه می‌شویم که انسان از تولید

انواع ظروف سفالی خشن تا ساخت سفال‌های ظریف در ادوار جدیدتر تا انواع بلور و چینی‌های ظریف امروزی، پیش رفته است.

زیست محیط

حال بیابید داستان را از بُعد دیگری نیز پیگیری کنیم. تا به حال از تفاوت فرهنگ‌ها در طول زمان سخن گفته‌ایم. آداب و رسوم زندگی در مکان‌های مختلف نیز می‌تواند متفاوت باشد. ما در جهانی سرشار از تنوع اقلیمی زندگی می‌کنیم؛ از بیابان‌های خشک و سوزان آفریقا تا نواحی گرم و مرطوب استوا، از قاره سبز اروپا تا سرزمین‌های یخبندان قطب.

در گذشته نیز مانند امروز گروه‌های انسانی در شرایط زیست‌محیطی متفاوتی زندگی می‌کردند. انسان‌ها در اقلیم‌های جغرافیایی متنوع، روش‌های متفاوتی را در زندگی پیش می‌گیرند. این اختلاف در روش‌های زندگی خود را در وسایل، معماری، پوشاک و حتی غذاها و نوشیدنی‌ها نشان می‌دهد. در همین ایران خودمان آیا پوشاک، معماری یا حتی غذاهای مناطق کویری با مناطق سرد و کوهستانی شمال غرب یکسان است؟ باستان‌شناسان انتظار دارند تأثیر تفاوت‌های اقلیمی را در روش‌ها و ابزارهای زندگی گروه‌های انسانی مشاهده کنند. در نتیجه، باستان‌شناسان برای توصیف این تفاوت‌ها از واژه‌ی فرهنگ استفاده می‌کنند؛ مانند ایران باستان، مصر باستان، و چین باستان.

فرهنگ و زندگی

در این فصل تمام تلاش نویسنده این بود که تعریفی ساده و در عین حال ملموس از فرهنگ ارائه شود. فرهنگ از خلال زندگی هرروزه افراد شکل می‌گیرد و تغییر می‌کند. فرهنگ ابزارهایی است که هر روز به کار می‌بریم، لباسی است که می‌پوشیم و غذایی که می‌خوریم. فرهنگ جدا از

زندگی روزانه ی انسان‌ها نیست. هر رفتاری که انسان از خود بروز می‌دهد و هر تصمیمی که می‌گیرد، از آنجا که از روی آگاهی و اندیشه است، یک رفتار فرهنگی شناخته می‌شود. حاصل این کنش‌ها و رفتارها در چیزهایی که انسان تولید می‌کند، نمود می‌یابد.

اکنون وقت آن رسیده است که به جای واژه‌هایی همچون عتیقه، زیرخاکی یا حتی شیء برای توصیف یافته‌های باستان‌شناختی، همان چیزهایی که انسان گذشته از زندگی خود برای ما به یادگار گذاشته، از واژه‌هایی مانند ماده یا آثار فرهنگی استفاده کنیم. شما چه فکر می‌کنید؟

انسان، فرهنگ و زندگی

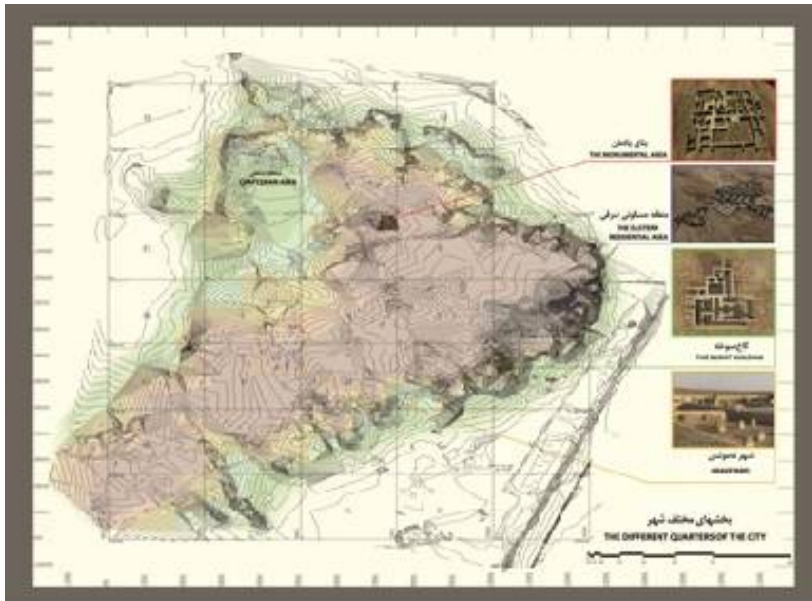
انسان‌های هزاران سال پیش چطور صبح را شب می‌کرده‌اند؟ باستان‌شناسان با شناسایی و پژوهش بر روی داده‌های مادی به‌جای مانده از فرهنگ گذشتگان، زندگی آنها را بازسازی می‌کنند. بر اساس همین داده‌ها شرح کوتاهی خواهم داد از آنچه در شهری در حدود پنج‌هزار سال پیش می‌گذشته است: آن طور که مردم زندگی کرده‌اند و مرده‌اند و آنچه به دست ما رسیده است.

پنج‌هزار سال پیش، شهری در جنوب شرق ایران، یک روز صبح.

این جا یک شهر است در حاشیه ی رود هیرمند با چند هزار نفر جمعیت؛ زن و مرد و بچه و پیر و جوان. شهری با خانه‌های خشتی و چینه‌ای با سفال‌های ظریف، بزاق و صیقلی به رنگ خاکستری. طراحی فضای شهری از نظم خاصی پیروی می‌کند، شهر به محله‌های متعددی تقسیم شده است. محله‌های مسکونی برخی قسمت‌ها نیز به فضاهای تجاری و کارگاه‌های صنعتی اختصاص یافته است. این شهر بناهای بزرگی دارد که ساکنان آن گاه‌گذاری در آن جمع می‌شوند، جایی شبیه فضای عمومی شهر (سیدسجادی، 1384). شهر فضای عبادتگاهی هم

دارد، جایی که مردم قربانی می‌کنند و از خدای-شان احتیاجاتشان را می‌خواهند (تصویرهای 39 و 40).

در محله ی صنعتگران، متخصصان و حرفه‌های متعددی وجود دارد. سفالگری یکی از این حرفه-هاست. سفالگران در این شهر مشغول به کارهستند. حاصل کار آنها تولید انواع ظروف سفالی ظریف و زیباست، در کنار سفالهای خشن و روزمره که برای پخت و پز و آشپزی به کار می-رود. این روزها در کنار سفالهایی که روی آنها با رنگهای طبیعی زیبا مثل قرمز و مشکی نقاشی می‌شد و ساخت آنها سال‌های سال رایج بود، اخیراً نوع تازه‌ای از ظروف مد شده است؛ سفالهایی ظریف به رنگ خاکستری که سطح آنها به دقت صیقلی شده و براق به نظر می‌رسد (تصویر 41).



تصویرهای 39 و 40. بالا: بخش‌های مختلف شهر سوخته؛ پایین: بنای یادمانی شهر سوخته (سجادی 1384).



تصویر 41. ظروف سفالی از شهر سوخته

در کارگاه‌های تولید سفال و همچنین دیگر کارگاه‌ها، بیشتر استادکاران به صورت تمام وقت مشغول کار هستند. چرخ‌های سفالگری دور تند (نوعی چرخ که می‌تواند در مدت زمان کوتاهی یک دور کامل دور محور خودش بچرخد) سرعت کار را بالا برده است و دقت و ظرافت در ساخت ظروف نیز بیشتر شده است.

عده‌ی دیگری از افراد شهر به کار تجارت و سوداگری مشغولند. تاجران شهر به علت موقعیت استراتژیک و خاص شهر و نزدیکی آن به مناطق پرمعدن همچون افغانستان، به تجارت سنگ‌های قیمتی اشتغال دارند؛ سنگ‌هایی مانند کهربا، جید، یشم، فیروزه، عقیق و لاجورد که خواهان زیادی دارد. در کارگاه‌های جواهرسازی، صنعتگران سنگ‌کار سنگ‌ها را قطعه‌قطعه کرده و پس از آماده‌سازی و تراش اولیه، آنها را به سرزمین‌های دوردست صادر می‌کنند. سنگ‌ها در مسیر از شهرها و روستاهای مختلف می‌گذرند و به غرب ایران می‌رسند تا شهری به نام اور در عراق امروزی سفر می‌کنند. بیشتر این سنگ‌ها از

طریق تجار واسطه‌ای که در شهرها و روستاهای مختلف میان راه وجود دارند، دست به دست می‌شوند تا به سرزمین‌های دوردست برسند. خیلی وقت‌ها هم بخشی از آنها در میان راه فروخته می‌شوند.

سنگ‌های قیمتی در خود شهر نیز مشتریان فراوانی دارد. انواع گردنبند، گوشواره و دستبندهای زیبا از این سنگ‌های الوان ساخته می‌شود. امروز در هر خانه‌ای، بسته به استطاعت افراد، از این سفال‌های زیبای تازه مد شده پیدا می‌شود. در کنار این ظروف از ظرف‌های بزرگ مانند خمرها نیز برای ذخیره‌ی غلات و مواد مصرفی مورد نیاز خانواده استفاده می‌شود. روی ساچ‌های سفالین (چیزی شبیه تابه‌های فلزی امروزی) نان‌های خوشمزه‌ای از این غلات درست می‌شود.

عصر همان روز، گورستان

گورستان درست کنار شهر واقع شده است. این جا همه نوع گور پیدا می‌شود، گور کودکان، گور افراد مسن، اما بیشتر گورها متعلق به افراد در آستانه‌ی میان‌سالی است. بستگان فردی که تازه درگذشته است، مشغول تدفین پیکر او هستند. این پیکر یک مرد فلزگر است. در زمان حیاتش صنعتگر قابل‌بوده است. به تازگی فلز جدیدی ابداع شده به نام مفرغ که در واقع گونه‌ای آلیاژ است؛ یعنی از ترکیب دو فلز دیگر به دست می‌آید. مفرغ حاصل ترکیب مس و قلع است. صنعتگر متوفی در کارگاه کوچک خود از آلیاژ مفرغ دست ابزارها و وسایل متنوعی تولید می‌کرد؛ از سرپیکان‌های نوکتیز و انواع تبر گرفته تا مجسمه‌ها و مهرهای کوچک و زیبا. دست‌های صنعتگر در اثر کار مداوم پینه بسته و خشن است و انگشتانش کمی دچار اعوجاج گشته است. ستون فقرات در اثر خم شدن‌های مداوم کمی خمیده است و پوست صورت‌اش به خاطر نزدیکی

مداوم به آتش، سوخته است. خانواده‌ی صنعتگر پیکر او را با دقت با لایه‌ای از گل اخرا پوشانده‌اند¹. ابزار و وسایل کار او به دقت در کنارش چیده می‌شود. خانواده‌ی مغموم صنعتگر بهترین ظروف خاکستری را سفارش داده‌اند تا با او دفن کنند. ظروف با دقت کنار سر و دست‌های او چیده می‌شود. بعضی اشیاء هم کنار پای او قرار داده می‌شود.

خانواده‌ی صنعتگر، مغموم بالای گور ایستاده‌اند تا آخرین تصویر چهره‌ی خسته‌ی صنعتگر را برای خود به خاطرهای همیشگی تبدیل کنند. چهره‌ی مرد صنعتگر در خاک گم می‌شود. با این حال، خانواده خوشحالند که بهترین وسایلی را که در توان‌شان بوده همراه با عزیز خود دفن کرده‌اند، شاید روح او آرامش یابد (تصویر 42).



تصویر 42. یک گور در شهر سوخته.

1. گل اخرا نوعی خاک معدنی قرمز رنگ است که از آن در مراسم تدفین، نقاشی روی سفالها و نقاشی دیوار خانه‌ها استفاده می‌شده است.

روستایی نزدیک شهر

این جا یک روستای کوچک است نزدیک شهر داستان ما با جمعیتی حدود صد نفر. روستا کنار چشمه‌ی آبی قرار گرفته که شریان زندگی روستاست. اهالی از این آب برای کشاورزی، آشامیدن و پخت‌وپز استفاده می‌کنند. کار بیشتر اهالی روستا کشاورزی است. نگه داشتن رمه‌های کوچک نیز رایج است.

در فصل درو پس از برداشت محصول و جدا کردن مصرف سالانه‌ی خانواده، اهالی مازاد محصول را به شهر می‌برند تا با لوازم مورد نیاز خود معاوضه کنند. روستایی داستان ما عازم شهر است؛ باید برخی اقلام ضروری خانواده را تهیه کند. کفش‌های چرمی‌اش را می‌پوشد و در کیسه‌ی چرمی ظرفیتش مقدار خورده‌ی خود را می‌گذارد. در راه با خود می‌اندیشد؛ محصول گندم امسال بد نبود، بارندگی به موقع و کافی بود، از حشرات موذی و ملخ هم خبری نبود!

نزدیک غروب است، مرد روستایی محصول گندمش را با اجناس متفاوتی معامله کرده است؛ ظروف آشپزخانه، پارچه و منسوجات و یک آویز لاجورد زیبا، همسرش شیفته‌ی رنگ آبی تند لاجورد است.

ما در جستجوی زندگی

زندگی در گذشته نیز مثل امروز جریان داشته است، هرچند به شیوه‌ای کمابیش متفاوت. انسان همانند امروز همواره تلاش می‌کرده است برای سازگاری با زیست‌بوم خود و افزایش کیفیت زندگی‌اش، دشوار است اما انسان می‌اندیشد، صاحب فرهنگ است، آداب و رسوم و سنت‌هایی را از نیاکان خویش به ارث برده که با ارزش‌اند. خانه‌های خشتی انسان‌های گذشته همیشه مملو از خمره‌های سکه یا طلا و جواهر نیست اما گوهر ارزشمندتری در آن وجود دارد. وقتی ما باستان‌شناسان خاک را می‌کاویم و با دست‌هایمان

غبار را از روی یک پیکرک پاک می‌کنیم ، وقتی یک گور را می‌شکافیم ، آنچه رخ می‌نماید، هستی است. باستان‌شناسی دانش آموختن درباره ی مرگ و عتیقه نیست، بلکه دانش جستجوی انسان و زندگی چند میلیون ساله‌اش روی کره ی خاکی است. باستان‌شناسی داده‌های مادی و فرهنگ نمودیافته در مواد را می‌شناسد تا زندگی انسان گذشته را بازسازی کند. باستان‌شناسی آفرینش دوباره ی زندگی از مرگ است؛ باستان‌شناسی در جستجوی زندگی است.



زباله‌ها
دقیقاً همان
چیزهایی
هستند که در
بیشتر اوقات
باستان‌شناس
می‌یابد و بر
مبنای آن
زندگی را
بازسازی
می‌کند.

فصل چهارم

انسان، چیزها و باستان‌شناسان (عمران گاراژیان)



مقدمه

باستان‌شناسی، کشف و «چیز»ها! باستان‌شناسی کشف چیزهایی در ارتباط با انسان‌هاست. چیزها می‌توانند عتیقه باشند؛ چنان‌که عتیقه‌جویان دنبال آن هستند. چیزها می‌توانند گنج قلمداد شود؛ چنان‌که مردم در تخیلشان چنین مرور می‌کنند (نک به فصل نخست). چیزها می‌توانند عتیقه و گنج نباشند، چیزهای دیگری در ارتباط با انسان‌ها باشند، چیزهایی مانند باقیمانده‌ی ابزار و وسایل زندگی انسان‌ها. چیزهایی مانند وسایل در ارتباط با کار و حرفه‌ی آنها. چیزهایی مانند نخاله‌های معماری حاصل از ساخت و سازها، همچون خاک و خاکستر و زباله‌های دورریز انسان‌ها. همه‌ی آنچه اشاره کردیم، چیز هستند اما عتیقه یا گنج نیستند. مهم این است که چیزها اطلاعات مفیدی درباره‌ی انسان‌ها می‌دهند. اطلاعاتی که با این ضریب اطمینان از راه‌های دیگر به دست نمی‌آید. چیزها نشانه‌های مادی فعالیتها و رفتارهای ما انسان‌ها هستند. اگر بخواهیم موضوع چیزها و

انسان‌ها را در باره‌ی انسان‌های معاصر به زبان ساده شرح دهیم، موضوع را چنین شرح می‌دهیم: زباله‌های‌تان را در نظر بگیرید! درست فهمیده - آید، تعجب نکنید! زباله‌های‌تان را می‌گوییم؛ آنچه از نظر شما هیچ ارزش مادی و معنوی ندارد و آنها را دور می‌ریزید. هر شبانه‌روز یکبار آن را بیرون از منزل می‌گذارید. باورتان می‌شود که همین زباله‌ها حاوی اطلاعات بسیار درباره‌ی زندگی شما باشد! اینها چیزهایی (مواد) حاصل رفتارهای روزمره شما هستند. اگر امروز مرغ پاک نکرده خرید کرده باشید و پوست آن را در آشپزخانه کنده و شکمش را خالی کرده باشید؛ پوست و محتوای شکم مرغ جزء زباله‌های امروز شماست. اگر شام پیتزا سفارش داده باشید، حداقل جعبه آن در مجموعه زباله‌های شما خواهد بود. اگر صبحانه شیر نوشیده باشید، نایلون شیرهای یارانه‌ای یا جعبه‌ی مقوایی شیرهای مدت‌دار یا ظرف یکبارمصرف (تصویر 43) آن در بین زباله‌های منزل شماست. اینها همه‌ی چیزهایی هستند که زندگی روزمره‌ی شما و حتی طبقه‌ی اقتصادی شما با مطالعه‌ی آنها قابل ردگیری است؛ ردگیری به وسیله‌ی مواد و با واسطه‌ی جهان مادی!

بیاید محتوای زباله‌های یک روز منزل شما را با هم مرور کنیم. فرض می‌کنیم در بین آنها آنچه شرح می‌دهم قابل تشخیص باشند؛ چند تکه استخوان دنده و قلم گوسفند که آبپز شده‌اند. چند دانه لپه و نخود که پخته شده، همراه چند دانه برنج (پخته) که ته‌مانده‌ی ظرف غذای فرزند شماست. در کنار آن مقداری پوست و محتوای شکم مرغ که خام هستند و چند تکه مقوای مچاله شده که جعبه‌ی پیتزا بوده‌اند، به اضافه‌ی ظرف یکبارمصرفی که پنیر در آن بوده و چند تکه کوچک نان. همچنین، تکه‌هایی از پوست و دانه‌های هندوانه. برخی از رفتارها و فعالیت‌های روزانه‌ی شما اکنون قابل بازسازی است: یکی از وعده‌های غذای شما برنج با خورشت قیمه بوده است. یک وعده‌ی دیگر پیتزا

خورده اید و صبحانه پنیر. تکه‌های نان می‌تواند به هر یک از سه وعده نسبت داده شود. در این میان هندوانه هم میل فرموده اید. می‌توان دریافت که مرغ خریده اید، در آشپزخانه پاک هم شده، اما طبخ نشده، چون آنچه در زباله دانی شما بود، خام بود. حال اگر تکه‌هایی از استخوان مرغ پخته شده هم بود، نشان می‌داد که طبخ هم شده است. حتی دقیق‌تر می‌توانیم درباره ی محتوای زباله‌دانی شما بحث کنیم، اما ضرورتی ندارد. چون متوجه شده‌ایم که بسته‌ی زباله‌ی منزل شما محتوی اطلاعات بسیار متنوع و گوناگونی درباره ی فعالیت‌های شماست؛ فعالیت‌هایی که روزانه انجام می‌دهید و نشانه‌هایی از آنها در مواد و به صورت چیزها به جای می‌ماند. بدون این که خودتان دقیقاً به آن فکر کرده باشید یا بدانید که آن چیزها درباره ی شما و فعالیت‌های‌تان اطلاعاتی ارائه می‌کنند.



تصویر 43. زباله‌های خانگی.

آنچه تا به حال شرح دادم، فعالیت‌های روزانه و مواد مرتبط با فعالیت‌های روزانه بود. ما فعالیت‌های گسترده‌ی دیگری از جمله فعالیت‌های کاری و حرفه‌ای یا فعالیت‌های ساخت و ساز انجام

می‌دهیم. خانه‌ی والدین‌تان را در نظر بگیرید که کلنگی شده است. چه اتفاقی در پیش است؛ خانه تخریب شده و بر اساس طرح و نقشه‌ی جدید، چندین خانه و آپارتمان نو به جای آن ساخته می‌شود. نخاله‌های معماری چه می‌شوند؟ جایی دورریز می‌شوند و مطالعه‌ی نخاله‌های معماری اطلاعات خوبی

درباره‌ی مصالح ساختمانی، زمان ساخت بنا و چیزهای دیگر به دست می‌دهند. منظور من از چیزها فقط اشیای قابل حمل و نقل و مرتبط با فعالیت‌های روزانه نیست، بلکه مواد معماری و ساخت و ساز هم مد نظر است. خوب، حالا یک اثر باستانی مانند یک تپه را در نظر بگیرید. تپه‌های باستانی ممکن است در بیشتر جاها مانند کنار رودخانه‌ها، میان روستاها و شهرها و حتی زیر خانه‌های شما باشند. این تپه‌ها انباشتی چند هزارساله از مواد و بقایای

زندگی انسان‌هایی است که در گذشته در جایی که تپه هست، زندگی می‌کرده‌اند. حتماً می‌پرسید چگونه تپه شده‌اند؟ ساده است؛ بیایید از شهر و شهرداری دور شویم و به روستایی برویم که زباله‌ها توسط شهرداری جمع‌آوری نمی‌شود. مردم در چنین روستایی تقریباً مانند شهرنشین‌ها زندگی می‌کنند، البته با تفاوت‌هایی که شرح می‌دهم. آنها زباله‌هایشان را که حاصل زندگی روزانه است، در گودال‌هایی نزدیک خانه‌ها یا انتهای کوچه‌هایشان می‌ریزند. خوب مواد حاصل از فعالیت‌های روزانه به جایی دور از محل زندگی حمل نمی‌شود. ساخت و ساز خانه‌هایشان نیز از همین فرمول پیروی می‌کند؛ یعنی هنگام بازسازی، نخاله‌ها و بقایای معماری را تسطیح و احتمالاً پی را می‌کنند و بنایی جدید می‌سازند. حالا تصور کنید گروهی از انسان‌ها طی هزاران سال به سبب

● ● ●
آدم‌ها
اشیایشان را
دور می
ریزند و
وقتی که
مکانی
قابلیت
زندگی
نداشته
باشد، آن را
رها می‌کنند
و می‌روند...

وجود مثلاً چشمه‌ای با آب زلال در کنار آن زندگی کنند. آنچه مشاهده می‌کنید، روستایی روی تپه‌ای باستانی است. تپه‌ی باستانی مواد حاصل از فعالیت‌های گذشتگان است (تصویر 44). موادی که طی صدها سال روی هم انباشت و روی آن زندگی‌های جدید و دوباره آغاز می‌شده است. البته ما جریان جاری زندگی به صورت متداوم را مثال زدیم. برای مثال، وقوع جنگ یا زلزله را در منطقه‌ای تصور کنید. در این صورت، یکباره توده‌ای ضخیم از مواد در زمان کوتاه جنگ یا زلزله روی هم انباشت می‌شود. در این موارد - که استثنایی هم هست - ممکن است مردم فرصت نکرده باشند چیزها و مواد مورد علاقه‌شان را با خود ببرند.

حالا که پای گذشته به میان آمد، می‌توان پرسید منظور از گذشته چه زمانی است؟ دیروز، هفته‌ی گذشته، سال گذشته، صد سال یا قرن گذشته، حتی هزاران سال پیش مد نظر ماست. برای بررسی دقیق‌تر و جزئی‌تر گذشته، آن را به بخش‌هایی تقسیم می‌کنیم که به آن «دوره» می‌گویند.



تصویر 44. زباله‌دانی در یک محوطه‌ی باستانی.

دوره‌ها و مبانی آن در باستان‌شناسی

در علم باستان‌شناسی برای مطالعه‌ی آثار انسان‌ها یک بازه یا محدوده‌ی زمانی را در یک ناحیه‌ی جغرافیایی در نظر می‌گیرند و به آن «دوره» می‌گویند. چنین دوره‌ای ممکن است شامل

چند مرحله¹ و مربوط به منطقه‌ای گسترده باشد.² این توضیح با این که لغت‌نامه‌ای است، به طور تخصصی به حدود زمانی و اجزای تشکیل‌دهنده یعنی مرحله‌ها و وابستگی به مکان پرداخته است. واقعاً اگر «دوره» تنها مفهومی زمانی در باستان‌شناسی دارد یا زمان را در ظرف مکان در نظر می‌گیرد، چه ضرورتی دارد که باستان‌شناسان با اصطلاحات خودشان دوره‌ها را نامگذاری کنند. منظورم از اصطلاحات، نام دوره‌ها مانند دوره‌ی سنگ، پیش از تاریخ یا مثلاً دوره‌ی آهن است. پارینه‌سنگی³ و نوسنگی⁴ که هر دو پسوند سنگی را یک می‌کشند یا عصر مفرغ⁵ و آهن⁶ (Patterson and Orser, 2004) که گویا اشاره‌ای به فن‌آوری دارند، همه و همه نام‌هایی هستند که باستان‌شناسان برای دوره‌ها در گذشته به کار می‌برند. اگر متون تخصصی باستان‌شناسی را بررسی کنیم، تقسیم‌بندی‌های ریزتر و حتی متفاوتی از دوره‌ها را می‌توان دید. حتی به اصطلاحاتی مانند گردآوری غذا⁷ و تولید غذا⁸ برمی‌خوریم که گویا درباره‌ی راهکارهای معیشتی وضع شده‌اند تا این که بخواهند مفهومی زمانی را تداعی کنند. یا حداقل به هر دو اشاره می‌کنند. اگر اصطلاحاتی چون زندگی گردشی یا فصلی⁹، روستانشینی¹⁰، و شهرنشینی¹¹ که درباره‌ی شیوه‌ها و مقیاس سکونت و استقرارهای انسانی است (Renfrew and Bahn, 1996) و از این دست را به این بحث اضافه کنیم، خواننده

-
1. phases.
 2. Oxford Concise Dictionary of Archaeology.
 3. Paleolithic.
 4. Neolithic.
 5. Bronze age.
 1. Iron age.
 2. food gathering.
 3. food production.
 4. foragers.
 5. villagers.
 6. urbanization.

حتی دانشجویان مقاطع پایه‌ی باستان‌شناسی با کلافی سردرگم سروکار خواهند داشت.

پارینه‌سنگی¹ یا همان گردآوری غذا²

اکنون تصور کنید در صدها هزار سال پیش «جمعیت»‌های پارینه‌سنگی در جایی زندگی کرده باشند؛ جمعیت‌هایی سیار در طبیعت با تعداد کم. طی صدها هزار سال گذشته تقریباً همه‌ی آثار و نشانه‌های به‌جای مانده از آنها به جز آثار پایداری مانند سنگ و استخوان، از بین رفته است. آثاری که به سبب سیار بودن انسان‌ها متمرکز نیستند و در بیشتر موارد پراکنده‌اند؛ انسان‌هایی که ممکن است فقط بقایای مصنوعات سنگی از آنها به جای مانده باشد (تصویر 45). حالا در این زمان پس از گذشت صدها هزار سال، طبیعت و چشم‌اندازهای آن بارها تغییر کرده است. پوشش گیاهی و جانوری منابع طبیعی و مناطقی که منابع آب در دسترس بوده، بارها دگرگون شده و فرسایش و پوشش گیاهی دوران‌های بعد، آثار محدود را دور از دسترس قرار داده است. شناسایی چنین آثاری بیشتر به معما و حل معادله‌ای چندجهولی شبیه است تا موضوع پژوهشی باستان‌شناختی یا انسان‌شناختی.

7.Paleolithic.

8.food gathering.

فصل چهارم - انسان، چیزها و باستان‌شناسان
105

آثار دوران پارینه-سنگی به صورت پراکنده، بقایای مربوط به ابزارهای سنگی و بقایای انسانی است. غارها، پناهگاه‌های سنگی و مکان‌هایی که اصطلاحاً ¹روباز خوانده می‌شود، آثار دوران پارینه‌سنگی شناخته می‌شوند. شناسایی چنین جاهایی افزون بر اطلاعات باستان‌شناسی پارینه-سنگی، نیازمند اطلاعات زمین‌شناسی ² و ژئومورفولوژی است. در نظر گرفتن تغییرات محیط طبیعی طی چندین صدهزار سال گذشته برای جایابی آثار پارینه-سنگی ضروری است. آثار شناسایی‌شده در این موارد مجموعه‌ای از قطعات مصنوعات سنگی، بقایای استخوان، و خاکستر می‌تواند باشد. اگر باستان‌شناس شانس آورده باشد و آثار به طور متمرکز در غار یا پناهگاه سنگی به جای مانده باشند، ممکن است به صورت لایه‌هایی از نهشته‌های فرهنگی (مواد حاصل از فعالیت و زیست انسانهاست که طی زمان

پارینه‌سنگی دیرین‌ترین زمان بر روی زمین است. از زمانی که او پدید آمده و امروز اندیشمندان بر این باورند که احتمالاً حدود چهار میلیون سال پیش است تا زمانی که آرام آرام یکجانشین می‌شود و کشاورزی و دامداری پیشه می‌کند. همه‌ی آدمیان هوشمند پیش از ما، انسان‌های هوشمند، پارینه-سنگی دوره‌ی پارینه-سنگی زیسته‌اند.

1. open site.

2. به علم شناسایی اشکال ناهمواری‌های زمین ژئومورفولوژی می‌گویند.

روی هم انباشت شده‌اند)، چیدمان قطعات سنگ، بقایای اسکلت و استخوان‌های حیوانات شکارشده را شناسایی کند. انتظار می‌رود مهره‌های تزیینی از سنگ، استخوان یا صدف و پیکره‌های کوچک گلی و سنگی نیز در چنین جاهایی شناسایی شود.



تصویر 45. نمونه‌هایی از ابزارهای سنگی.

دره‌ی خرم‌آباد، جایی را که شهر کنونی خرم‌آباد لرستان واقع شده، در نظر بگیرید. این دره مثال قابل قبولی به عنوان چشم‌انداز پارینه‌سنگی بوده است (تصویر 46). بدیهی است، همه‌ی ساخت‌وسازهای معاصر را در این منظر باید حذف کنید چون پس از پارینه‌سنگی به وجود آمده‌اند. همچنین، باید تغییرات و مسائلی را که پس از پارینه‌سنگی در دره‌ی خرم‌آباد پدید آمده است، در نظر بگیریم. در کف دره دست کم دو جریان آب دائمی جاری بوده است. دامنه‌ها دارای پوشش گیاهی است و حداقل سه غار و پناهگاه سنگی در ارتفاع حدود 1200 متر بالاتر از سطح آب‌های آزاد وجود دارد (Smith, 1986). نام-های معاصر این غارها کُنْجی، قُمُری و ارژنه است (تصویر 47).



تصویر 46. چشم انداز خرم آباد؛ عکس از جلال عادل.



تصویر 47. دهانه‌ی غار قمری؛ خرم آباد.

برای چنین گروه‌های انسانی جمعیتی کمتر از بیست نفر می‌توان متصور بود. نیازهای ضروری آنها خورد و خوراک، آب و سرپناه موقتی است. همه‌ی این نیازها لااقل در فصول گرم سال در دره-ی خرم‌آباد فراهم بوده است. وجود غارها موجب شده تمرکز آثار و نهشته‌های فرهنگی پدید آید و در زمان معاصر به‌سادگی توسط باستان‌شناسان شناسایی شود. چنین جمعیت‌هایی در محیط طبیعی سیار بوده‌اند. از میوه‌ی درختان، گیاهان و حیوانات موجود در طبیعت تغذیه می‌کرده‌اند. از آنجا که انسان‌های پارینه‌سنگی نسبت به فرهنگ‌های جدیدتر (نوسنگی) وابستگی کمتری به مکان دارند، می‌توان حدس زد که در صورت محدودیت منابع زیستی (آب و غذا) به سادگی بین زیست‌بوم‌های همجوار جابه‌جا شوند. حال می‌توان چند زیست‌بوم به‌هم‌پیوسته را تصور کرد. برای مثال، دره‌ی خرم‌آباد و دره‌های شمالی و جنوبی آن طیفی از زیست‌بوم‌های به‌هم‌پیوسته را نشان می‌دهد. زیست‌بومی کوهستانی در دره‌های مرتفع‌تر با پوشش گیاهی درختان میوه (مانند سیب و گلابی وحشی و زالزالک) و بوته‌های کوهستانی که برای انواع بز و قوچ وحشی در تابستان جذاب هستند. جمعیت انسان‌ها نیز می‌توانند تابستان را در چنین زیست‌بوم‌هایی سپری کنند. نزدیک چشمه‌ها و رودخانه‌های پرآب برای انسان‌ها و حیوانات به عنوان اُتراق‌گاه جذاب هستند. باز هم می‌توان تصور کرد که انسان‌ها در محیط، سیار باشند و به‌طور چرخشی در هر جا که منابع غذا و آب موجود است یا مثلاً سایه فراهم است، گشت‌وگذار بیشتری کنند. می‌توان تصور کرد که با سرد شدن هوا در اواخر تابستان و اوایل پاییز، زیست‌بوم دره‌های کوهستانی مرتفع برای انسان‌های دوران پارینه‌سنگی مطلوب نیست. زیست‌بوم‌های کوهپایه‌ای و دامنه‌های منتهی به کوهستان دارای پوشش و درختان پراکنده و بوته‌زارهایی که در آن دانه‌های خشک و غلات وجود دارند، برای فصل پاییز گرم‌تر و مناسب‌تر از دره‌های کوهستانی به نظر

می‌رسند. البته، می‌توان در نظر گرفت که انسان-ها از دو یا چند زیست‌بوم هم‌جوار برای رفع نیازهای ضروری‌شان در طول سال بهره ببرند. برای مثال، محدوده‌ی نورآباد دلفان در جنوب کوه گرین و منطقه‌ی پل دختر را در جنوب لرستان در نظر بگیرید. زیست‌بوم مرکزی موقعیت کنونی شهر خرم‌آباد و زیست‌بوم‌های شمالی (نورآباد) و جنوبی آن (پل دختر) مثال خوبی برای روشن شدن زیست‌بوم‌های هم‌جوار است. دره‌های پست و گرم جنوب لرستان کنونی با سردتر شدن هوا در ماه-های پایانی پاییز و طول زمستان، زیست‌بوم مطلوبی در دوران پارینه‌سنگی بوده است. زمستان-های سخت و کم‌غذا برای انسان‌های پارینه‌سنگی قابل تصور است، اما برای جمعیت‌هایی که وابسته به محیط هستند، همه چیز بستگی به محیط و شرایط آن دارد. در زیست‌بوم‌های شرح داده شده همه-ی دره‌های شمالی و جنوبی از پل دختر تا دلفان می‌توانند زیست‌بوم گروه‌های پارینه‌سنگی باشد. می‌توان تصور کرد که خوراک گوشتی یا تغذیه از گیاهان خشک و حتی ریشه‌ی گیاهان در زمستان استفاده می‌شده است. با فرارسیدن فصل بهار و گرم شدن تدریجی هوا، گیاهان و بوته‌های بهاری زودتر از هر جایی در دره‌های پست پدیدار

می‌شوند و در نتیجه حیوانات و انسان‌ها، جریان زندگی دوباره را در بهار و به سوی زیست بوم‌های مرتفع تجربه می‌کنند.

کوهپایه‌ها و دره‌های کوهستانی در مقام سرپناه، موقعیت‌های مناسبتری نسبت به دره‌های پست دارند، زیرا در چنین زیست-بوم‌هایی احتمال وجود غارها و پناهگاه‌های

نوسنگی دوره‌ای است که آدمی یکجانشین می‌شود و اقدام به تولید غذا می‌کند. گیاهان و حیوانات را اهلی می‌کند، سفال می‌سازد و آرام آرام در اوقات فراغت‌اش به نقش کردن سفال و ابداع آثار هنری می‌پردازد.

سنگی بیشتر از دره‌های پست است. برای مثال، در دره‌ی خرم‌آباد اضافه بر غارهای یادشده، می‌توان از غار یافته و مجموعه‌ی «هومیان» نیز یاد کرد. تکرر زیست‌بومی موجب می‌شود که انسان‌ها در طول سال در مسافتی محدود جابه‌جا شوند و بتوانند شکم خود را سیر کنند. در دره‌های زاگرس زیست‌بوم‌های به هم پیوسته که در طیف‌های مختلف ارتفاعی واقع شده‌اند، برای زندگی پارینه‌سنگی در طول یک سال مناسب به نظر می‌رسند.

چنان‌که در نمونه‌های مثالی مشاهده می‌شود، انسان‌های دوران پارینه‌سنگی وابستگی زیادی به زیست‌بوم‌شان دارند. از گرما و سرمای زیست‌بوم گرفته تا پوشش گیاهی و جانوری حتی جنس زمین و سنگ‌ها (برای ابزار سازی) و مهم‌تر از آن منابع آب در زندگی انسان‌های پارینه‌سنگی نقش اساسی ایفا می‌کنند. معنای سرپناه در واقع استفاده از امکاناتی است که طبیعت در اختیارشان می‌گذارد. با وجود این، انسان‌ها در محیط طبیعی سیار هستند و با کمبود منابع غذایی و تغییر شرایط، جابه‌جا می‌شوند. تغییرات محیطی علاوه بر جابه‌جایی در زیست‌بوم‌ها، موجب تغییرات فرهنگی انسان‌ها می‌شود. تغییرات محیطی فراگیر می‌تواند تغییرات فرهنگی فراگیر را پدید آورد و برعکس تغییرات فرهنگی و توسعه‌ی فن‌آوری؛ سبب دخل و تصرف بیشتر انسان‌ها در محیط طبیعی می‌شود. انسان‌ها با محیط طبیعی از طریق راهکارهای فرهنگی‌شان برهم‌کنش می‌کنند. برهم‌کنش چند جانبه است؛ انسان‌ها، محیط طبیعی و راهکارهای فرهنگی اجزای این برهم‌کنش‌ها هستند. در ادامه، به یکی از تغییرات و کنش‌ها و برهم‌کنش‌های بنیادی در فرهنگ انسان‌ها می‌پردازیم.

نوسنگی یا تولید غذا

می‌توان تصور کرد که در طول میلیون‌ها سال که دوره‌ی پارینه‌سنگی خوانده می‌شود، محیط طبیعی و

زیست‌بوم‌های انسانی بارها تغییر کرده باشد. حتی گونه‌های انسانی - چنان‌که در فصل پیشین بحث شد - تغییر کرده‌اند. یعنی برخی گونه‌ها منسوخ شده‌اند و برخی دیگر توانسته‌اند در طی تغییرات بلندمدت جان سالم به در ببرند. از آنجا که در زمان معاصر میلیاردها انسان در کره‌ی زمین زندگی می‌کنند، می‌توان نتیجه گرفت که دست کم یکی از گونه‌ها توانسته در طول تغییرات به زندگی خود ادامه دهد. و ما بازماندگان این گونه‌ی جان به در برده هستیم.

گروهی از تغییرات طبیعی تأثیرگذار بر فرهنگ انسان را با هم مرور می‌کنیم. مراحل پایانی دوره‌ی سوم زمین‌شناسی (پلیستوسن) با تغییرات پشت سر هم همراه است؛ تغییراتی که طی آن به ترتیب دوره‌های سردسالی، دوره‌های بارانی و دوره‌های مرطوب تکرار می‌شود. از حدود هفده / هجده هزار تا ده هزار سال پیش، زمان پیشنهادی برای این تغییرات است. با آغاز دوره‌ی چهارم زمین‌شناسی (هلوسن) به طور تدریجی ثبات نسبی در شرایط محیطی پدیدار می‌شود. ما اکنون در ادامه‌ی این ثبات نسبی و در دوره‌ی چهارم زمین‌شناسی زندگی می‌کنیم.

در سطور پیشین شرح دادیم که جمعیت‌های پارینه‌سنگی بیشتر از انسان‌های دوره‌های جدیدتر (نوسنگی) وابسته به محیط طبیعی بوده‌اند. تغییرات محیطی پایان دوره‌ی سوم و آغاز دوره‌ی چهارم زمین‌شناسی در مقیاس گسترده‌ای در همه‌ی کره‌ی زمین رخ می‌داد. اما قابل پیش‌بینی است که این تغییرات در مناطق و زیست‌بوم‌های مختلف به صورت یکسان پدیدار نمی‌شده است. می‌توان فرض کرد که جمعیت‌های انسانی با مطلوب شدن نسبی شرایط برای زندگی‌شان، برای مثال آسان شدن بر طرف کردن نیازهای ضروری، افزایش یافته‌اند. برای مثال، در دوره‌ی فراپارینه‌سنگی (پس از پارینه‌سنگی جدید را اصطلاحاً فراپارینه‌سنگی گویند) در زاگرس مرکزی (مناطق جنوب کرمانشاه تا جنوب خرم‌آباد لرستان) چنین بوده است.

همچنین، می‌توان حدس زد که جمعیت‌های سیار در محیط طبیعی - که طی حدود هشت‌هزار سال (از 18 تا 10 هزار سال پیش) تغییرات محیطی را تجربه کرده بودند - زیستبوم‌های متناسب‌تر برای بر طرف کردن نیازهای‌شان را در هر منطقه شناسایی کرده باشند. از آنجا که تغییرات پی در پی محیط طبیعی تجربه‌ی این جمعیت‌ها را بالا برده بود، می‌توان فرض کرد که تجربه‌ی گروه‌های انسانی، نسل به نسل منتقل شده باشد. جمعیت‌های اواخر پارینه‌سنگی یا فراپارینه‌سنگی مانند نیاکان خود در دوران پارینه‌سنگی وابسته به محیط بودند و به سادگی بین زیستبوم‌ها جابه‌جا می‌شدند. آنها بیش از جمعیت‌های دوره‌های جدیدتر، وابسته به محیط بودند؛ وابسته به منابع آب، پوشش گیاهی، پوشش جانوری برای شکار، و امروزه افزایش جمعیت در گروه‌های انسانی دوران فراپارینه‌سنگی، فرض تأیید-شده‌ای است.

به زیستبوم‌های مثالی و همجوار باز گردیم. در فرایند تغییرات محیطی مراحل پایانی دوره‌ی سوم زمین‌شناسی و اوایل دوره‌ی چهارم، در بیشتر مناطق خاور نزدیک شرایط نسبتاً مطلوبی برای گروه‌های انسانی به وجود آمده بود. زاگرس مرکزی منطقه‌ی مثالی ما نیز از این شرایط تأثیر پذیرفت. شرایط محیطی مطلوب در این جمعیت‌ها موجب افزایش جمعیت شد. افزایش جمعیت ممکن است از چند طریق در انطباق‌های فرهنگی نمود پیدا کند. در مرحله‌ی نخست جمعیت‌ها زیستبوم‌های مجاور را اشباع می‌کنند. در مرحله‌ی دوم از جمله‌ی تغییرات فرهنگی، گسترش طیف خوردنی‌ها روی می‌دهد. در جمعیت‌های پارینه‌سنگی جدید افزون بر میوه‌ی درختان، استفاده از گوشت پرندگان و بوته‌ها تأیید شده است. زیستبوم‌های اشباع‌شده و همجوار، به طور تدریجی سیار بودن جمعیت‌های انسانی در فصل‌های مختلف را کاهش می‌دهند. باستان‌شناسان گمان می‌کنند «زندگی فصلی» در موقعیت‌های استراتژیک که متناسب با نیازهای

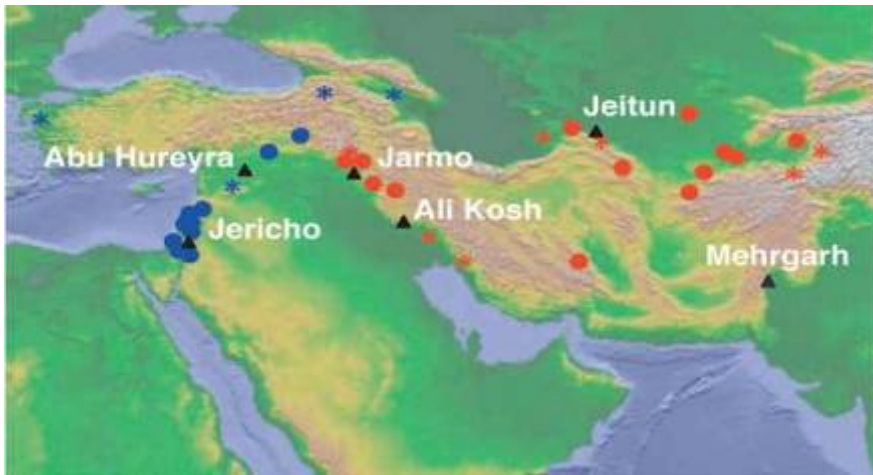
ضروری انسان‌ها هستند، از دوازده هزار سال تا شش هزار سال پیش جایگزین سیار بودن انسان‌ها در طول سال شده است.

چشم‌انداز و استقرار مثالی برای دوره‌ی نوسنگی، تپه‌ی عبدالحسینی در کنار رودخانه‌ی خاوه در دلفان (نورآباد لرستان) است. تپه در دامنه‌های جنوبی رشته‌کوه گرین در منطقه‌ای سردسیر واقع شده است. رودخانه خاوه در چند متری جنوب آن جاری است. لایه‌های قدیم‌تر در استقرار نوسنگی عبدالحسینی، استقراری فصلی را نشان می‌دهد. احتمالاً ساکنان از اواخر بهار تا اواخر تابستان در این محل بوده‌اند. در لایه‌های قدیم‌تر هنوز ساخت سفال رایج نشده بود. لایه‌های بالاتر در تپه‌ی عبدالحسینی، روستایی مربوط به دوره‌ی نوسنگی با سفال را نشان می‌دهد. ساکنان احتمالاً نسبت به دوره‌های قدیم‌تر، مدت طولانی‌تری در این محل سکونت داشته‌اند. حدس زده می‌شود در دوره‌های مختلف نوسنگی، تپه‌ی عبدالحسینی از حدود 8900 تا 7500 سال پیش مسکونی بوده است (Pullar, 1990). باید در نظر داشت که تحولات فرهنگی انسان‌ها در مراحل آغازین، به صورت فراگیر و همسان در زیست‌بوم‌های مختلف پدیدار نمی‌شده است؛ یعنی برای مثال همه‌ی انسان‌های یک منطقه یکباره در موقعیت‌های متناسب با نیازهای ضروری انسان‌ها مستقر نمی‌شدند. تحولات اصولاً به طور تدریجی و در مقیاس محدود و در بیشتر موارد متناسب با شرایط فرهنگی و زیست‌بومی رخ می‌داده است. احتمالاً تحولات تجربه‌شده در صورت موفق بودن در فرایندی تدریجی فراگیر می‌شده است. به زبان ساده، گروه‌های انسانی تجربه‌های موفق همدیگر را گرفته و گسترش می‌دادند. برای تحولات دوره‌ی نوسنگی، سه منطقه در خاور نزدیک را در نظر بگیرید؛ سه منطقه‌ی دور از هم (مثلاً در خاور نزدیک) که هر منطقه دارای زیست‌بوم‌هایی با طیف‌های محیطی نزدیک به هم است. در بین این زیست‌بوم‌ها در یکی از این مناطق غلات وحشی خودرو (نیاکان جو و گندمی که امروزه کشت می‌شود) در

مرغزارها و کناره‌ی رودخانه‌ها می‌روید. همچنین، در زیست‌بوم‌های همجوار، دانه‌های غلات خودرو از اواخر بهار تا اواخر پاییز آماده‌ی بهره‌برداری می‌شوند. جمعیت‌هایی که در چنین زیست‌بوم‌هایی زندگی می‌کنند، به طور تدریجی در گردآوری غلات و آشنایی با مراحل رشد گیاهان تجربه و تبحر کسب می‌کنند. چنانچه این جمعیت‌ها تعدادشان افزایش پیدا کند و منطقه به اشباع برسد - با پیش‌زمینه‌ای که دارند - برای بروز خلاقیت در زمینه‌ی آغاز کشاورزی، از دیگر مناطق مستعدترند. زیست‌بوم‌شان نیز امکانات چنین تجربه‌هایی را برای‌شان فراهم می‌کند. امکانات به تنهایی کافی نیست، فشار افزایش جمعیت و تلاش برای بقا در زمستان‌های سرد و بی‌غذا به ویژه در مناطقی که دارای پوشش جانوری فقیری هستند، ممکن است فکر ذخیره (غلات، خشکبار) را فراگیر کند. فقط و فقط یک تجربه‌ی موفق کافی است تا جمعیتی در یک زیست‌بوم از آن استقبال کند و آن را گسترش دهد (تصویر 48). در طول زمان و سالیان، یگانه شرط برای فراگیر شدن چنین تجربه‌هایی، زنده ماندن حداقل تعداد محدودی از جمعیتی است که چنین تجربه‌ای را پی افکنده است. در سالیان متوالی، بسته به ضرورت‌ها و پیش‌زمینه‌ها، چنین تجربه‌ای می‌تواند به مراحل اولیه‌ی کشاورزی منتج شده باشد.

منطقه‌ی دیگری را با طیف‌های مختلف زیست‌بومی در نظر بگیرید. برای مثال، زیست‌بومی با اختلاف ارتفاعی زیاد که از نظر پوشش جانوری غنی است. انسان‌ها در چنین زیست‌بومی دارای رژیم غذایی وابسته به شکار هستند. اطلاعاتشان از جانوران همچون فصول بارداری و زایمان جانوران، توانایی‌های بدنی جانوران و ویژگی‌های دیگری مثل انس گرفتن با انسان‌ها، از ساکنان زیست‌بوم‌های دیگر بیشتر است. تجربه‌ی موفق در چنین زیست‌بومی می‌تواند ذخیره‌ی گوشت در زمستان سرد یا شکار بره‌های بز و گوسفند و پرورش آنها باشد. این تجربه‌ی موفق یا هر تجربه‌ی موفق

دیگری درباره‌ی رابطه‌ی انسان‌ها با حیوانات می‌تواند زمینه‌های اهلی کردن حیوانات، را فراهم آورده باشد. یادآوری این نکته ضروری است که کم و کیف فرایند اهلی شدن دام - که در فرایند تحولات فرهنگی انسان اتفاق افتاده - در این جا موضوع بحث نیست. به‌ویژه که در این باره میان متخصصان اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. بدون در نظر گرفتن جزئیات می‌توان فرایندی کلی را به تصویر کشید و آن را ملموس کرد.



تصویر 48. محوطه‌های نوسنگی.

منطقه‌ی سومی را در نظر بگیرید؛ در زیست‌بوم‌های این منطقه - که می‌توانند متکثر باشند - انواع شکار یا تنوع گیاهان و غلات وجود دارد. افزون بر این، در فصل‌های سرد یا خیلی گرم سرپناهی برای جمعیت‌های انسانی وجود ندارد. فشار زیست‌بوم به صورت گرما و سرما در فصل‌های مختلف سال یا حتی مانند مناطق قاره‌ای در طول شبانه‌روز قابل تصور است. جمعیت‌های چنین زیست‌بوم‌هایی متناسب با زیست‌بوم‌شان ضرورتاً نیازمند سرپناه هستند. مشکل در این مورد، سیر کردن شکم نیست بلکه گرم کردن تن است یا دور ماندن از گزند سرما در طول شب‌های سرد زمستان. خلاقیت چنین گروه‌های انسانی می‌تواند در زمینه‌ی ساخت-

وساز بناهای ساده و بی‌پیرایه‌ی اولیه بروز کرده باشد. شرایط زیست‌بوم همه چیز را مهیا کرده جز سرپناه. کمبود موجود و فشارهای زیست-بومی یا جمعیتی می‌تواند موجب شکل‌گیری روستاهای فصلی شده باشد؛ روستاهایی که مراحل آغازین روستاهای نوسنگی هستند. حتماً لازم نیست بناهایی بزرگ و مجلل را در نظر آوریم. در آغاز سکونت فصلی می‌توان گودال‌های کنده‌شده در زمین را در نظر گرفت که لبه‌شان کمی از سطح زمین بالاتر است و دارای سقف هستند. سایبان‌های کپرمانند از چوب و برگ و شاخه‌ی درختان، در طول فصل‌های گرم نیز قابل تصور است. باز هم یک تجربه‌ی موفق متناسب با نیازهای جمعیت‌های انسانی می‌تواند توسط گروه‌های انسانی جذب و گسترش داده شده باشد.

در نهایت، مناطق بینابینی را در نظر بگیرید که با هر سه منطقه‌ی یادشده ارتباط داشته‌اند. یا فرایندی تدریجی را تصور کنید که مناطق یادشده در حال ارتباط و برهم‌کنش با همدیگر بوده‌اند. حالت سوم حتی واقع‌نماتر است؛ یعنی مناطق بینابینی که در فرایندی تدریجی، موجب برهم‌کنش مناطق یادشده می‌شوند. تبادل تجربه و دانش گروه‌های انسانی و انباشت تجربه‌هایی که از طیف‌ها و انواع مختلف در زمینه‌های گوناگون و متناسب با مناطق و زیست‌بوم‌های مختلف بوده‌اند، طی چند هزار سال تحولی بینادین در فرهنگ بشر پدید آورد که باستان‌شناسان آن را دوره‌ی نوسنگی، روستانشینی (یکجانشینی) یا تولید غذا می‌خوانند. جمعیت‌های روستانشین چگونه نیازهای بنیادین خود را برآورده می‌کرده‌اند؟ این پرسشی است که تازه باید به آن بپردازیم!

روستاها و روستانشینی در طول هزاره‌های ششم تا سوم پیش از میلاد در خاور نزدیک فراگیر شد. روستاهای هزاره‌ی ششم پیش از میلاد کوچکتر و کم-جمعیت‌تر اما روستاهای هزاره‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد توسعه‌یافته‌تر بوده‌اند و نسبت به

روستاهای قدیم‌تر جمعیت بیشتری داشته‌اند. در روستاها تولید غذا با محوریت کشاورزی و دامداری، راهکارهای معیشت هستند اما کم و کیف معیشت بستگی زیادی به موقعیتی دارد که استقرارهای روستایی در آن واقع شده‌اند. برای مثال، روستاهای واقع در مناطق مرتفع عموماً فصلی هستند و ساکنان فصل سرد را در دره‌های پست سپری می‌کنند. روستاهای دره‌های کم‌وسعت جمعیت کمتری داشته‌اند و از روش‌های مختلفی برای تأمین نیازهای خود بهره می‌برده‌اند. این روش‌ها از کشاورزی متکی بر آبیاری از چشمه‌های کم‌آب تا کشاورزی متکی بر کشت دیم - که مخاطره‌ی زیادی دارد - نیز اتکا بر دامداری و شکار و حتی در مواردی گردآوری بوته‌ها درفصولی از سال را شامل می‌شوند. روستاهای بزرگتر در دره‌های وسیع‌تر شکل می‌گرفتند. این روستاها عموماً نسبت به روستاهای قدیم‌تر فناوری‌های پیشرفته‌تری داشته‌اند. بهره‌برداری از سرشاخه‌های بالایی رودخانه برای کشاورزی و استفاده از مراتع برای دامپروری، از ویژگی‌های این روستاهاست. برخی متخصصان جمعیت روستاهای یکجانشین را بین 8500 تا 25000 نفر برآورد کرده‌اند (دلفوس، 1983 به نقل از فرانک هول، 1381).

شهرها و شهرنشینی

اکنون می‌توانیم تصور کنیم که روستاهای تولیدکننده‌ی غذا که بیشتر به تولید نیازهای ضروری در زیست‌بوم خود می‌پرداختند، توسعه‌یافته باشند. بدین شرح که راه‌های امرار معاش از کشاورزی و دامداری به صورت برخی حرفه‌های مرتبط با این فعالیت‌ها مانند: ساخت‌وساز وسایل کشاورزی، ارائه‌ی خدمات مربوط به دام‌ها، تبادل محصولات کشاورزی و دامی و تجارت مواد اولیه و سنگ‌های نیمه‌قیمتی، شکل گرفت. این موارد از شغل‌هایی هستند که توسعه‌یافتگی در روستاهای پیشرفته و شهرهای اولیه را نشان می‌دهند.

ساکنان این روستاها دامدار-کشاورز بوده و به تولید محصولات دامی و کشاورزی می-پرداخته‌اند. با افزایش جمعیت چنین روستاهایی، روستاهای جدید شکل می‌گرفتند و به تدریج مناطقی مانند زاگرس مرکزی (سرزمین‌های بین شهرهای کنونی کرمانشاه و خرم‌آباد لرستان) به ویژه در دره‌های کم‌وسعت، دچار سرریز جمعیت شدند. دره‌های کم‌وسعت گنجایش جمعیت چندین روستا را نداشت در نتیجه جمعیت‌ها به دره‌های وسیع‌تر روی می‌آوردند. تراکم جمعیت در دشتهایی مانند شوشان - جایی در شمال خوزستان که شهر شوش کنونی در آن واقع شده است - کم‌کم باعث ایجاد روستاهایی در مقیاس بزرگ و کوچک شد. روستاها بسته به زیست‌بوم‌شان و موقعیتی که نسبت به دیگر روستاها داشتند، شیوه‌های زندگی گوناگونی پیشه کرده بودند. برای مثال، مردم روستاهایی که در کوهپایه‌ها واقع بودند به سبب شیب زمین و نزدیک بودن به مراتع، بیشتر دامداری می-کردند و ساکنان روستاهایی که در سطح دشت و نزدیک رودخانه‌ها واقع بودند، بیشتر به کشاورزی روی آورده بودند. کشاورزی در روستاهای نوسنگی و مس-سنگی، بیشتر به زمین-های اطراف چشمه‌های دائمی آب و در مقیاس محدود معمول متکی بود. پیش از آغاز شهرنشینی، روستاهای متکی به کشاورزی درحاشیه رودخانه‌ها که به کشاورزی متمرکز مشهور است، شکل گرفت (رایت، 1381).

روستاهایی که در بین چندین و چند روستای دیگر قرار داشتند، یعنی سرچند راهی‌ها بودند، به مرکز تبادلات و بازارهای محلی تبدیل شدند. یعنی می‌توان گفت در چنین روستاهایی بازارهایی محلی ایجادگردید که محصولات کشاورزی و دامی بسته به هر فصل در آنها تبادل می‌شد. صاحبان حرفه‌های مربوط به روستاها نیز در روستاهای بزرگتر مستقر شدند؛ افرادی مانند سفالگران، آهن‌گرا، نجاران و سازندگان ابزارهای مرتبط با کشاورزی و دامداری. روستاهای بزرگ به تدریج

هسته‌ی شهرهای نخستین را پدید آوردند. ساکنان شهرهای اولیه وابستگی زیادی به روستاهای نزدیک داشتند، چون سرعت تبادلات پایین بود و این شهرها و ساکنان‌شان زمین کافی برای تولید اقلام ضروری خود در اختیار نداشتند. در عین حال، روستاهای کوچک نیز برای تبادل محصولات و خرید ابزار و وسایل وابسته به مراکز نوظهور یا همان شهرهای اولیه، مناسب بودند.

فرض بر این است که در روستاها صاحبان حرفه‌های تمام‌وقت، به یک حرفه‌ی خاص نمی‌پرداختند. می‌توان تصور کرد که در کنار پرداختن به حرفه‌ای مانند آهنگری یا نجاری یا سفالگری، به دامداری و کشاورزی هم می‌پرداختند تا بتوانند ضرورت‌های معیشتی زندگی‌شان را در فصل‌های نبود کار تأمین کنند. همچنین، می‌توان تصور کرد که صنعتگران دوره‌گرد بوده باشند؛ مانند آهنگرهای دوره‌گرد که هم اکنون هم هستند. شهرهای اولیه برای دارندگان حرفه‌ها محل خوبی بودند چون در آن جا مستقر می‌شدند و می‌توانستند در طول سال خریدار داشته باشند. در شهرهای اولیه احتمالاً صاحبان حرفه‌های مرتبط با فناوری، نخستین متخصصان بوده‌اند. با رشد و توسعه‌ی شهرنشینی، حرفه‌های خدماتی یعنی پیشینه‌ی شغل‌هایی مانند

در دوره‌ی آغاز شهرنشینی اتفاقی افتاد که باستان‌شناس‌ها به آن تخصص‌گرایی می‌گویند و دقیقاً به این معناست که مشاغل و حرفه‌های گوناگون از یکدیگر جدا شدند. مثلاً کسی سفالگر و دیگری فلزگر و یک نفر کشاورز بود. در حالی که پیش از آن یک خانواده ممکن بود هم کشاورزی کنند و هم سفال مورد نیاز را خودشان تولید کنند.

آرایشگاه‌ها و پزشکان و حرفه‌های حوزه‌ی تبادلات و سرمایه‌نیز به وجود آمد. به طور کلی، شهرهای اولیه که شکل پیشرفته‌ی روستاهای بزرگ هستند، با مشخصاتی از روستاها متمایز می‌شوند. شهرهای اولیه مانند شهرهای امروزی، محله‌های فقیرنشین، محله‌های متعلق به طبقه‌ی متوسط و محله‌هایی مختص طبقات مرفه داشته‌اند. در این شهرها میدانگاه و بازار و جایی برای گردهمایی-های مردم و ساختمان‌های یادمانی و حتی بخش‌هایی که می‌توان آن را حاکم‌نشین خواند، مشاهده می‌شد (تصویر 49). از نظر سیاسی طبقه‌ی حاکم، طبقه‌ی عامه مردم، و طبقات متوسط در این شهرها زندگی می‌کرده‌اند. حتی می‌توان از مالکان عمده، آفتاب-نشین‌ها، کارگران و صاحبان حرف و مشاغل صنعتی و خدماتی نیز یاد کرد. شهرها «استقرار»هایی مرکزی بودند؛ مراکز جمعیتی، تبادلاتی، و حتی صنعتی برای ناحیه‌ای که در آن واقع شده بودند. از نظر وضع حرفه‌ها، تفاوت عمده‌ی شهرها با روستاها در این بود که در شهرها رسته‌های معیشت متنوع بود، اما در روستاها عموماً این تنوع مشاهده نمی‌شد و اکثریت جمعیت دامدار-کشاورز بودند. تولیدات روستاها به تولیدات کشاورزی و دامی و فرآورده‌های مرتبط با آنها و همچنین شکار و گردآوری محدود می‌شد. در شهرها، صنعتگران، صاحبان مشاغل خدماتی، سرمایه‌داران و دست‌اندرکاران مبادلات و بازار هم فعالیت می‌کردند.

تفاوت عمده‌ی دیگر بین روستاها و شهرها، مانند امروز، تعداد جمعیت بوده است. تعداد و تراکم جمعیت و تنوع طبقات اجتماعی و فرهنگی شهرها نسبت به روستاها بیشتر بوده است. از نظر زیست‌بومی، مکان‌هایی که متناسب با جمعیت شهرها باشند، در هر منطقه محدود بوده‌اند. می‌توان حدس زد که با سرعت پایین تبادلات در آغاز شهرنشینی، وجود چندین روستا در اطراف هر شهر ضروری بوده است. این روستاها بودند که

ضروریات زندگی ساکنان شهرها را تولید می-
کردند.



تصویر 49. تصویر ماهواره‌ای دشت شوشان (علیزاده ، 1387).

با پیشرفت شهر و شهرنشینی در طول هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، مسائل سرزمینی پدید آمد. شهرها به «استقرار»ها و نواحی تابعه وابسته بودند. نواحی تابعه یعنی نواحی وابسته به یک مرکز که استعدادها و منابع زیستی و معدنی متنوعی دارند. چنین مجموعه‌ای یعنی یک مرکز و نواحی تابعه و تحت مدیریت آن را در اصطلاحات جغرافیایی «منظومه» می‌گویند. منظومه‌های استقراری یعنی یک مرکز و نواحی تابعه ی آن، اندک‌اندک و احتمالاً طی رقابت‌های ناحیه‌ای بین مناطق دارای حاکمیت، متمرکز شده‌اند. البته، کشاورزی متمرکز و ارزش پیدا کردن زمین‌های حاصلخیز، خان‌سالارها را در روستاها پدید آورده

بود که پیشینه و مقدمه‌ی شهرها هستند. در شهرها حاکمیت‌های سیاسی به شکل متمرکز شکل گرفتند. در نتیجه، از دیگر خصوصیت شهرها وجود حکومت و حاکمیت‌های سیاسی - اجتماعی است. کشاکش‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای بین مراکز، مرزبندی‌های سرزمینی را پدید آورد؛ فرایندی که با افزایش جمعیت‌های شهرنشین سرعت گرفت و زمینه‌های شکل‌گیری تأمین امنیت و حفاظت فیزیکی از طریق حصارها را در شهرهای نیمه‌پیشرفته به وجود آورد. پیچیدگی‌های تبادلات و اسناد حساب و تبادل با مناطق دوردست از دیگر مسائل شهرنشینی است. در شهرها کم‌کم با پیچیدگی‌های شکل‌گرفته در اثر افزایش جمعیت، حاکمیت‌ها، و مسائل سرزمینی، خط و کتابت به وجود آمد که خود از دیگر مشخصه‌ها و معرفه‌های شهر و شهرنشینی است (برای اطلاعات بیشتر نک به: Trigger, 2003).

یکی از بهترین مثال‌ها برای شکل‌گیری یک شهر، شوشان به مرکزیت شوش در جنوب غرب ایران است. شوش یکی از شهرهای کنونی خوزستان است که در کنار تپه‌های باستانی شوش واقع شده است (نگهبان، 1390). در شوش تپه‌های باستانی بیش از 400 هکتار وسعت دارند. شهر و تپه‌ها بین دو رودخانه‌ی کرخه و دز و دقیقاً در کنار رودخانه‌ی شائور واقع شده‌اند (تصویر 50). چنان‌که اطلاعات حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد، دوره‌ی اول یا شوش الف، قدیم‌ترین بقایای باستانی در این شهر باستانی را نشان می‌دهد. شوش الف شهر نیست بلکه روستایی بوده با سفال-های منقوش که نمونه‌های آن در استقرار شمالی-تر به نام تپه‌ی جعفرآباد نیز مشاهده شده است. دوره‌ی اول شوش لایه‌های استقراری 27 تا 23 را در بر می‌گیرد. در لایه‌های 24 و 23 سفال‌های معروف به لبه‌واریخته که نشانه‌های آغاز نگارش هستند، پدیدار شده است. دوره‌ی دوم در شوش با لایه‌های 22 تا 17 معرفی شده است. در این دوره سفال‌های

فصل چهارم - انسان، چیزها و باستان‌شناسان
123

لبه‌وار یخته خشن پدیدار شده و در لایه‌ی 17 نشانه‌های شمارشی (گلوله‌های توخالی، لوح‌ها در لایه‌های 17 و 18) در کنار مهرهای استوانه‌ای، داده‌های مادی معرف شهر و شهرنشینی را نشان می‌دهد. دوره‌ی سوم شوش با لایه‌های 16 تا 14 ب معرفی شده است. در لایه‌ی 16 الواح آغاز ایلامی دقیقاً علایم خط و نگارش را نشان می‌دهد (پرو، دلفوس 1384).



تصویر 50. عکس هوایی از محوطه‌ی باستانی شوش

شوش از استقرارگاه‌های باستانی است که کمابیش همه‌ی نشانه‌های شهر و شهرنشینی و تحول آن در این شهر باستانی در جنوب غرب ایران شناسایی شده است. چنان که ذکر شد، شوش به طور کلی بر کنار رودخانه‌ی شائور واقع شده و استقرار مرکزی آن در بین استقرارهای کشاورزی شمال خوزستان است. شهری که در کنار آن استقرارهای بزرگ دیگری مانند چغامیش نیز وجود داشته است.

خط و نگارش در فرایند تطور و توسعه‌ی جوامع انسانی پس از آغاز شهرنشینی و طی زمانی حدود هزار سال پدید می‌آید و جوامع دوره‌ی تاریخی توسعه می‌یابند. فراگیر شدن خط و نگارش و جوامع دوره‌ی تاریخی، به این معنا نیست که همه‌ی استقراها به شهر تبدیل می‌شوند؛ بلکه به این معناست که در هر منطقه بسته به وضع و موقعیت‌هایی که استقرارها دارند، برخی به استقرارهای شهرنشین تبدیل می‌شوند، وگرنه همچنان بیشتر استقرارها روستاها هستند. حتی می‌توان در نظر گرفت که در بخش‌هایی مانند دره‌های منزوی و دور از تحولات گسترده در جوامع، همچنان جمعیت‌های گردآورنده‌ی غذا زندگی می‌کرده‌اند. برای مثال، در ایران با وجود فراگیر شدن شهرنشینی در شمال خوزستان کنونی و سرزمین‌هایی مانند فارس و جنوب غرب ایران، تا پیش از حدود هزاره‌ی دوم قبل از میلاد (چهار هزار سال پیش) نمی‌توان در نیمه‌ی شمالی ایران دقیقاً استقرارهایی را یافت که همه‌ی مشخصات شهر و شهرنشینی را داشته باشند. عیلام تمدنی است که آثار آن در جنوب غرب، جنوب، و بخش‌هایی از غرب ایران شناسایی شده است؛ تمدنی که احتمالاً از حدود 2800 تا 2700 پیش از میلاد تا حدود 800 تا 700 پیش از میلاد استمرار داشته است (پاتس، 1385). عیلام از محدود تمدن‌های شناسایی‌شده در گستره‌ی ایران کنونی است که همه‌ی مشخصات تمدن و شهرنشینی در آن شناسایی شده است. از این دوره است که افزون بر داده‌های مادی، منابع مکتوب در مقیاس محدود برای مطالعه‌ی گذشته وجود دارد. آنچه در منابع تاریخی، تمدن خوانده می‌شود، در باستان‌شناسی با عنوان شهر و شهرنشینی مد نظر قرار می‌گیرد. به طور کلی، ساختارهای سیاسی و حکومت‌های اولیه به دو گروه تقسیم می‌شوند: دولت-شهرها و حاکمیت‌های سرزمینی. در برخی از نظریه‌ها دولت-شهرها پیش‌آهنگ و مرحله‌ی نخستین حاکمیت-های سرزمینی دانسته می‌شوند. در برخی نظریات

دیگر، این دو نوع به طور مجزا از هم معرفی می‌شوند (Trigger, 2006).

توسعه‌ی جوامع دوران تاریخی که در جنوب غرب ایران درباره‌ی آن بحث شد و مرکز اصلی آن یعنی شوش مثال آغاز شهرنشینی بود، با امپراتوری هخامنشی و پیش‌درآمد آن یعنی آنچه در منابع تاریخی به عنوان ماد معرفی شده است، جایگزین شد. در رویکرد تاریخی، سلسله‌ی «ماد» دوره‌ای از تاریخ ایران معرفی شده است، اما در واقع و بر اساس داده‌های باستان‌شناسی، چنین دوره‌ی فراگیری به صورتی که بتوان آن را به همه‌ی گستره ایران تعمیم داد، وجود ندارد. داده‌های باستان‌شناسی، دوره‌ی مشهور به دوره‌ی آهن را که منتهی به مقدمات امپراتوری هخامنشی می‌شود، در سراسر ایران به صورت حاکمیت‌های محلی با داده‌های متفاوت و ناهمگن نشان می‌دهند.

با ظهور دوره‌ی هخامنشی می‌توان از حاکمیت‌های فراگیر در ایران یاد کرد؛ در بخش‌های تابعه‌ی هخامنشیان یا آنچه ساتراپی خوانده می‌شود، حاکمان محلی اختیارات فراگیری داشته‌اند. در ادامه، درباره‌ی امپراتوری‌ها و نمونه‌ی مثالی آن در گستره‌ی ایران، یعنی هخامنشی، بحث خواهیم کرد.

امپراتوری‌ها

منظومه‌های استقراری به صورت حاکمیت‌های ناحیه‌ای دولت‌شهرها را شکل می‌دادند. مناطق غنی از نظر منابع، دارای جمعیت‌های متراکم شده بودند و منظومه‌های جمعیتی را تشکیل داده بودند. از چندین منظومه، ساختارهای حاکمیت‌های منطقه‌ای پدید آمد. دولت‌شهرها در اصل منظومه‌هایی استقراری بودند که یک شهر، چند شهرک و ده‌ها روستا را در خود جای می‌دادند. دولت‌شهرها یعنی حاکمیت‌هایی که متناسب با ناحیه بودند، در منظومه‌های استقراری شکل گرفتند. می‌توان تصور کرد که دولت‌شهرها به طور

متناب در رقابت‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای با هم متحد می‌شدند. یا در گیر و دار کشاکش‌ها دچار تفرقه می‌شده‌اند. در عین حال، نمی‌توان از نظر دور داشت که سرزمین‌های مختلف دارای شرایط ژئوپلوتیک، معادن معدنی و تفاوت‌های ناحیه‌ای از نظر کشاورزی و دامداری بودند.

دستاندازی‌ها و جنگ در مقیاس منطقه‌ای و بین مناطق می‌تواند موجب اتحاد دولت - شهرها شده باشد. دولت-شهرهایی که در مناطق گسترده وجود داشتند، با هم تمدن را تشکیل می‌دادند. کم‌کم در دنیای قدیم چندین و چند تمدن شکل گرفته بود؛ جنوب بین‌النهرین، دره‌ی نیل، سرزمین‌های مدیترانه‌ی شرقی، کاپادوکیه یا ترکیه‌ی کنونی، عیلام، دره‌ی سند و آسیای مرکزی این قطب‌ها هستند. در این حاکمیت‌های منطقه‌ای، طیف گسترده‌ای از زیست‌بوم‌ها و استقرارها در مقیاس‌های مختلف وجود داشته‌اند. تبادلات با مناطق دوردست که از شرایط وجود تمدن‌هاست دقیقاً به معنای ارتباط بین قطب‌های مختلف یادشده است؛ ارتباطی دو یا چند جانبه که در عین حال زمینه‌های بین منطقه‌ای شدن ارتباطها را فراهم می‌آورد.

همین حاکمیت‌های مشهور به تمدن هستند که به چند گروه سرزمینی، دولت-شهری و بینابین تقسیم می‌شوند. این حاکمیت‌ها در مقیاس مناطق گسترده شده بودند و کشاکش‌ها و تبادلات منطقه‌ای را به وجود می‌آوردند.

مقیاس فراتر و پیشرفته‌تر از حاکمیت‌های منطقه‌ای، امپراتوری‌ها هستند. امپراتوری‌ها شکلی از دولت در سطح گسترده هستند که از نظر سیاسی به صورت متمرکز عمل می‌کنند. امپراتوری‌ها در اصل از سازماندهی متمرکز در سطوح بالایی بین چندین و چند منطقه به وجود آمده بودند یا در برخی موارد حاصل فرایندهای لشکرکشی، جنگ، و تسخیر مناطق گوناگون هستند. به احتمال زیاد در امپراتوری‌های اولیه مانند هخامنشی، حاکمیت متمرکز بود که به طور عمومی مناطقی در سطوح پایین‌تر را مدیریت می‌کرد. ساتراپی‌ها به

احتمال زیاد در مسائلی مانند ضرب سکه و مسائل کوچک داخلی و منطقه‌ای اختیارات داشته‌اند. ارتباط بین مناطق و مراکز در امپراتوری‌ها شکل‌های مختلفی می‌توانست داشته باشد. به طور کلی احتمالاً مناطق در برهه‌های زمانی مشخص از عایدات و محصولاتشان به مرکز یا مراکز امپراتوری می‌پرداخته و در مقیاس فرامنطقه‌ای و در مواقع ضروری، نیرو و پشتیبان برای جنگ و دست‌اندازی منطقه‌ای تأمین می‌کرده‌اند (Trigger 2003). امپراتوری‌ها، مدیریت در مقیاس بزرگ و حفاظت و امنیت مناطق تابعه را تأمین می‌کرده‌اند که مستلزم داشتن ارتش و نیروهای نظامی سازمان‌یافته در مقیاس گسترده است. نمونه‌ی بارز امپراتوری‌ها، امپراتوری هخامنشی به مرکزیت رسمی و اداری مرودشت فارس است. البته، چند مرکز مانند شوش و هگمتانه هم می‌توان برای آن فرض کرد اما در این جا برای نمونه به یک مرکز اصلی و رسمی یعنی تخت جمشید در مرودشت فارس می‌پردازیم. امپراتوری هخامنشی یکی از دولت‌های متمرکز خاور نزدیک باستان است که احتمالاً حاصل سازماندهی افراد و نیروهای انسانی در قالب ارتش‌های سازمان‌یافته می‌باشد. به بیان ساده، این امپراتوری از طریق لشکرکشی و تسخیر تدریجی بخش‌های مختلف ایران و پس از آن سرزمین‌های همجوار مانند عراق، ترکیه، یونان و حتی مصر باستان و سرزمین‌های شرقی در فرایندی بلندمدت، موجودیت یافت. قبل از روی کار آمدن هخامنشیان در هزاره‌ی اول قبل از میلاد، احتمالاً بیشتر بخش‌های ایران در قلمرو حاکمیت‌های کوچک محلی بود که به‌ندرت به ثبات در ساختار سیاسی می‌رسید.



تصویر 51. عکس هوایی از تخت جمشید.

امپراتوری هخامنشی نیازمند سازماندهی اداری و سیاسی سرزمین‌های وسیع تسخیرشده در قالب چندین استان یا همان ساتراپی بود. از سوی دیگر، نیازمند مراکزی برای کنترل و نگهداری و احتمالاً نظارت بر عملکرد ساتراپ‌ها یا همان استانداران بود. دشت مرو دشت در جنوب غربی ایران و در شمال استان فارس قرار گرفته است. از نظر توانمندی‌های زیست‌محیطی، مرو دشت دشتی حاصلخیز در منطقه‌ای معتدل با بارش سالیانه‌ی متوسط و قابلیت‌های کشاورزی، رمه‌داری و همچنین منابع معدنی مانند سنگ است که از دوران پیش از تاریخ استقرارهای انسانی را در خود جای داده است.



تصویر 52. تخت جمشید.

دلایل انتخاب و اهمیت فارس و مرودشت در نظر هخامنشیان، گذشته از پاره‌ای توجیحات تاریخی همچون انگیزه‌های عاطفی در قبال سرزمین مادری، از نظر باستان‌شناسی چندان روشن نیست. احتمالاً افزون بر توانمندی‌های زیست‌محیطی پیش‌گفته، فارس از نخستین مناطقی بوده که به دلیل نبود حکومت محلی قدرتمند با ساختار سیاسی منسجم، به دست هخامنشیان افتاده است. از سوی دیگر، نزدیک بودن فارس به مناطق خوزستان و به‌ویژه شوش و نیز بین‌النهرین، در این انتخاب بی‌تأثیر نبوده است. مجموعه‌ی معماری عظیمی که امروز به نام تخت جمشید می‌شناسیم، فقط یکی از چندین و چند مرکز رسمی اداری امپراتوری هخامنشی است. کشف مجموعه‌ی بزرگ الواح گلی در خزانه‌ی تخت جمشید، نشانگر مرکزیت این مجموعه است. با توجه به شواهد باستان‌شناختی به‌ویژه نقش برجسته‌ها، به نظر می‌رسد تخت جمشید به منزله‌ی یک مرکز نمادین امپراتوری نیز عمل می‌کرده است. مراسم اهدای پیشکش به حضور شاه هخامنشی از سوی هیئت‌های نمایندگی سرزمین‌های مختلف و

از سوی دیگر تدفین شاهان هخامنشی در تخت جمشید، بیانگر اهمیت نمادین این مرکز است. به هر حال، در تخت جمشید به عنوان یک مرکز یا پایگاه اداری، بخشی از فعالیتها و عملکرد ساتراپی‌های تابعه کنترل یا دست کم ثبت و ضبط می‌شده است. به عنوان نمونه، فعالیت‌های صنعتگران و هنرمندان و افراد سرزمین‌های تابعه در این الواح گلی گزارش و به دقت نگهداری شده است.

به نظر می‌رسد تمرکز ساختار سیاسی الزاماً به معنای وجود یک پایتخت و مرکز سیاسی مشخص در سطح امپراتوری نیست. هخامنشیان برای حفظ و کنترل قلمرو وسیع خود، علاوه بر نیاز به ارتش دائمی و سازمان‌یافته برای جنگ، نیازمند مراکزی برای کنترل و سازماندهی بودند. شوش، هگمتانه و دهانه‌ی غلامان (در جنوب شرق ایران) احتمالاً مانند تخت جمشید، چنین عملکردهایی داشته‌اند. انباشت حجم عظیمی از اشیای گرانبها در خزانه‌ی تخت جمشید یا مجموعه‌ی شوش که در منابع تاریخی به آنها اشاره شده و برخی نیز از طریق کاوش‌های باستان‌شناسی شناسایی شده‌اند، نشانگر اهمیت این مراکز در مقایسه با دیگر استقرارهای امپراتوری هخامنشی است.

به هر حال، مسئله‌ی نیاز به منابع، مواد خام اولیه، و نیروهای انسانی برای استخراج و بهره‌برداری و انجام فعالیت‌های مختلف اقتصادی، عمرانی و حتی نظامی که در نهایت بقای امپراتوری را تأمین می‌کرد، در معماری و دیگر شواهد باستان‌شناختی و منابع مکتوب موجود، در مراکزی مانند شوش و تخت جمشید نمود یافته است. الواح گلی تخت جمشید و کتیبه‌های شوش، به وجود کارگاه‌های تولیدی و صنعتی و واردات مواد خام از ساتراپی‌های تابعه در راستای انجام فعالیت‌های عمرانی اشاره می‌کنند. چنین به نظر می‌رسد که شاهان هخامنشی و حتی ملکه‌ها میان این مراکز در رفت‌وآمد بوده‌اند. جاده‌ی شاهی که ایران داخلی را به شوش و در نهایت سرزمین‌های

غربی مانند سارد در لیدیه وصل می‌کرد، ارتباط این مراکز با یکدیگر را میسر می‌ساخت. چنین مراکزی عموماً به تدریج گسترش می‌یافتند و شاید عملکردهای آنها نیز به مرور زمان تغییر می‌یافت. برای نمونه، پاسارگاد اولین مرکز هخامنشی با ماهیت حکومتی، به مرور ماهیتی نمادین و یادمانی یافت که ظاهراً دفن کوروش به عنوان بنیانگذار سلسله‌ی هخامنشی در پاسارگاد، این نقش را تقویت می‌کرد. تخت جمشید که ساخت آن در زمان داریوش اول آغاز شد، در تمام دوره‌ی امپراتوری هخامنشی به تدریج گسترش یافت و بر فضاها و ساختمان‌های آن اضافه شد که احتمالاً به حفظ و گسترش عملکرد این مجموعه در دوران هخامنشی اشاره دارد. فضاهای بزرگ و عمومی مانند تالار صدستون که می‌تواند تعداد قابل توجهی افراد را در خود جای دهد، یا تالارهای وسیع آپادانا، بیانگر اهمیت این مجموعه نزد هخامنشیان است. وجود مجموعه‌ی خزانه و بایگانی اسناد نیز این فرض را تقویت می‌کند. در نهایت، شاید پایان دردناک حیات این مجموعه و به آتش کشیده شدن آن توسط اسکندر مقدونی، به علت همین اهمیت اداری و نمادین آن نزد هخامنشیان بوده باشد. شاید اسکندر با به آتش کشیدن این مرکز حکومتی مهم، پایان حیات امپراتوری هخامنشی را به گونه‌ای نمادین اعلام کرد.

قلمرو امپراتوری هخامنشی از سرزمین‌های شرقی مانند سغد و ماوراءالنهر تا مصر در آفریقا را شامل بود. برخی از این سرزمین‌ها مانند مصر از دیرباز سابقه‌ی تمدنی و شهرنشینی داشتند که تحت تأثیر نیل و دره‌ها و جلگه‌های حاصلخیز آن بود. شرایط و اقتضائات حاکمیت سیاسی و حتی شیوه‌های زیست و الگوهای زندگی در چنین قلمرو وسیعی بسیار متنوع بود و هخامنشیان عموماً نظارت کلی اعمال می‌کردند. ساتراپ‌ها نیز واسطه‌ی این ارتباط و پیوند سیاسی بودند.

باستان‌شناسان چگونه آثار باستانی را پیدا می‌کنند؟

مردم تصور می‌کنند که باستان‌شناسی گنج‌جویی است و باستان‌شناسان نقشه‌های گنج را در اختیار دارند؛ اما در واقع این ذهنیتی غیر واقعی بیش نیست. چپستی انسان و مسائل کلی درباره‌ی نیازها و تمایلات و توانایی‌های او، باستان‌شناسان را برای پیدا کردن مکان‌های باستانی راهنمایی می‌کند. انسان‌ها به هوا برای نفس کشیدن، به آب برای نوشیدن، و غذا برای خوردن نیاز دارند. اینها نیازهای ضروری انسان‌ها در همه‌ی زمان‌هاست. علاوه بر این، انسان‌ها به سرپناه نیاز دارند؛ سرپناهی که آنها را از گزند باد و باران، گرما و سرما، و مهاجمان احتمالی حفظ کند و فضایی برای روابط اجتماعی و خانوادگی‌شان فراهم نماید. انسان‌ها به طور کلی نیازهایی ضروری دارند که از انسان بودن‌شان ناشی می‌شود. شیوه‌ی برآورده کردن این نیازها در هر زمان، به کیفیت و قابلیت فناوری، شرایط طبیعی ناحیه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، سنت‌ها و پیشینه‌ی فرهنگی (تجربه و دانسته‌های نسل‌های پیشین) و همچنین به ترکیب جمعیتی انسان‌ها بستگی دارد.

اکنون فکر کنید تعدادی از انسان‌ها در ناحیه‌ای زندگی می‌کرده‌اند. چه موقعیت جغرافیایی را در آن ناحیه ممکن است برای خود برگزیده باشند؟ اینکه چه مکان‌هایی را ترجیح می‌داده‌اند، به نیازهای اساسی انسان‌ها و انتظاری که از آن مکان برای برطرف کردن نیازهایشان داشته‌اند، بستگی دارد. در هر صورت، جایی که به آب دسترسی داشته باشد، نسبت به جایی که دور از آب باشد، برتری دارد. اما جایی که نزدیک آب باشد ولی سیل خیز نیز باشد، امتیازش را از دست می‌دهد. چنین جایی نه تنها در زمان استفاده امتیازی نداشته، بلکه احتمال باقی ماندن آثار زندگی انسان‌ها از زمان استفاده تا زمان معاصر در آن نیز اندک است. پس هر محل

دارای ویژگی‌هایی است که در برآوردن نیازهای ضروری انسان‌ها نسبت به محل دیگر متناسبتر است و به همین سبب ترجیح داده می‌شده است. در نظر گرفتن نیازهای ضروری انسان‌ها، به باستان‌شناسان در پیدا کردن مکان‌های باستانی یاری می‌دهد.



تصویر 53. نمونه‌ای از یک تپه‌ی باستانی.

تصور کنید جمعیت‌هایی از انسان‌ها، موقعیت‌های خاصی را به سبب تناسب با نیازهایشان ترجیح داده باشند و هزاران سال در مکان‌های خاصی در ناحیه‌ای زندگی کرده باشند. اگر نسل‌های پی‌پی با شناختی که نسل به نسل ممکن است منتقل شده باشد، در مکان‌های خاصی زندگی کرده باشند، توده‌ای از زباله‌ها، نخاله‌های معماری (مواد باقی مانده از ساخت‌وساز خانه‌ها)، و خاکروبه‌هایشان روی هم انباشت می‌شود (تصویر 53). پس از هزاران سال، چه مردم به زندگی در همان نقطه ادامه دهند و چه آن را ترک کنند، آنچه به جا می‌ماند، همان است که باستان‌شناسان به آن تپه‌ی باستانی می‌گویند؛ تپه‌ای که ممکن است به سبب انباشت بقایای مادی فرهنگ انسان‌ها، بلندتر از اطراف باشد. بلندتر بودن آن از

این نظر اهمیت دارد که به چشم می‌آید و نظر پژوهشگر باستان‌شناس را جلب می‌کند. این یکی از راه‌ها برای پیدا کردن آثار باستانی است.

در زمان معاصر باستان‌شناسان برای شناسایی آثار و نشانه‌های انسان‌ها از روش‌های مختلفی استفاده می‌کنند. اشاره کردیم که آنها انسان‌ها و نیازهای ضروری‌شان را در نظر می‌گیرند. جاهایی در طبیعت را که متناسب با این نیازهاست، بررسی می‌کنند. آنها ممکن است با مشاهده و دقت در ناهمواری‌ها، انباشت مواد فرهنگی حاصل از فعالیت‌های انسان‌های گذشته را شناسایی کنند. رودخانه‌ها و چشمه‌ها حتی جنس زمین از نظر حاصلخیزی می‌تواند راهنمای خوبی برای باستان‌شناسان باشد. آنها ممکن است برای پیدا کردن آثار و نشانه‌های انسان‌ها، عکس‌های هوایی و ماهواره‌ای را مرور کنند و نقشه‌های جغرافیایی را بررسی کنند، ناهمواری‌ها را در نظر بگیرند، مسیر رودخانه‌ها را روی نقشه و روی زمین پیگیری کنند، موقعیت منابع و چشمه‌های آب از گذشته تا حال را ارزیابی (تصویرهای 54 و 55) و نیز جنس زمین و تغییرات ناهمواری‌های سطحی در طول زمان را مطالعه کنند. در نهایت موقعیت‌هایی را که مناسب و متناسب برای زیست انسان‌ها و برآوردن نیازهای-یشان تشخیص می‌دهند، بازدید نمایند. این بازدیدها آزمونی برای آنهاست؛ آزمونی برای این که واقعی بودن فرضیه‌هایشان را ارزیابی کنند. چنانچه آنها در محل‌ها و موقعیت‌های بازدیدشده، مواد حاصل از فعالیت انسان‌ها را مشاهده کنند، شناسایی اثر باستانی به سرانجامی رسیده است.

یک راه ساده دیگر برای پیدا کردن آثار باستانی، پرسیدن از انسان‌های معاصر است. باستان‌شناسان ممکن است از شما درباره ناحیه‌ای که زندگی می‌کنید، بپرسند و از این طریق آثار باستانی را در ناحیه‌ی محل زندگی شما پیدا کنند. ممکن است از متون تاریخی، اطلاعات

و راهنمایی بگیرند؛ البته، اگر چنین نوشته‌هایی وجود داشته باشد، اگر وجود نداشته باشد از روش‌های دیگر بهره‌گرفته می‌شود.



تصویرهای 54 و 55. یک محوطه‌ی باستانی.

نمونه‌ای برای ملموس شدن توضیحات ارائه می‌کنم تا متوجه شوید که نقشه و نقشه‌ی گنج از پایه بی‌اساس است. برای بازدید اثر باستانی از پیش شناسایی‌شده‌ای به یکی از شهرهای جنوب شرق ایران رفته بودیم. منطقه در حاشیه‌ی کویر بود و شناسایی تپه‌های باستانی از تپه‌های شنی ناممکن بود؛ یعنی از روی ناهمواری امکان شناسایی آثار در منطقه وجود نداشت. ساکنانی نداشت که از آنها بپرسیم. منطقه خشک و بی‌آب و علف بود. بنابراین، از روی پوشش گیاهی و منابع آب نیز نمی‌شد آثار را شناسایی کرد. اما یک مسئله‌ی مهم وجود داشت. آن مسئله این بود که امکان نداشت آن آثار تک و تنها در آن منطقه باشد. چند بار منطقه را بازدید کردیم. در یکی از این بازدیدها، اثر باستانی را که به شکل تپه‌ای برآمده از سطح بود، دقیق از دور نگاه کردم. در چشم‌انداز و از دور جالب به نظر آمد: رنگ محدوده‌ی اثر از اطراف متمایز بود و به سیاه می‌زد. موضوع را رها نکردم. در اطراف دور و نزدیک را نگاه کردم. فرضیه‌ای به ذهنم

رسیده بود. آثار باستانی در منطقه، در چشم-انداز از دور به سیاه می‌زنند. پس از بازدید از اثری که شناخته شده بود، متوجه شدم انبوه قلوه‌سنگ‌های کوچک سیاه، سطح تپه را پوشانده است، به همین سبب از دور سیاه به چشم می‌آید. فرضیه را به آزمون گذاشتیم؛ یعنی اطراف را نگاه و هر جا که به سیاه می‌زد، را برای بازدید انتخاب می‌کردیم. سپس به جایی که سیاه می‌زد نزدیک می‌شدیم و سطح را بررسی می‌کردیم (تصویرهای 56، 57، 58 و 59). فرضیه تقریباً اثبات شده بود. فرمول پیدا کردن تپه‌ها و آثار در این منطقه‌ی کویری به دست آمده بود. طی کمتر از یک هفته توانستیم در منطقه‌ای کویری و خشک که تنها یک اثر شناخته شده در آن وجود داشت، بیش از 65 اثر باستانی شناسایی کنیم. پس همیشه روش‌های معمول و شناخته شده کارا نیست. در این مورد، با توجه به مشخصات یک اثر شناخته‌شده، ده‌ها اثر دیگر با ساختن یک الگوی ساده شناسایی شد.



تصویرهای 56، 57، 58 و 59. شناسایی محوطه‌های باستانی در منطقه‌ی کویری

باستان‌شناسان چگونه کاوش می‌کنند؟

کاوش به طور کلی مثل جراحی است. پزشکان عموماً در اول کار جراحی نمی‌کنند. آزمایش‌های متعددی انجام می‌دهند و اطلاعات زیادی را جمع آوری می‌کنند. علت مشکلات و دردها و نارسایی‌های انسان‌ها را می‌شناسند و در آخرین مرحله به جراحی اقدام می‌کنند. کاوش‌های باستان‌شناسی نیز چنین است؛ مراحل و مقدمات زیادی دارد تا زمان عملی کردن کاوش فرا برسد. نخستین مرحله برای انجام کاوش، گردآوری اطلاعات پایه است. این گردآوری ممکن است از بازدیدها و بررسی‌های سطحی صورت گیرد یا از نمونه‌برداری سطحی برای تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها حاصل شود. گردآوری اطلاعات پایه از طریق برداشت اطلاعات زیر سطحی با روش‌های الکتریکی، مغناطیسی یا ترکیب هر دو، یعنی الکترومغناطیسی، نیز ممکن است (تصویرهای 60، 61، و 62).



تصویرهای 60، 61، و 62. گردآوری اطلاعات پایه (BenechT Christopher 2007)؛ محوطه‌ی آل راودا در سوریه.

در ارزیابی‌ها و بررسی‌های مقدماتی همچنین، گردآوری اطلاعات پایه چند موضوع مهم است. نخست این که ارزیابی شود جایی که برای کاوش در نظر گرفته شده، مربوط به چه دوره یا دوره‌هایی است. این مهم از طریق گردآوری داده‌های سطحی و مقایسه و تجزیه و تحلیل آنها ممکن می‌شود. دوم، به طور کلی از نظر مکانی و موقعیتی، محوطه‌ی مورد کاوش چه ویژگی‌هایی دارد. برای مثال، نزدیک رودخانه است یا در میان زمین‌های مناسب برای کشاورزی قرار دارد. یعنی موقعیتی متناسب با تولیدات کشاورزی دارد یا این که نه، روی بلندی واقع شده و موقعیتی استراتژیک برای اشراف بر اطراف دارد و چندین و چندده حالت دیگر. نکته‌ی سوم در ارزیابی‌های کاوش باستان‌شناسانه این است که محل کاوش چه سرگذشتی داشته است؟ از زمان شکل‌گیری در چه بافتی شکل گرفته؟ چگونه توسعه یافته و طی چه فرایندی تبدیل به اثری باستانی شده است؟ و در نهایت مهم‌تر از همه این که، از زمانی که متروک شده چه سرگذشتی داشته است؟ اینها مسائلی است که درباره‌ی تپه‌های باستانی برای هر یک از مراحل می‌توان مطرح کرد.

آنچه شرح دادیم، معادل معاینه‌ی پزشکی در مثال بالاست. قبل از این که جراحی یعنی کاوش عملی شود، آزمایش‌هایی لازم است. این آزمایش‌ها در باستان‌شناسی میدانی عموماً گمانه‌زنی آزمایشی خوانده می‌شود. گمانه‌زنی آزمایشی کاوش در مقیاس محدود برای یافتن پاسخ سؤال‌های مشخص و کاربردی برای کسب اطلاعات کلی پیش از کاوش است؛ یعنی دقیقاً حکم انجام آزمایش‌های پزشکی قبل از انجام عمل جراحی را دارد. پس از این که مراحل شرح داده شده انجام شد، زمان کاوش فرا می‌رسد.

داشتن روش در کاوش‌های باستان‌شناسی ضروری است. به طور کلی، سه راهبرد در کاوش‌های باستان‌شناسی وجود دارد و متناسب با هر راهبرد می‌توان روش میدانی خاصی را پیش گرفت. راهبرد

فصل چهارم - انسان، چیزها و باستان‌شناسان
139

نخست «همزمانی» است. در این راهبرد و روش متناسب با آن، هدف گروه باستان‌شناسی کاوش و رونمایی و ظاهر کردن آثاری است که از نظر زمانی تقریباً همزمان هستند و در محل گسترده شده‌اند. باستان‌شناسان اصطلاحاً به این روش کاوش افقی می‌گویند. کاوش افقی از قدیم‌ترین روش‌های کاوش در باستان‌شناسی است. تصور کنید گروه باستان‌شناسی قصد دارد محوطه‌ای گسترده را که بقایا و ساختارهای شهری متروک شده است، کاوش کند. نحوه‌ی ارتباط و نسبت بخش‌های مختلف شهر مانند بازار میدانگاه‌ها، بخش‌های مسکونی و تجاری به هم می‌تواند مسئله‌ی چنین کاوشی باشد. در چنین کاوش‌هایی محدوده‌های بزرگ مثلاً 5×5 متر یا حتی 10×10 متر و در کنار هم کاوش می‌شوند. در این راهبرد، کاوش با عمق کم، یعنی به اندازه‌ی عمق لایه‌های ساختمانی و نهشته‌های یک دوره یا مرحله، عملی می‌گردد. مقیاس مکانی در این روش گسترده و مقیاس زمانی محدود است (تصویر 63).

مقیاس مکانی و گسترش آن



مقیاس زمانی و گسترش آن

تصویر 63. نمونه‌هایی از کاوش در مقیاس مکانی و زمانی.

تصور کنید تازه وارد شهری شده اید و می‌خواهید بخش‌های مختلف آن را ببینید. بازار، میدان‌های اصلی، بخش‌های مرفه‌نشین و فقیرنشین، یادمان‌ها و حتی گورستان شهر بخش‌های مختلفی هستند که بازدید می‌کنید. باستان‌شناس کاوشگر با راهبرد همزمانی و روش کاوش افقی، موقعیت شما را دارد؛ با این تفاوت عمده که شهر یا روستایی که او می‌خواهد در آن گشت‌وگذار کند یا آن را به شما نشان دهد، مدت‌ها پیش متروک و خراب شده است. حالا و در این زمان، گروه باستان‌شناسی نخست باید نقشه را تهیه کند و سپس بخش‌بندی‌های دقیق را انجام دهد. سپس تصمیم بگیرد که از کجا شروع کند. مهم‌تر از همه اینها این است که چه روش‌های دقیقی را به کار بگیرد تا بتواند انبوه داده‌ها - از سفال و ابزار سنگی گرفته تا بقایای گیاهان، استخوان و فلزات، و حتی زباله‌ها - را ابتدا شناسایی، سپس رونمایی و در نهایت ثبت و ضبط کند. روش‌های ثبت و ضبط او متناسب با یافته‌هایی در یک محدوده‌ی زمانی کوتاه اما پراکنده در بخش‌های مختلف است.

راهبرد دوم «درزمانی» است. روش متناسب با این راهبرد، کاوش به اصطلاح عمودی است. در این راهبرد و روش، تیم باستان‌شناسی مسائل را در طول زمان مد نظر دارد. برای مثال، به جای گستره و وسعت و نسبت بخش‌های مختلف که در روش پیشین مد نظر بود، در این روش طول مدت زندگی یا استفاده از محوطه یا تپه‌ی باستانی مد نظر است. در مقایسه با روش پیشین، در این روش مقیاس مکانی محدود و بازه‌ی زمانی مورد پژوهش طولانی‌تر است؛ یعنی مقیاس زمانی گسترده‌تر و مقیاس مکانی محدودتر است. در روش عمودی که به آن لایه‌نگاری نیز گفته می‌شود، تیم باستان‌شناسی براساس اطلاعات مقدماتی و آزمایش‌های انجام‌شده، عموماً جایی را برای کاوش انتخاب می‌کند که بیشترین طول مدت را نشان دهد. اندازه‌ی گمانه‌های لایه‌نگاری و به طور کلی روش‌های عمودی در

کاوش، کوچک‌مقیاس است؛ مثلاً ابعاد گمانه کمتر از 5×5 متر است. اما عمق کاوش در این روش زیاد است و تا روی خاک دست نخورده یا بکر، پیش می‌رود. در این روش، باستان‌شناس از بالاترین سطوح شروع می‌کند و با ثبت و ضبط دقیق هر لایه و برداشت آن، به لایه‌های زیرین دست می‌یابد. روشی با عنوان پلکانی نیز در باستان‌شناسی با استراتژی در زمانی وجود دارد که محل کاوش در شیب انتخاب می‌شود. روش‌های ثبت و ضبط در کاوش عمودی عموماً متکی به واحدهایی هستند که در مقیاس سطح افقی محدود عمل می‌کنند، اما لایه‌ها و نهشته‌های روی هم (ارتفاع تپه) را به خوبی ثبت و ضبط می‌کنند (تصویرهای 64 و 65).

روش و راهبرد سوم، ترکیبی از دو روش پیش‌گفته است؛ یعنی سؤال‌ها و مسائل، هر دو موضوع (پراکنش مکانی و طول مدت زمان) را در نظر می‌گیرند. این روش‌ها می‌توانند در دو محل متفاوت اما در یک اثر باستانی به کار گرفته شوند و در نهایت نتایج آن با هم ترکیب و تجزیه و تحلیل‌ها ارائه شود.

در باستان‌شناسی روش‌های کاوش و ثبت و ضبط اهمیت بسیاری دارد. چنانچه این روش‌ها کارایی لازم را نداشته باشند یا متناسب انتخاب نشوند و با دقت و تبحر به کار گرفته نشوند، دقیقاً همانند این است که بیمار زیر تیغ جراحی بمیرد. همان طور که بیمار مرده را نمی‌توان زنده کرد، موقعیت‌های کاوش شده در آثار باستانی را نیز نمی‌توان دوباره به دهلیز هزاره‌ها و سده‌ها برگرداند و شکل و فرم واقعی داد و به جا گذاشت. با توجه به همین واقعیت است که آثار باستانی را «منابع فرهنگی برگشت‌ناپذیر» می‌خوانند.

قلعه‌ی خان، نمونه‌ای برای کاوش

در سال 1382 ه.ش، از تپه‌ای در میان روستایی به نام «قلعه‌ی خان» بازدید کردیم؛ تپه‌ای با ارتفاع بیش از پانزده متر با دیواره‌هایی تقریباً عمودی که رطوبت در بخش‌های پایینی موجب ریزش تدریجی تپه شده بود. بررسی چند ساعته‌ی ما نشان داد که تپه دارای آثاری از دوره‌های نوسنگی (حدود 6000 پیش از میلاد) تا حدود شصت سال پیش است. بازدید و بررسی‌ها ادامه پیدا کرد و نقشه‌برداری انجام شد. اکنون زمان بررسی دقیق سرگذشت تپه در سال‌های گذشته بود. اطراف تپه گودال‌های بزرگی داشت؛ گودال‌هایی که از زباله‌های معاصر پر شده بود. نخستین مرحله‌ی کار، پاکسازی بود. زباله‌ها از اطراف تپه برداشته و نمونه‌برداری‌های گروهی در اطراف تپه انجام شد. گمانه‌های آزمایشی یکی پس از دیگری با هدف جایابی دقیق محل‌هایی مناسب کاوش عمودی، ایجاد گردید. دیواره‌ها نیز در بعضی قسمت‌ها تمیز شد و برش‌های آزمایشی بر کاغذ ترسیم شد. درگمانه‌های آزمایشی، شناختی نسبی از دوره‌ها و نهشته‌های فرهنگی، همچنین سطح خاک بکر در اطراف استقرار حاصل شد. اکنون زمان انتخاب محل گمانه‌های لایه‌نگاری فرا رسیده بود. گمانه‌ها باید به گونه‌ای انتخاب می‌شدند که همه‌ی ارتفاع استقرار را پوشش دهند؛ از بالاترین سطح تا روی خاک بکر. پس از بررسی‌های دقیق، جایی در بالاترین سطح تپه برای شروع انتخاب شد؛ جایی‌که امتداد آن را بتوان تا روی سطح زمین کاوش کرد. وسعت این گمانه‌ها 2×2 متر انتخاب شد تا زمان و بودجه برای اتمام پژوهش بسنده باشد.



تصویر 64 (بالا). کاوش در مقیاس افقی، دارستان، بم.

تصویر 65 (پایین). کاوش در مقیاس زمانی، قلعه ی خان.

گمانه ی یک در بالاترین سطح استقرار ایجاد شد و حفر آن با برداشتهای کم قطر حدود پنج سانتی متر تا پایین صورت گرفت و اطلاعات و داده‌ها به دقت ثبت و ضبط شد: خانه‌های نزدیک

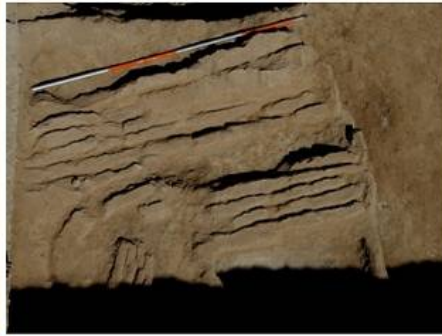
به زمان معاصر، تنورهای روستایی در بالای تپه، آثار کوره‌های فلزگری پیش از دوره صفوی. آثار پراکنده ی دوره اسلامی در اطراف دیواری به قطر تقریبی حدود 90 سانتی‌متر که به دیواری عریض نزدیک به شش متر در شیب تپه وصل می‌شد. دیوارها به روی کفی رسیدند که چندین خمره روی آن افتاده و شکسته بود. روی بارو تمیز و نقشه-ی خشتها به دقت برداشت شد (تصویر 66).



تصویر 66. گمانه‌ی یک؛ تپه قلعه‌ی خان.

محل گمانه‌ی یک به گمانه‌ی دیگری در برش عمودی تپه وصل شد که گمانه‌ی دو خوانده شد. دیواری سازه‌ی بزرگ تمیز شد و زیر آن خشت‌های بزرگ که افقی چیده شده بودند، قرار داشت. لایه-ی زیر این خشتها با توده‌های خاکستر همراه با سفال‌های خاکستری شناسایی شد. حتی در برخی موارد خشتها از سفال‌های خاکستری‌رنگ ساخته شده بود. باز هم در گمانه‌ی دوم کار را به سمت پایین ادامه دادیم؛ جایی پس از خاک‌های نرم که در بین‌شان بقایای معماری مشاهده نمی‌شد. آنچه مشاهده کردیم، به این شرح است: اجاق‌های

پرخاکستر در کفها کنده شده بود. زیر خاک‌های نرم، رنگ سفال‌ها قرمز بود با نقوش منفی و دیوارهایی که تزیین‌های چندرنگ داشت. کف‌هایی که طولانی‌مدت استفاده شده بود و دیوارهایی که ده‌ها بار اندود شده بود. اینها نشانه‌های استفاده‌ی طولانی از بنا بود. زیر آن باز هم دیوارهایی همانند وجود داشت. کاوش ادامه پیدا می‌کرد. هر 5 سانتیمتر به دقت و ظرافت برداشت می‌شد. همه‌ی داده‌ها، از زغال و خاکستر تا استخوان و ابزارهای سنگی، به ترتیب ثبت و ضبط می‌شد. حالا سطوح پایینی گمانه‌ی دو به روی سطح زمین در کنار تپه - جایی که کف کوچه کنونی روستاست - رسیده است. همچنان ادامه می‌دهیم. بقایای گورهایی را که با گل آخری اندود شده‌اند مشاهده می‌کنیم که در میان خاک‌های نرم دفن شده‌اند. زیر خاک‌های نرم باز هم تغییر سفال‌ها و ابزارهای سنگی و معماری مشهود است. خشت‌های بزرگ و باریک؛ همان‌ها که مشهور به سیگاری هستند (تصویر 67). مشاهدات به این صورت ادامه دارند: سفال‌هایی که بیشترشان نقوش هندسی دارند با اشیای گلی و تکه‌های پیکره‌های کوچک شکسته‌شده‌ی انسانی و حیوانی (تصویر 68). این داستان همچنان ادامه دارد تا به جایی که در سطحی گسترده به خاک قرمز رنگ دست‌نخورده می‌رسد. خاکی که هیچ سفال، خاکستر یا بقایای معماری در بین آن مشاهده نمی‌شود.



تصویر 68 (چپ). پیکرک‌های گلی.

تصویر 67 (راست). خشت‌های سیگاری.

چقدر خوشایند است هنگامی که پس از ماه‌ها تلاش گروهی، به آنچه انتظارش را داری می‌رسی! مانند رسیدن به خط پایان برای دوندۀ دو استقامت است. جالب است که آنچه انتظارش را می‌کشیده‌ای، خاک دست نخورده است؛ خاکی بدون هیچ داده‌ی فرهنگی. حالا تازه مرحله‌ی اول کاوش عمودی تمام شده است. از بالا به پایین و برداشت دقیق و ثبت و ضبط مرحله‌ی اول است که به پایان می‌رسد. این مرحله – که توصیف آنچه زیر دست آمده بود، است – «لایه‌بندی»¹ خوانده می‌شود. لایه‌بندی (تصویر 69) در کاوش عمودی، توصیف واقعیت‌های شناسایی‌شده در فرایند کاوش عمودی است.

مرحله‌ی دوم برخلاف مرحله‌ی اول، از پایین به بالا صورت می‌گیرد و «لایه‌نگاری» (تصویر 70) خوانده می‌شود. حالا مستندات و گزارش‌ها در کنار طرح‌ها و عکس‌ها بررسی می‌شود. بازسازی تصویری برای آغاز تا انجام سکونت در قلعه‌ی خان به تناوب در طول زمانی حدود 8000 سال، به این شرح است. حدود شش‌هزار سال پیش از میلاد، انسان‌هایی

1.stratification.

که دارای سفال‌های منقوش، ابزارهای سنگی و پیکره‌های گلی بودند، در خانه‌هایی ساخته‌شده از خشت‌های سیگاری و پنجه‌کش، زندگی در قلعه‌ی خان را شروع کرده‌اند. آنها حدود 700 سال یعنی تا حدود 5300 پیش از میلاد، در محلی زندگی می‌کرده‌اند که گمانه‌ی کاوش لایه‌نگاری ما در آن واقع شده بود. در طول هفتصد سال، تغییرات چشمگیری در نوع و کیفیت پخت‌وپز سفال‌ها و ساخت ابزارهای سنگی مشاهده می‌شود. از پایین به بالا و در گمانه‌ی سوم که روی خاک بکر شناسایی شد، تا حدود لایه‌ی 24، نهشته‌های فرهنگی، زباله‌ها، مواد فرهنگی و بقایای زندگی‌شان را نشان می‌دهد. لایه‌های 25، 26 و احتمالاً لایه‌ی 27، خاک‌های نرمی را نشان می‌دهد که فقط در بخش‌هایی از آن تدفین مردگان انجام شده بود. همچنین، در بین این خاک‌ها سفال‌های متفاوت با سفال‌های قدیمی‌تر مشاهده می‌شود. یافته‌های معماری قابل توجه نیست، در نتیجه، می‌توان حدس زد که ساکنان به طور دائم و در خانه‌های دائمی در محل گمانه‌ی سه زندگی نمی‌کرده‌اند. این موضوع از روی نهشته‌های فرهنگی و جنس آن و مقایسه‌ی سفال‌های لایه‌های مختلف مشخص می‌شود. اما برای اطمینان روی بقایای موجودات زنده‌ی به‌دست‌آمده از لایه‌های روی لایه‌ی 27، مشخص شد که محل گمانه احتمالاً تقریباً 1000 سال برای سکونت استفاده نمی‌شده است.



تصویر 69 (بالا). لایه بندی، قلعه ی خان.
تصویر 70 (پایین). لایه نگاری، قلعه ی خان.

لایه های 28 تا 38 فرهنگ پیشرفته تری را از نظر معماری و سفالگری و ساخت ابزارهای سنگی نشان می دهد. در این لایه ها کف سازی در خانه ها با سنگریزه انجام می شده است و دیوارها با رنگ

قرمز اندود شده بودند. این پدیده‌ها، سکونت در روستایی پیشرفته‌تر را نشان می‌دهد. از اواسط تا اواخر این دوره‌ی طولانی که باستان‌شناسان اصطلاحاً به آن مس-سنگی می‌گویند، ساخت سفال و منقوش کردن آن توسعه یافته است. در این دوران سفال‌هایی رایج شده‌اند که «ظریف‌ساز» هستند و با دقت شکل داده شده‌اند (تصویرهای 71 و 72) و نقوش روی آنها که با تبحر تمام ایجاد شده، به صورت نقوش منفی است؛ یعنی اطراف نقش رنگ شده است و جای خالی از رنگ نقشی زیگزاگی را نشان می‌دهد. این دوره از حدود 4400 تا ۴۳۰۰ پیش از میلاد تا حدود 3800 تا ۳۷۰۰ پیش از میلاد را در بر می‌گیرد. در محل گمانه‌ی دو، ساختارهای معماری پیشرفته به صورت ساختمان‌های منقوش - که طولانی‌مدت استفاده می‌شده است - دیده می‌شود. مشاهدات به این شرح است: کف خانه‌های احتمالاً مسکونی، لایه‌های خیلی ریز روی هم را نشان می‌دهد. تعداد زیاد این لایه‌ها (36 عدد) نشان می‌دهد که این محل در زمانی طولانی بدون تغییرات اساسی یا بازسازی، استفاده می‌شده است. در دیوارهایی که وابسته به همین کف‌ها هستند، لایه‌های متعدد و روی هم اندوده‌های گل آخری مشاهده می‌شود. این اندودها نیز استفاده از محل را بدون تغییر اساسی یا تجدید بنا، تأیید می‌کند. سفال‌ها در طول دوره‌ای طولانی که درباره‌ی معماری‌اش بحث شد، تغییرات کمی را نشان داد. در این دوره‌ها، تغییرات اساسی در محل مشاهده نمی‌شود. کمی بالاتر، یعنی لایه‌های جدیدتر، در لایه‌های 39 و 40 آثار معماری و سفال مشاهده نمی‌شود. جنس لایه خاک‌های نرم است و معنای آن این است که محل ترک شده بوده است. به طور کلی، از این مجموعه لایه‌ها می‌توان فهمید که انسان‌ها در این منطقه، فرهنگی بدون تغییرات و نوآوری‌های اساسی در دوره‌ای طولانی داشته‌اند و سپس محل ترک شده است؛ البته این یک حدس از بین چندین نظریه است.

لایه‌های 41 تا 50 در برداشت لایه‌بندی، از نظر کیفیت سفال‌ها و معماری، همچنین پیکره‌های گلی و تقریباً در نبود ابزارهای سنگی، تغییرات اساسی نسبت به دوره‌های قدیم‌تر را نشان می‌دهد. از لایه‌ی 41، سفال‌های خاکستری جایگزین سفال‌های قرمز، شده‌اند. از اندود دیوارها با رنگ قرمز نشانی مشاهده نمی‌شود. در برخی موارد کفها با گچ یا آهک‌اندود شده‌اند. دیوارها نسبت به دوره‌های قدیم‌تر قطورتر شده و خشت‌ها دقیق‌تر شکل داده شده‌اند. در مواردی خشت‌ها از گلی ساخته شده‌اند که رنگ خاکستری دارد (تصویر 73). در این لایه‌ها بقایای آلیاژ مفرغ مشاهده می‌شود. اضافه بر تغییرات مشاهده شده در یافته‌های باستان‌شناسی، انجام آزمایش روی نمونه‌هایی از بقایای موجودات زنده، دوره‌ای از حدود 2200 تا 2800 پیش از میلاد را برای لایه‌های عصر مفرغ نشان می‌دهد. در ابتدای این دوره بین لایه‌های 39 تا 41 احتمالاً به مدت 1000 سال محل گمانه‌ی دوی لایه‌نگاری در استقرار قلعه‌ی خان برای سکونت و زندگی انسان‌ها استفاده نمی‌شده است.



تصویرهای 71 و 72 (بالا). سفال‌های قرمز منقوش؛ قلعه ی خان.
تصویر 73 (پایین). خشت‌هایی با رنگ خاکستری.

به ترتیب از پایین به بالا، لایه 50 بالاترین لایه گمانه‌ی دوم لایه‌نگاری است. روی این لایه خشت‌های بزرگ (حدود 70×70 سانتی‌متر) در یک ردیف شناسایی شد که روی آن سازه‌ی بزرگی پی افکنده شده است. می‌توان حدس زد که هنگام ساخت سازه‌ی عظیم که باروی آن حدود 6 متر عرض دارد، از بقایای دوره‌های قدیم استفاده شده است. همچنین، گمانه‌های آزمایشی در اطراف تپه نشان می‌دهد که پی سازه‌ی بزرگ در بین بقایای دوره‌های قدیم‌تر تپه کنده شده است.

لایه‌های 51 تا 57، در گمانه‌ی لایه‌نگاری یک شناسایی شد. همان گمانه‌ای که روی تپه جایابی شده بود و از بالاترین بخش‌های تپه به پایین تا

کف مرتبط با سازه‌ی بزرگ ادامه داده شد. لایه‌ی 51 کفی غنی است. چندین خمره در داخل فضایی در داخل باروی روی کف شناسایی شد. بنای سازه‌ی عظیم احتمالاً در قرن سوم یا دوم پیش از میلاد پی افکنده شده است. بعدها احتمالاً در قرون دوم یا سوم میلادی، به طور اساسی تعمیر شده است و پس از آن زمان به تناوب در دوره‌هایی مثلاً قرون دوم و سوم هجری، و پس از حمله‌ی مغولان، در مقیاس گسترده استفاده شده است. حتی روستاییانی که حدود 60 سال پیش به سبب کمبود آب سطح بالایی تپه را ترک کرده و در پای تپه سکنی گزیده‌اند، روی این ساخت و ساز عظیم زندگی می‌کرده‌اند (تصویر 74).

در دهه‌ی 1350 خورشیدی که ساکنان سطح بالایی تپه را ترک کرده‌اند، خان محلی برای تقویت خاک زمین‌های کشاورزی، شیب اطراف تپه را برداشته است. گودال‌های اطراف تپه - که بعدها با زباله‌های معاصر روستای قلعه‌ی خان پر شده است - در این زمان کنده شده بود.

تا این جا نمونه‌ی قلعه‌ی خان به عنوان کاوش عمودی نشان داده شد؛ گمانه‌های کم‌وسعت که از بالا تا پایین تپه را در بر می‌گرفت و با راهبرد «درزمانی» و با روش لایه‌نگاری کاوش شده بود. کاوشگر در این پژوهش در طول زمان سیر کرده و یافته‌های باستان‌شناسی را ثبت و ضبط نموده است.

در مرحله‌ی نخست پژوهش در استقرار قلعه‌ی خان، سؤال اصلی طول مدت زندگی در این تپه باستانی بود. نتیجه‌ی آن نشان داد که بر اساس یافته‌های محل گمانه‌های یک تا سه، تپه‌ی قلعه‌ی خان به تناوب از حدود 6000 سال پیش از میلاد تا حدود 60 سال پیش برای محل زندگی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. مرحله‌ی دوم پژوهش در استقرار قلعه‌ی خان با این مسئله آغاز شد که وسعت آثار باستانی در استقرار قلعه‌ی خان چقدر است؟ همچنین اگرچه گورهای دوره‌های نوسنگی و

خاصه مس- سنگی زیر خانه‌های مسکونی یعنی در درون استقرار شناسایی شد، اما مشخص نبود که گورستان عصر مفرغ این استقرار در کجا بوده است.



تصویر 74. استقرار معاصر بر روی سازه‌ی عظیم تاریخی.

برای حل مسئله پیش‌گفته، هرچند دقیقاً از راهبرد هم‌زمانی و گسترش کاوش افقی استفاده نشد، می‌توان روش استفاده شده را بینابین قلمداد کرد. در مرحله‌ی دوم پژوهش، گمانه‌ها در واحد سطح پراکنده شدند. هرجا آثار شناسایی می‌شد، لایه‌نگاری نیز انجام می‌گرفت. در مجموعه‌ای به هم‌پیوسته از پای ارتفاع به بیرون، گمانه‌ها پراکنده شدند. بر اساس داده‌های حاصل از گمانه‌های اطراف استقرار، مساحت کلی استقرار به طور دقیق مشخص شد. همچنین، با تجزیه و تحلیل و مقایسه‌ی یافته‌های گمانه‌ها که در همه‌ی اطراف تپه پراکنده شده‌اند، می‌توان وسعت تقریبی استقرار را در دوره‌هایی که

آثارشان در گمانه‌ها شناسایی شده است، نشان داد. همچنین، در این روش مشخص شد که در بخش‌های غربی استقرار و بیرون از نهشته‌های فرهنگی، یعنی محدوده‌ی زندگی، محلی به عنوان گورستان استفاده می‌شده است.

باستان‌شناسان چرا کاوش می‌کنند؟

در پاسخ به این سؤال که چرا باستان‌شناسان کاوش می‌کنند، لازم است انواع کلی کاوش‌های باستان‌شناسی را از نظر ضرورت معرفی کنیم. کاوش‌ها از نظر چرایی انواع کاوش‌ها با هم تفاوت اساسی دارند. این تفاوت در روش‌ها و رویکردها نیز تأثیر می‌گذارد. به طور کلی، سه نوع کاوش باستان‌شناسی وجود دارد: کاوش‌های نجات، کاوش‌های علمی و ترکیبی از این دو؛ یعنی کاوش‌های نجات که با اهداف علمی صورت می‌گیرند. کاوش‌های نجات به سبب در معرض خطر نابودی قرار گرفتن یا تخریب آثار باستانی، انجام می‌شوند. در برخی کشورها، از جمله کشورهای پیشرفته‌ی اروپای غربی، کاوش‌های نجات اصولاً در «مجموعه‌ی مدیریت منابع فرهنگی» قرار می‌گیرند. چنان‌که از نام‌شان برمی‌آید، کاوش‌های نجات برای بازیافت و نجات اطلاعات در آثار باستانی در معرض خطر، انجام می‌شود.

آثار باستانی ممکن است در اثر فعالیت‌های گوناگون توسعه، حتی فعالیت‌های حفاران غیر مجاز در کشورهای در حال توسعه، در معرض خطر قرار گیرند. عموماً در کشورهای توسعه‌یافته، برخورد اتفاقی به آثار باستانی مثلاً در لایه‌های زیر سطحی ممکن است موجب انجام کاوش‌های نجات شود. اما در کشورهای در حال توسعه، متأسفانه از آنجا که شناخت دقیق و طبقه‌بندی‌شده از آثار باستانی وجود ندارد و مناطق ناشناخته دارای آثار بسیار زیادند. همچنین، به سبب این که اولویت نخست این کشورها توسعه از نوع توسعه‌ی تکبعدی است، در کنار آثار باستانی بسیار

مشهور عملیات توسعه، طراحی و انجام می‌شود و در پی طراحی‌های اولیه، انجام کاوش‌های نجات ضرورت می‌یابد. بهترین مثال در کشور ایران، سد سیوند و مقبره‌ی کوروش در پاسارگاد یا خط متروی اصفهان است. توسعه در همه‌جای دنیا با آثار باستانی برخورد می‌کند، اما مهم این است که در چه فرایندی و چگونه نسبت بین این دو تعریف می‌شود. در اصل، لازم است طرح‌های توسعه در مراحل بسیار اولیه و مطالعاتی حتی قبل از طراحی‌های اولیه، با در نظر گرفتن صدمات زیست محیطی و همچنین صدماتی که به آثار باستانی یعنی منابع فرهنگی برگشتناپذیر می‌زنند، ارزیابی شوند. اما در کشورهای جهان سوم، عموماً این مهم انجام نمی‌شود. یعنی ابتدا طراحی‌ها نهایی و تا مرحله‌ی پیش برده می‌شوند و آنگاه تازه موضوع احتمال برخورد با آثار باستانی شناخته‌نشده مورد توجه قرار می‌گیرد. یادآوری می‌شود که در مراحل مقدماتی طرح‌ها، به سادگی می‌توان با مشاوره‌های به موقع، صدمات احتمالی به آثار باستانی را به حداقل رساند. یکی از نمونه‌های کاوش‌های نجات که به سبب عمومیت حفاری‌های قاچاق توسط مردم با هدف گنج‌یابی در دهه‌ی اخیر انجام شد، کاوش‌های جیرفت است. عمق فاجعه به اندازه‌ای بود که می‌توان از آن به عنوان فاجعه‌ای فرهنگی یاد کرد. موضوع از این قرار بود که مردم منطقه‌ای در جنوب شرق ایران به طور اتفاقی به آثار باستانی ارزشمندی برخورد کرده بودند. در فرایندی تدریجی، حفاری‌های غیر مجاز آن‌قدر فراگیر شده بود که تقریباً همه مردم روستاهای اطراف و همچنین کسان دیگری از مناطق دیگر برای پیدا کردن و فروش آثار باستانی به منطقه هجوم آورده بودند. عمق این فاجعه آن جا بود که به سبب ناگاهی مردم از میراث فرهنگی، کسانی که باید حافظ آن می‌بودند، قاتل آن شده بودند. موضوع به صورت یک بیماری فرهنگی در منطقه فراگیر شده بود. حفاری غیر مجاز در جیرفت در

جنوب شرق ایران، یکی از معدود فاجعه‌های دنیای معاصر است که در آن مردم بومی در مقیاسی گسترده به حفاری‌های غیر قانونی روی آورده بودند.

پس از فراگیر شدن حفاری‌های غیر مجاز، دولت گروه‌های باستان‌شناسی را برای انجام کاوش‌های نجات به منطقه اعزام کرد و از آنجا که کاوش‌های باستان‌شناسی غنای آثار در منطقه را نشان داد، کاوش‌های نجات به صورت کاوش‌های علمی طی چندین سال ادامه یافت.

درباره ی کاوش‌های نجات لازم است برداشت نادرستی را که در کشور ما رواج دارد، یادآوری کنم؛ برداشتی که بخش‌های توسعه‌گرای دولت‌ها به آن دامن می‌زنند و انتظارات نابخجایی از باستان‌شناسان در اذهان ایجاد می‌کنند. تصور در بخش‌های توسعه‌گرا این است که در ازای پرداخت وجهی در قالب تأمین اعتبار کاوش، پس از انجام کاوش در زمانی محدود می‌توان طرح‌های توسعه را اجرا کرد. گویا برخی مدیران دولتی در بخش‌های تخصصی باستان‌شناسی در سال‌های اخیر به این موضوع دامن زده‌اند. واقع امر این است که کاوش‌های نجات حتی در حیاتی‌ترین و ضروری‌ترین پروژه‌های توسعه، نیازمند ارزیابی‌ها و بررسی‌های اولیه از آثار باستانی هستند. پس از مرحله‌ی ارزیابی است که می‌توان گمانه‌زنی یا کاوش را آغاز کرد. تازه باستان‌شناس بر اساس اطلاعات، نظر کارشناسی ارائه می‌کند. نتیجه‌ی این نظر کارشناسی بسته به اهمیت و جایگاه اثر در بین آثار دیگر و منطقه، می‌تواند جلوگیری از انجام عملیات توسعه به سبب اهمیت اثر باستانی باشد. منظور این است که ضرورتاً و به طور از پیش تعیین‌شده و بدون ارزیابی‌های کارشناسی نمی‌توان در ازای تأمین اعتبار کاوش انجام عملیات توسعه را قطعی دانست. سبب مشارکت متخصصان باستان‌شناس در ارزیابی صدمات در نخستین مراحل طراحی پروژه‌های توسعه همین است. مثال بارز برای چنین تصمیماتی از طرف

دولت پروژه‌ی خط دوم راه آهن تهران - مشهد و برخورد آن با اثر مهم تپه‌حصار در حاشیه‌ی جنوب شرقی شهر دامغان در استان سمنان است. طی انجام این پروژه باستان‌شناس مجری کاوش (اسماعیل یغمایی) به آثار بسیار مهمی برخورد کرده بود و عبور خط دوم راه آهن از میان تپه باستانی تپه‌حصار (تصویر 75) را تأیید نمی‌کرد. اما مسئولان غیر متخصص وقت ابتدا او را تحت فشار قرار دادند و ایستادگی باستان‌شناس موجب بازنشسته و برکنار شدن او از کارش و ادامه‌ی پروژه شد.

از نظر روش‌های کاوش، کاوش‌های نجات عموماً از روش‌هایی استفاده می‌کنند که سرعت عمل داشته باشند. حفاظت آثار در جای خودشان معمولاً در کاوش‌های نجات، جایگاهی ندارد. بیشترین کسب اطلاعات در کمترین زمان ممکن از خصوصیات روش‌های کاوش‌های نجات است. در کاوش‌های نجات سرعت عمل و ثبت و ضبط دقیق یافته‌ها، مانند دیگر کاوش‌ها اهمیت بسیاری دارد. نکته‌ای که درباره‌ی روش‌های کاوش‌های نجات می‌توان اضافه کرد، این واقعیت است: روش‌های توصیفی و استقرایی همچنان در کاوش‌های نجات محوریّت دارند؛ یعنی باستان‌شناس ابتدا به سبب ضرورت، کاوش را انجام و اطلاعات را از خطر نابودی نجات می‌دهد و تجزیه و تحلیل در مراحل بعدی انجام می‌شود. حتی طرح مسائل برای پژوهش در کاوش‌های نجات در ابتدا مطرح نیست، آنچه مطرح است روش کاوش و برنامه‌ای کلی است. مسائل - متناسب با داده‌ها و یافته‌ها - پس از انجام کاوش مطرح می‌شود. در کاوش‌های نجات، روش‌های باستان‌شناسی تاریخی - فرهنگی، یعنی رویکردهای توصیفی در کنار طبقه‌بندی و سری‌بندی و مقایسه، محوریّت دارند.



تصویر 75. خط راه آهن که از میان تپه حصار گذشته است؛ عکس از مسعود بوریور.

نکته‌ی کلیدی که درباره‌ی کاوش‌های نجات باید به آن اشاره کرد، باستان‌شناسی هستند که این کاوش‌ها را انجام می‌دهند. برخلاف آنچه در ایران رایج است، کاوش‌های نجات عمدتاً توسط باستان‌شناسان باتجربه انجام می‌شود. سبب این مهم آن است که در کاوش‌های نجات، فرصتی برای آموزش و آزمون و خطا وجود ندارد. همچنین، عموماً خود اثر نیز در بیشتر موارد پس از کاوش برای تکمیل اطلاعات و بازنگری روش‌ها و یافته‌ها در اختیار نیست. در نتیجه، ضروری است کاوش توسط باستان‌شناسان مجرب و کارآزموده انجام شود. تعهد باستان‌شناس در کاوش‌های نجات اهمیت بسیاری دارد، زیرا اثر فقط یک بار کاوش می‌شود و آن یک بار هم فشار مدیران توسعه گرا و محدودیت زمان و در مواردی محدودیت بودجه بر آن سایه‌ای سنگین افکنده است. زمانی برای تکرار یا تکمیل پژوهش وجود ندارد. همچنین در

چنین کاوش‌هایی اصولاً توسعه‌گرایان از روش‌های گوناگون برای رسیدن به هدف‌هایشان استفاده می‌کنند و در صورت نبود تعهد علمی در باستان‌شناسانی که کاوش‌های نجات را انجام می‌دهند، بیم از بین رفتن آثار، حتی معاوضه‌ی آن با کسب سودهای مادی، وجود دارد.

به طور کلی و گذرا، دوگونه از کاوش‌های باستان‌شناسی، یعنی «کاوش‌های نجات» و «کاوش‌های نجات که به کاوش‌های علمی منجر شده‌اند» و چرایی انجام آن را شرح دادیم. حال نوبت کاوش‌های علمی است.

کاوش‌های علمی برای طرح یا حل مسئله‌ای علمی در دانش باستان‌شناسی انجام می‌شوند. این کاوش‌ها از منظر روش‌ها بسیار متنوع هستند. اصولاً محدودیت‌های زمانی و فشارهای بیرونی مانند فشار توسعه‌گرایان در این نوع کاوش‌ها وجود ندارد. در ایران حضور مدیران غیر متخصص و همچنین نبود شناختی اندک از باستان‌شناسی در حاکمیت سیاسی و ساختار قدرت، موجب شده این کاوش‌ها در دهه‌ی اخیر کاملاً به کناری نهاده شود.

با دید مقیاس‌های زمانی، کاوش‌های علمی ممکن است برای پایه‌ریزی و پیشنهاد توالی‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای طراحی شوند. به زبان ساده، یعنی ممکن است هدف پروژه یا پژوهشی علمی در منطقه‌ای خاص، گردآوری اطلاعات برای پاسخگویی به این پرسش باشد که زندگی انسان‌ها در آن منطقه از چه زمانی آغاز شده؟ چه مراحل تطوری را طی کرده و چه کیفیت‌هایی داشته است؟

با دید مقیاس‌های مکانی، کاوش‌های علمی ممکن است برای تجزیه و تحلیل شرایط و ویژگی‌های زیست‌بومی و تأثیر آن بر توسعه‌ی جوامع انسانی در ناحیه یا منطقه‌ای خاص پیشنهاد گردد. بدیهی است، پژوهش‌های مکانی در ساختار تطورهای زمانی پیگیری می‌شوند. مرزبندی‌های منطقه در طول دوره‌های مختلف و پیگیری تغییرات و تطور آن و همچنین تأثیر و تأثرات یا به بیانی امروزی‌تر

برهم‌کنش‌های منطقه‌ای نیز از مسائلی است که در مقیاس‌های مکانی مد نظر قرار می‌گیرد.

دو گروه مسائل مکانی و زمانی در برخی کاوش‌های علمی ترکیب می‌شوند. در مواردی، در کشورهای در حال توسعه چنین کاوش‌هایی در مقیاس‌های مختلف اجتماعی و سیاسی - فرهنگی، خوراک برای دیدگاه‌های ناسیونالیستی فراهم می‌کنند. چنین کاوش‌هایی آن‌گاه که در ورطه‌ی عصیت‌های منطقه‌ای می‌افتند یا به وسیله‌ی ساختارهای حاکمیت دستاویز تبلیغات قرار می‌گیرند، دست کم در برخی رویکردها از چهارچوب پژوهش‌های علمی خارج می‌شوند. مسائلی چون نخستین‌ها، اولین‌ها، و بزرگترین‌ها که گاه دستمایه‌ی برتری‌جویی منطقه‌ای می‌شوند و بوی ناخوشایند انسان‌شناسی نژادپرستانه را به مشام می‌آورند، کاملاً از گستره‌ی فعالیت‌های علمی خارج شده‌اند.

کاوش‌های علمی از نظر طرح مسائل علمی، گستره‌ای بسیار فراخ دارند. پایه‌های توسعه‌ی منطقه‌ای و چگونگی تطور اسکان و حتی آسیب‌شناسی توسعه‌ی پایدار یا بررسی تطور توسعه‌ی جوامع انسانی در این منطقه‌ای خاص، می‌تواند از مسائل بنیادی در این کاوش‌ها باشد. در مقیاس خردتر، کاوش‌های علمی ممکن است برای ارزیابی تئوری خاصی درباره‌ی فرهنگ انسان‌ها و تطور آن طراحی شوند. حتی کاوش با هدف شناسایی شاخص‌های فرهنگ‌های ناحیه‌ای در دوره‌های مختلف، می‌تواند کاوشی علمی و اساسی قلمداد شود.

آنچه در صفحات پیشین به عنوان نمونه‌ای از کاوش عمودی شرح دادم و مثال آن استقرار قلعه‌ی خان در استان خراسان شمالی بود، می‌تواند مثالی برای کاوش علمی قلمداد شود. دولت‌ها در طراحی و پیشنهاد و همچنین انجام کاوش‌های علمی بویژه در کشورهای نفتخیز که همه‌ی اعتبارات و بودجه در اختیار دولت است، نقش بسزایی دارند. در پایان این فصل، سؤال‌ها و مسائل پژوهش‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی را به اجمال مطرح می‌کنیم. نخستین مسئله، زمان‌سنجی یا گاه‌نگاری

یافته‌های باستان‌شناختی است. این زمان‌سنجی (به معنای نسبت دادن اثر یا محل به زمان تاریخی خاص) ممکن است به شیوه‌ی سبک‌شناسی (به معنای مقایسه از طریق سبک‌ها که از نظر باستان‌شناس معنای تاریخی دارند) صورت پذیرد یا از چهارچوب کلی مطالعه و بررسی جنس مواد فرهنگی و دست‌ساخته‌ها پیروی کند؛ یا این که ممکن است به روش‌های میدانی متکی باشد؛ یعنی ارائه‌ی گاه‌نگاری از طریق لایه‌نگاری و ترتیب نهشته‌ها. همچنین، ممکن است از طریق روش‌های علمی سالیابی مانند کربن 14، پتاسیم- آرگون و... بهره بگیرد. در نهایت، شایسته‌ی یادآوری است که باستان‌شناس می‌تواند همزمان از ترکیب چند روش از روش‌هایی که نام‌شان ذکر شد، برای گاه‌نگاری بهره ببرد.

دومین مسئله‌ی باستان‌شناس، دانستن کاربری آنچه در بافتار مادی با آن مواجه می‌شود، است. در مورد این مسئله هم او راه‌های چندگانه‌ای پیش رو دارد. نسبت بین داده‌های شناخته‌شده در بافتار اصلی (یعنی محلی که ابزار استفاده شده و سپس رها شده‌اند و در زمان‌هایی پس از رها شدن جابه‌جا نشده باشند) در ارتباط با هم، یکی از شواهد و قراین موجود، دلیلی برای ارائه‌ی نظری درباره‌ی کاربری است. به عنوان مثال، اگر تکه‌ای استخوان در کنار تیغه‌ای فلزی باشد، از روی همجواری آنها می‌توان گفت که استخوان به عنوان دسته، و تیغه بخش برنده چاقوست. اما اگر همین دو قطعه جدا از هم افتاده باشند، با این اطمینان نمی‌توان کاربردشان را معلوم کرد. مقایسه و تمثیل¹ از دیگر رویکردهایی است که باستان‌شناسان برای تشخیص کاربری یافته‌ها استفاده می‌کنند. مقایسه عمدتاً در مورد بافتارهای همانند استفاده می‌شود؛ مانند مقایسه‌ی بافتار مرده با بافتار مرده‌ی همزمان یا هم‌افق. تمثیل یعنی مینا قرار دادن وجهی

1. analogy

خاص بین دو یا چند پدیده و بر مبنای آن نظر دادن؛ برای مثال، روشن کردن کاربری از همان منظر خاص. تمثیل رویکردی است که بیشتر بین بافتارهای ناهمسان و ناهمزمان یا فرازمانی به کار گرفته می‌شود. قوم- باستان‌شناسی، رویکردهای مبتنی بر تئوری‌های حد وسط و باستان‌شناسی مبتنی بر انسان‌شناسی، بیشتر از این رویکرد بهره می‌گیرند. تخیل سازنده که عمدتاً مبنایی تمثیلی دارد، از دیگر رویکردها در بازسازی کاربری است. انجام آزمایش‌های علمی نیز از روش‌هایی است که برای بازسازی و حدس کاربری، مورد استفاده قرار می‌گیرد. رویکردهای تجربی و باستان‌شناسی تجربی نیز از روش‌های معمول است. این روش‌های امکان‌سنجی عملی بودن کاربری‌هاست. یادآوری می‌کنم که حدس زدن و بازسازی کاربری نیز ممکن است با استفاده از یک یا چند رویکرد انجام شود.

سومین مسئله‌ی باستان‌شناس پیش از تاریخ، فرایند شکل‌گیری یا سرگذشت داده‌هاست. سؤال اصلی این است: آنچه در زمان معاصر در میان داده‌های باستانی درون ترانشه به دست باستان‌شناس رسیده است، چه از سر گذارنده و این سرگذشت چه تأثیرهایی بر کم و کیف آن داشته است؟ این سؤال مدخل‌ها و مسائل گوناگونی را پیش روی باستان‌شناس می‌گشاید. فرایندها بر اساس تأثیرهایی که بر مواد و بافتارها می‌گذارند، به دو گروه فرایندهای طبیعی و فرهنگی، طبقه‌بندی می‌شوند. فرایندهای شکل‌گیری یا سرگذشت داده‌ها شامل طول مدت زمان می‌شود؛ یعنی پس از این که آثار طی فرایندی شکل گرفتند، در طول زمان باز هم تغییرات جزئی در آنها رخ می‌دهد. در نتیجه، آثار در طول مدت زمان همچنان دستخوش تغییر هستند. در عین پیچیدگی لازم است، اولویت تأثیر فرایندها بسته به گروه آن (طبیعی، فرهنگی یا هر دو) نیز مد نظر قرار گیرد.

چهارمین مسئله‌ی باستان‌شناس، نوع بافتار و کم و کیف شکل‌گیری آن است. بافتارها نیز عموماً به انواع اصلی و درجه دوم تقسیم می‌شوند. بافتار اصلی، بافتاری است که نسبت بین اجزای آن تا زمانی که باستان‌شناس معاصر به آن دست یافته است، تغییر اساسی پیدا نکرده باشد. و بافتار درجه‌ی دوم، یعنی داده‌ها و نسبت‌های‌شان پس از آن که شکل گرفته و در بافتار مرده¹ قرار گرفته‌اند، تغییرات اساسی پیدا کرده‌اند. قابل تصور است که آثار، چندین و چند بار دگرگون شده باشند. مسئله‌ی دیگر در همین موضوع، کم و کیف شکل‌گیری بافتارهاست. شکل‌گیری دفعتی یا تدریجی و طیف‌هایی بین این دو درباره کیفیت (شرایط شکل‌گیری) بافتارها قابل طرح است. کمیت بافتار نیز به این صورت قابل طرح است که عامل اصلی شکل‌دهنده به آن تا چه حد استثنایی یا تا چه حد عمومی و فراگیر است.

پنجمین سؤال و مسئله‌ی باستان‌شناس، مقیاس و راهبرد پژوهش است. این دو موضوع با هم مرتبطند. به همین سبب آنها را توأمان مطرح می‌کنم. مقیاس در پژوهش‌های باستان‌شناسی، دو نوع کلی زمانی و مکانی دارد. راهبرد پژوهش نیز دو گروه کلی «درزمانی»² و «همزمانی»³ می‌تواند داشته باشد. این راهبردها نسبت نزدیک با مقیاس‌های زمانی و مکانی دارند. در عین حال، موضوع پژوهش و مقیاس آن که در راستای هدف پژوهش سازماندهی می‌شوند، در سطحی بالاتر با این بحث مرتبط است.

آنچه تحت عنوان سؤال‌ها و مسائل مطرح شد، رویکرد و راهبردی کلی است. در عین حال، این مسائل آن‌قدر بنیادی است که در همه‌ی پژوهش‌های باستان‌شناسی پرداختن به آنها امری ضروری است. این موارد راه را برای طرح مسائل و سؤال‌های

1. Death Context

1. Diachronic.

2. Synchronic.

جزئی‌تر باز و در نهایت برای طرح آنها زمینه-سازی می‌کنند. باید توجه داشت که پرداختن به مسائل در ترتیبی خاص صورت گیرد؛ ترتیبی که بر اساس اولویت‌های پژوهشی مرتب شده باشد.

فصل پنجم

تکه‌های چهل‌گانه

(عمران گاراژیان، مریم دژم‌خوی، لیلیا پاپلی‌یزدی، مریم

نعیمی و آرمان مسعودی)

به پایان نزدیک شدیم. باید بگوییم که برداشتی از باستان‌شناسی بین ما و شما در جامعه‌ی ایران فراگیر شده است که باستان‌شناسی تحولات و تغییرات فرهنگ انسان را در چهارچوب دوره‌های زمانی بررسی می‌کند. در این رویکرد یافته‌ها و داده‌ها بیشتر مد نظر قرار می‌گیرند. در تکمیل این دیدگاه - که در آن عموماً «روش» غایب است - ما چهل‌تکه‌ای از باستان‌شناسی را معرفی می‌کنیم که بیشترشان رویکردهای باستان‌شناسانه هستند. باستان‌شناسی در دنیای معاصر، نظام و دانشی پویا است. آنچه در همه‌ی شاخه‌های باستان‌شناسی مشترک است، محوریت مواد فرهنگی است. مواد فرهنگی به طور عام یعنی پی-جویی رفتارها، کردارها، و حتی پندارهای انسان و نمود آن در دنیای مادی. ما باستان‌شناسان بر این باوریم که می‌توان انسان‌ها را از طریق آنچه می‌سازند، آنچه به کار می‌برند، و آنچه دور می‌ریزند، مطالعه کرد و اطلاعاتی به دست آورد که مکمل آگاهی‌هایمان از دیگر روش‌ها و منابع دیگر مانند متون است. مطالعه‌ی مواد فرهنگی، راهی برای برقرارکردن ارتباط و پژوهش درباره‌ی انسان‌هاست؛ راهی مکمل درکنارکسب

اطلاعات از طریق خواندن متون. کسب اطلاعات درباره ی انسان‌ها از طریق دنیای مادی از طرق مختلفی صورت می‌پذیرد که گهگاه با هم تفاوت‌های بسیاری دارند. هر تکه از چهل تکه‌ای که در زیر آورده ایم، رهیافت‌هایی است که باستان‌شناسان در این راستا به کار برده‌اند.

1. باستان‌شناسی انتشارگرایانه (Diffusionist Archaeology): باستان‌شناسان انتشارگرا بر این باورند که بسیاری از فرهنگ‌ها چندان پویا نیستند یا پویایی محدودی دارند. از این رو، بسیاری از راهکارها و فناوری‌های نوین را از جوامع دیگر وام می‌گیرند. در این نوع باستان‌شناسی، سفال‌ها، فلز، رفتارهای فرهنگی، و شیوه‌های معیشت با فرض اقتباس از فرهنگ‌های دیگر، بررسی می‌شوند. این باستان‌شناسان عموماً درصدد یافتن منشأهای اصلی هر کدام از پدیده‌های فرهنگی تأثیرگذار در فرهنگ مورد مطالعه‌ی خود هستند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Duke, G. 1978. *Diffusion and migration: their roles in cultural development*. University of Calgary.

Johnson, M. 1999. *Theoretical archaeology, an introduction*. Blackwell publishing.

2. باستان‌شناسی فاشیستی (Fascistic Archaeology): باستان‌شناسی فاشیستی در واقع سوء استفاده از دانش باستان‌شناسی در راستای مجادلات مبتنی بر برتری نژادی یا قومی و سرزمینی است. بهترین مثال باستان‌شناسی فاشیستی، باستان‌شناسی آلمان در دوران سلطه‌ی نازی هاست. حزب نازی به رهبری هیتلر مطالعات باستان‌شناسی را به بررسی پیشینه‌ی قوم آریایی به عنوان اجداد آلمانی‌ها و قوم برتر سوق داد که نتیجه‌ی آن فجایع خونین جنگ جهانی دوم و کشتار میلیون‌ها انسان بی‌گناه بود که از نظر حزب نازی از قوم برتر آریایی نبودند و «نژاد پست» به شمار می‌رفتند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Forte, V. 2008. *Archaeology and Nationalism: The Trojan Legend in Etruria*. Proquest.

Galaty, M. and C. Watkinson (eds.) 2006. *Archaeology Under Dictatorship*. Springer.

3. باستان‌شناسی ناسیونالیستی (Nationalist Archaeology): بسیاری از افرادی که در ایران، چین، مصر و... زندگی می‌کنند، تصویری ناسیونالیستی از باستان‌شناسی دارند. باور آنان این است که باستان‌شناسی راهکاری برای بازنمایی گذشتگان آنها و برساختن هویت ملی‌شان است. در ایران نیز نگاه حکومت پهلوی به باستان‌شناسی سبب شد که ساخت هویت ملی به عنوان یگانه کارکرد باستان‌شناسی، مطرح شود. این نکته به صورت کلی سبب شد داده‌های دوره‌ی تاریخی و به‌ویژه دوره‌ی هخامنشی بی‌طرفانه بررسی و بازسازی نشود. باستان‌شناسی ناسیونالیستی عموماً به باستان‌شناسی فاشیستی می‌انجامد. این طرز تفکر عموماً اصل را به یک نژاد خاص می‌دهد و انسانیت سایر انسان‌ها و فرایندهای تاریخی را نادیده می‌گیرد. برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Díaz-Andreu García M. and T. C. Champion (eds.) 1996. *Nationalism and archaeology in Europe*. West view Press.

Kohl, P. and C. Fawcett. 1996. *Nationalism, Politics and the Practice of Archaeology*. Cambridge University Press.

Meskel, L.(ed.) 1998. *Archaeology Under Fire: Nationalism, Politics and Heritage in the Eastern Meditteran and Middle east*.Routledge.

4. باستان‌شناسی شوروی (Soviet Archaeology): باستان‌شناسی شوروی مبنایی مارکسیستی داشت. با وجود آن که به طور کلی باستان‌شناسی وام‌دار ماتریالیسم تاریخی و تا حد زیادی نگاه مارکسیستی است، بخشنامه‌های دیکتاتورمنشانه

حکومت استالین، باستان‌شناسی شوروی را به قهقرا برد. باستان‌شناسان شوروی موظف بودند بر اساس یک چهارچوب مشخص و از پیش تعیین‌شده، به گاه‌نگاری و توصیف داده‌ها بپردازند. باستان‌شناسی شوروی سابق، از منظر حجم پژوهش‌های انجام‌گرفته قابل توجه است اما متأسفانه بسیاری از تفسیرها و توضیح‌های ارائه‌شده قابل اتکا نیست، چون به باستان‌شناسان و فعالیت‌های‌شان حکم می‌شده است که به چه نتایجی برسند؛ یعنی به‌طور دستوری با باستان‌شناسان و فعالیت‌های‌شان برخورد می‌شده است.

برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به:

Soviet Anthropology and Archeology. 1997. International Arts and Sciences Press. the University of California.

Trigger, B. 1990. *A History of Archaeological Thought*. Cambridge University Press.

5. مطالعات تاریخ هنر (Art History): بیشتر در نیمه ی اول قرن بیستم رایج بود و شکل غالب پژوهش‌های باستان‌شناسی این دوره را تشکیل می‌داد. در این رویکرد با مواد فرهنگی و کلاً بقایای مادی برجای‌مانده از جوامع گذشته به منزله‌ی آثار هنری که واجد ارزش زیبایی‌شناختی هستند، برخورد می‌شود. از این رو، این اشیا عموماً بر اساس سبک و تکنیک ساخت، مطالعه و طبقه‌بندی و مقایسه می‌شوند.

6. سکه‌شناسی (Numismatics): مطالعه‌ی سکه‌ها از آن نظر که حاوی خط و نوشته هستند، اطلاعات مهمی مانند سال ضرب، محل ضرب، نام پادشاه و ... را در اختیار می‌گذارد. همچنین، انجام آزمایش درباره ی جنس سکه‌ها و عیار آنها (درباره‌ی سکه‌هایی که از فلزات گرانبها ضرب شده‌اند) بر دانش باستان‌شناسان از زندگی مردم می‌افزاید و زمینه را برای تکمیل اطلاعات اقتصادی و مالی فراهم می‌کند. در نتیجه، سکه-

شناسی و باستان شناسی اطلاعات یکدیگر را تکمیل می کنند.

برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به:

Casey, P. and R. Reece 1998. *Coins and the archaeologist*. Seaby

Casey, P. 1986 . *Understanding ancient coins: an introduction for archaeologists and historians*. Batsford.

7. عتیقه جویی (Antiquarianism) : باید اعتراف کنیم باستان شناسان اولیه خیلی هم باستان شناس نبودند! بیشتر باستان شناسان اولیه تحصیلات آکادمیک نداشتند و اغلب در جستجوی کشف کاخ های افسانه ای به ویژه در مشرق زمین و اشیای گرانبهایی بودند که در کتاب های مقدس تورات و انجیل از آنها یاد شده بود. به هر حال، این یک آغاز بود و عتیقه جویی در بیشتر بخش های دنیا مقدمه ی باستان شناسی بوده است.

برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به:

Miller, P.(ed.) *Momigliano and Antiquarianism: Foundations of the Modern Cultural Sciences*. University of Toronto Press. Copyright. 2007.

8. باستان شناسی نظری (Theoretical Archaeology) : برخی معتقداند باستان شناسی نظری یعنی باستان شناسی در پشت «میز» و باستان شناسان نظری افرادی هستند که تمام عمر در دفتر کارشان می نشینند و نظریه پردازی می کنند. واقعیت این است که باستان شناسی نظری بر این باور است که قبل از شروع هر فعالیت میدانی باستان شناسی، باید چهارچوب مطالعاتی پژوهش مشخص باشد و از نظریه ها برای تحلیل داده ها کمک گرفت. به زبان ساده، مثل فرمول در علوم پایه یا فنی. باستان شناسی نظری با چنین باورهایی به وجود آمد و برای خود جایگاهی دست و پا کرد.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Chippindale, C., R. Alexander Bentley and D.G. Maschne 2009 . *Handbook of Archaeological Theories*. Rowman & Littlefield.

Renfrew C, P.G. Bahn 2008. *Archaeology: theories, methods and practice*. Thames and Hudson.

دارك، ك. 1380 باستان شناسی نظری، ترجمه ی کامیار عبدی، نشر دانشگاهی

9. مطالعات مواد فرهنگی (Material Culture Studies) :
 باستان‌شناسانی این‌چنینی، مواد فرهنگی یا همان یافته‌های باستان‌شناختی را فارغ از بافت یافت شدن‌شان مطالعه می‌کنند و در مطالعات‌شان، بر یافته یا همان ماده‌ی فرهنگی و اطلاعاتی تمرکز دارند که بی‌واسطه از خود شیء به دست می‌آید. گروه دیگری از باستان‌شناسان نیز وجود دارند که به رویکردهای این شاخه نزدیک هستند. با توجه به این که بخش عمده ای از پژوهش‌ها پس از کاوش‌های باستان‌شناختی در موزه‌ها انجام می‌گیرد، این گروه از باستان‌شناسان، در موزه‌ها یافته‌ها را طبقه‌بندی و اشیای موزه‌ای و قابل نمایش را جدا می‌کنند. همچنین، یافته‌های نیازمند آزمایش را آزمایش می‌کنند.
 باستان‌شناسان موزه‌ای بیشتر به مطالعه و توصیف اشیایی که از کاوش‌ها، بررسی‌ها یا حتی فعالیت‌های قاچاق سر از موزه‌ها درآورده‌اند، علاقه‌مندند.

10. باستان‌شناسی میدانی (Field Archaeology) :
 باستان‌شناسی میدانی به کلیه فعالیت‌های باستان‌شناختی اطلاق می‌شود که در زمین تحقیق باستان‌شناسی یعنی محوطه‌های باستان‌شناختی، انجام می‌شود. بررسی و کاوش، مهم‌ترین فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی به شمار می‌روند که بسته به پرسش‌های باستان‌شناسان، با روش‌های متنوعی انجام می‌گیرند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Drewet, P. 2012, *Field Archaeology: An Introduction*. Routledge.

11. باستان‌شناسی تطوری (Evolutionary Archaeology) : این نوع باستان‌شناسی از چهارچوب‌ها و قالب‌بندی‌های نظریه‌ی تطور (منشأ انواع) برای مطالعه، تجزیه و تحلیل، و بررسی فرهنگ انسان بهره می‌برد. باستان‌شناسی تطوری، نخستین رویکرد نظری به کار گرفته‌شده در باستان‌شناسی است که در دوران معاصر نیز با پویایی نظری خود به شکل نظریه‌ی تطور - و البته باستان‌شناسی تطوری - به پژوهش و آموزش ادامه می‌دهد.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Teltser, P. A.. 1995. *Evolutionary archaeology: methodological issues*. University of Arizona Press.

12. باستان‌شناسی انسان‌شناسانه (Anthropological Archaeology) : دیدگاه‌های مختلفی در دانش باستان‌شناسی وجود دارد؛ یکی از این رویکردها باستان‌شناسی انسان‌شناسانه است. باستان‌شناسی در دهه‌ی 1960 که آمریکای شمالی دچار بحران‌های اقتصادی شد، عملاً کاربردی نبود. گروه‌های باستان‌شناسی در آستانه‌ی از هم پاشیدن بود. باستان‌شناسان به فکر افتادند که باستان‌شناسی را کاربردی کنند و تنها به طبقه‌بندی مواد و توصیف صرف یافته‌های حاصل از کاوش نپردازند و بدین ترتیب یک گام فراتر رفته، توضیح و تحلیل و نیز تغییرات فرهنگی در سطوح مختلف (مانند تغییرات در زمان و حتی هم‌زمان میان جوامع مختلف) را به پژوهش‌های خود افزودند و در نهایت مدل‌ها و الگوهایی را که گاه در جامعه‌ی روز نیز کاربردی بود، ارائه کردند. به عبارت دیگر، باستان‌شناسی انسان‌شناسانه به جای محوریت دادن به توصیف و طبقه‌بندی یافته‌های باستان‌شناختی، محوریت را برای داده‌های انسانی قایل شد و با ارائه‌ی مدل‌ها و الگوهای کاربردی، باستان‌شناسی را در طول دهه‌ی 1970 - که در امریکای شمالی بحران اقتصادی بود - نجات داد.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Gibbon, G.E. 1984. *Anthropological Archaeology*. Columbia University Press.

13. باستان‌شناسی ادراکی (Cognitive Archaeology):
تفکر، احساس و اراده‌ی آدمی مطمئناً بر داده‌ی مادی که حاصل نگرش اوست، تأثیر می‌گذارد. در میانه‌ی قرن بیستم، تعدادی از باستان‌شناسان مدرن تصمیم گرفتند قسمت‌های ذهنی داده‌های مادی را بازسازی کنند و ادراک و تفکر آدمیان گذشته را بازیابند. به این باستان‌شناسان، باستان‌شناس ادراکی گفته می‌شود.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Abramiuk, M.A. 2012. *The Foundations of Cognitive Archaeology*. MIT Press.

14. باستان‌شناسی کتاب مقدس (Biblical Archaeology):
باستان‌شناسان کلاسیک در قرون هجده و نوزده در پی شناسایی نام‌ها و نام-جاهایی بودند که در تورات و انجیل آمده بود. می‌خواستند ببینند که آیا می‌توانند نشانه‌های طوفان نوح یا ماجرای حضرت موسی در کوه طور را بیابند. این رویکرد به شاخه‌ای از باستان‌شناسی انجامید که به باستان‌شناسی کتاب مقدس، شهرت دارد.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Hoerth, A.J. 2006. *Bible archaeology: an exploration of the history and culture of early civilizations*. Baker Books.

MacRae, A.A. 2007. *Biblical Archaeology*. Sovereign Grace Publishers.

15. باستان‌شناسی زیر آب (Underwater Archaeology):
در طول تاریخ، کشتی‌های بسیاری غرق شده‌اند و شهرهای بسیاری زیر آب رفته‌اند. باستان‌شناسان زیرآب داده‌های مادی موجود در زیر آب را بررسی می‌کنند و با روش‌های خاص در همان محل به کاوش می‌پردازند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Catsambis A, B. Ford, D.L. Hamilton 2011. *The Oxford Handbook of Maritime Archaeology*. Oxford University Press.

16. جغرافیا - باستان‌شناسی (Geoarchaeology) :
جغرافیا بیشتر به موضوعات و مسائل مربوط به مکان می‌پردازد. مسائل مربوط به تغییرات سطحی-ترین لایه‌ی زمین را بررسی می‌کند و به فرهنگ انسان‌ها در زمان‌های نزدیک به دوران معاصر می‌پردازد؛ مانند مسائل کوچ‌نشینی، زندگی روستایی، زندگی شهری، توسعه و... .
باستان‌شناسی مدرن مدعی کسب اطلاعات درباره‌ی فرهنگ انسان در برهه‌ای طولانی است. آنگاه که این دو (جغرافیا و باستان‌شناسی) با هم ترکیب می‌شوند، جغرافیا-باستان‌شناسی شکل می‌گیرد. در این میان‌رشته، روش‌های بررسی مکان و تجزیه و تحلیل‌های آن، روش‌هایی جغرافیایی است و روش‌هایی که کسب اطلاعات از دنیای مادی دوران‌های طولانی گذشته را بررسی می‌کند، باستان‌شناسی است. با روش‌های این میان‌رشته می‌توان به پژوهش‌هایی مانند تحلیل‌های فضایی، الگوی استقرار و اسکان و پراکندگی استقرارها در طول هزاران سال گذشته پرداخت و ردشان را در آن دوران‌ها پیگیری کرد.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Brown, A.G., L.S. Basell and K.W. Butzer 2011. *Geoarchaeology, Climate Change, Sustainability*. Geological Society of America.

17. جانور - باستان‌شناسی (Zooarchaeology) :
از جمله موادی که باستان‌شناسان در پژوهش‌های‌شان به دست می‌آورند، بقایای جانوران است. در بخش‌های پیش دیدیم که باستان‌شناس می‌خواهد رژیم غذایی و زندگی روزمره‌ی انسان‌ها را بازسازی کند. مشخصاً از دوره‌ی هوموهابلیس، در رژیم غذایی آدم‌ها گوشت وجود دارد. آدمی همواره شکار می‌کند و پیرامون او انواع حیوانات وحشی و اهلی وجود دارد. به نظر شما یک باستان‌شناس چطور می‌تواند نوع جانور شکارشده و اهلی یا

وحشی بودن‌اش را از روی قطعات استخوان تشخیص دهد؟ در این مورد، یکی از شاخه‌های باستان‌شناسی به نام جانور- باستان‌شناسی، راهگشا ست. جانور- باستان‌شناسی به معنای مطالعه‌ی بقایای استخوان‌های جانوری است که از کاوش‌های باستان‌شناختی به دست می‌آید. جانور- باستان‌شناسان با مطالعه‌ی این استخوان‌ها، اطلاعات ارزشمند و مهمی را درباره‌ی شیوه‌های زندگی، اقتصاد و رژیم غذایی مردمان گذشته و حتی نوع جانورانی که در زیستمحیط آنها وجود داشته‌اند، ارائه می‌دهند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Reitz, E. and E.S. Wing 2008. *Zooarchaeology*. Cambridge University Press.

18. گیاه- باستان‌شناسی (Archaeobotany): امروز به سفره‌ی ناهارتان دقت کنید. سبزی خوردن، نان و حبوبات همه گیاه‌اند. به نظر شما مردم گذشته چه میزان از غذای‌شان گیاه بوده است؟ آیا ممکن است بقایای این گیاهان در محوطه‌های باستانی پیدا شود؟ البته که ممکن است. به‌ویژه به صورت سوخته و زغال یا دانه‌هایی که فرصت رشد نیافته‌اند. باستان‌شناسی که کارش بازسازی این قسمت از زندگی است، گیاه- باستان‌شناس نام دارد که تقریباً مانند جانور- باستان‌شناس عمل می‌کند، با این تفاوت که روی بقایای گیاهی کار می‌کند. گیاه- باستان‌شناس با مطالعه و طبقه-بندی منابع گیاهی، شیوه‌ی تغذیه‌ی مردم در گذشته را مشخص می‌کند. این متخصصان می‌توانند اطلاعاتی درباره‌ی بازسازی‌های محیطی، پوشش گیاهی و چشم‌انداز استقرارها به دست آورند.

19. مطالعات ژنتیک (Genetic Studies): همه‌ی شما

در فیلم‌های مستند تلویزیونی یا کتاب‌های باستان‌شناسی و تاریخی، عکس اسکلتهای مربوط به انسان‌های گذشته را دیده‌اید. هیچ‌وقت فکر کرده‌اید که این آدم‌ها چه نسبتی با هم داشته‌اند؟

چه جنسیتی داشته‌اند؟ بیمار بوده‌اند یا سالم؟ اگر زن بوده‌اند، چند بار زایمان کرده‌اند و اصلاً چه نسبتی با ما دارند؟ و... . این پرسش‌ها را باستان‌شناسانی جواب می‌دهند که در ژنتیک تخصص دارند و با بازسازی DNA افراد، به پاسخ سؤال‌ها می‌رسند.

20. مطالعات تاریخ‌گذاری در باستان‌شناسی (Chronology in archaeology): هیچ‌وقت دوست داشته‌اید بدانید یک محوطه‌ی باستانی چقدر قدمت دارد یا اسکلت انسانی که تصویرش را در یک کتاب می‌بینید، در چه زمانی مرده است؟ تاریخ‌گذاری به کمک روش‌هایی که از دیگر علوم مانند شیمی گرفته شده است، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. چون بدن تمام جانداران از مواد آلی ساخته شده است که امکان تعیین سن آنها را فراهم می‌کند.

21. زمین‌باستان‌شناسی (Geoarchaeology): جنس لایه‌های زمین، سرگذشت زمین، قدمت آن، و مواد مفید و کاربردی موجود در آن مانند معادن و... و نیز چیرستی بقایای فسیل‌ها و موجوداتی که در گذشته زندگی می‌کرده‌اند و همچنین چینه‌شناسی، از مسائل زمین‌شناسی است. از آنجا که انسان‌ها روی زمین زندگی کرده و می‌کنند و با زمین و مسائل آن در تعامل بوده و هستند، بقایای مادّی‌شان را می‌توان درباره‌ی مسائل زمین‌شناسی، چینه‌شناسی و تغییرات آن در طول زمان‌های گذشته بررسی کرد. میان‌رشته‌ی زمین‌باستان‌شناسی، این مهم را انجام می‌دهد. زمین‌شناسی و باستان‌شناسی نقاط مشترکی دارند. مانند استفاده از مواد و نهشته‌ها برای کسب اطلاعات و برخی روش‌های زمین‌شناسی مانند لایه‌نگاری که با تغییرات در باستان‌شناسی به کار گرفته می‌شوند. فرهنگ انسان و خود انسان نیز به عنوان موجودی پویا، در طول زمان با زمین در تعامل بوده است. لایه‌های فرهنگی نیز مانند لایه‌های زمین از جاذبه و عوامل فرسایش متأثر می‌شوند. در نتیجه، اشتراک‌های

قابل توجهی میان آنها وجود دارد. زمین-باستان‌شناسی براساس این وجه اشتراکها، بین زمین‌شناسی و باستان‌شناسی پل می‌زند.

22. باستان‌شناسی زیست‌محیطی (Environmental Archaeology): کره ی زمین با دیدی عمومی و کلی، از نظر محیطی سرگذشتی دارد. سرگذشتی که با اتفاق های مختلف در طول زمان‌های گذشته همراه بوده است. باستان‌شناسی محیطی از دیدی کلی کنش‌ها و برهم‌کنش‌های انسان‌ها و فرهنگشان را با محیط بررسی و مطالعه می‌کند. در برخی دیدگاه‌ها انسان تابعی از محیط ارزیابی و معرفی می‌شد، اما طی دهه‌های گذشته این دیدگاه‌ها تعدیل و در باستان‌شناسی محیطی به انسان‌ها و عاملیت و اختیار و توانایی‌هایشان نیز سهمی داده شد. محیط طبیعی به طور فراگیر همه‌ی مسائل فرهنگی و زیستی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و باستان‌شناسی محیطی از منظری کلی به این موضوع و مسائل مربوط به سرگذشت بقایای مادی در محیط طبیعی می‌پردازد.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Wilkinson, K. and C.Stevens 2003. *Environmental archaeology: approaches, techniques and applications*. Tempus

23. باستان‌شناسی زیست‌بومی (Ecological Archaeology): چنانچه مسائل محیطی در مقیاسی کوچکتر و جزئی‌تر بررسی شوند، در آن مسائل زیست‌بوم و موضوعات مربوط به آن مد نظر قرار می‌گیرد که به آن باستان‌شناسی زیست‌بومی گفته می‌شود. زیست‌بوم‌ها حتی اگر در یک منطقه واقع شده باشند، تفاوت‌های انکارناپذیری با هم دارند. برای مطالعه‌ی برهم‌کنش انسان‌ها و فرهنگشان در مقیاس زیست‌بوم، رویکردها و روش‌های باستان‌شناسی زیست‌بومی استفاده می‌شود.

24. باستان‌شناسی دیجیتال (Digital Archaeology) : در دنیای معاصر از قابلیت‌های فناوری‌های دیجیتال همچون تهیه‌ی عکس‌ها و فیلم‌ها و بازسازی‌های زیست‌بومی و زیست‌محیطی در باستان‌شناسی استفاده می‌شود. باستان‌شناسان در شناخت گذشته‌های دور، به نشانه‌های تغییر شکل - یافته و عموماً فرسایش‌یافته و دگرگون‌شده‌ی بقایای انسان‌ها و فرهنگشان دست می‌یابند. فناوری‌های دیجیتال برای انواع بازسازی‌ها به کار گرفته می‌شوند و کاربرد آن در باستان‌شناسی، باستان‌شناسی دیجیتال خوانده می‌شود.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Evans, T. 2006. *Digital archaeology: bridging method and theory* . Routledge

25. باستان‌شناسی سایبرنتیک (Cybernetic Archaeology) : استفاده از تجزیه و تحلیل‌ها و کاربرد رایانه‌ها و شبکه‌ی اینترنت و فناوری‌های مربوط به آن در باستان‌شناسی، با هدف فراهم کردن بازسازی‌های مجازی صورت می‌گیرد. سایبرنتیک با استفاده از فناوری سایبری، امکان مدل‌سازی فضاهای مجازی را فراهم می‌کند. بازسازی‌های دنیای مجازی که بازدیدکننده بدون حضور در محل و فقط از طریق شبکه به بازدید بخش‌های مختلف اثر باستانی می‌پردازد، مثال خوبی برای معرفی برخی محصولات و از نتایج باستان‌شناسی سایبری است.

26. باستان‌شناسی تجربی (Experimental Archaeology) : فرض کنید یک خانه ی قدیمی خشتی وجود دارد که مدت‌هاست رها شده و ساخت‌وساز به آن شیوه نیز دیگر مرسوم نیست و جای آن را ساخت‌وسازهای مدرن گرفته‌است. اگر بخواهید روش ساخت‌وساز بنایی از این دست را یاد بگیرید، باید چنین خانه‌ای را به دقت بررسی کنید و سپس دست به آزمون و خطا بزنید. باستان‌شناسی تجربی بر

چنین اصولی استوار است. به عنوان مثال، باستان‌شناسان تجربی با بررسی بقایای خانه‌های عصر آهن، سعی می‌کنند نمونه‌ی آن را در زمان آبادانی و استفاده بازسازی کنند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Coles, J.M. 2010. *Experimental Archaeology*. Blackburn Press.

27. باستان‌شناسی رفتاری (Behavioral Archaeology): آیا می‌شود برای یافته‌های مادی رفتار قایل شد یا به گونه‌ای رفتار آدمی و طبیعت را در آن نهفته دید؟ باستان‌شناسی رفتاری به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهد و تمام حوادثی را که برای یک یافته در طول زمان رخ داده، به شکل رفتار فرهنگی و طبیعی مشاهده می‌کند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Schiffer, M. 1995. *Behavioral archaeology: first principles*. University of Utah Press.

28. قوم- باستان‌شناسی (Ethnoarchaeology): آیا فکر می‌کنید باستان‌شناسان فقط به مطالعه‌ی جوامع گذشته می‌پردازند و انسان امروزی برای-شان موضوعیت ندارد؟ اگر چنین فکر می‌کنید باید در تصور خود تجدید نظر کنید. قوم- باستان-شناسان، افرادی هستند که زندگی انسان امروز را بررسی می‌کنند. این که چگونه خانه می‌سازند؟ چگونه سفالگری می‌کنند؟ با زباله‌های خود چه می‌کنند؟ قوم- باستان‌شناسان از رفتار مردم و نحوه‌ی استفاده آنها از مواد و وسایل، به نتایجی درباره‌ی شیوه‌های زندگی مردم در جوامع گذشته می‌رسند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

David, N. and C. Kramer 2001. *Ethnoarchaeology in Action*. Cambridge University press

29. باستان‌شناسی اجتماعی (Social Archaeology): انسان‌ها همگی در جامعه به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، هویت می‌یابند و اثر اجتماعی خود را

به ارث می‌گذارند. باستان‌شناسانی که به مطالعه-ی انسان در زمینه‌ی اجتماعی او علاقه دارند، باستان‌شناسان اجتماعی نامیده می‌شوند. این شاخه از باستان‌شناسی، ابعاد مختلف زندگی انسان را به عنوان موجودی اجتماعی و فرهنگمند بررسی می‌کند. موضوعاتی مانند سن، جنسیت، مذهب، قومیت، از موضوعات مورد علاقه‌ی باستان‌شناسان اجتماعی است.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Meskel, L. and R.W. Preucel (eds.) 2008. *Companion to Social Archaeology*. John Wiley and sons.

30. باستان‌شناسی جنسیت (Gender Archaeology):

گذشته، حال و آینده را هم زن‌ها ساخته‌اند و می‌سازند و هم مردان و بچه‌ها. اما باستان‌شناسان سنتی و حتی مدرن در بازسازی گذشته نقش انسان را به طور کلی و نقش زنان و کودکان را به‌ویژه نادیده می‌گرفتند. همین امر موجب شد باستان‌شناسان زن در دهه‌ی 1960 آرام‌آرام به این فکر افتادند که گذشته را از نگاه خود نیز ببینند و به این ترتیب باستان‌شناسی جنسیت شکل گرفت. باستان‌شناسی جنسیت، ساختار جنسیت جوامع و موضوعاتی مانند شکل‌گیری هویت جنسی، نقش‌ها و انتظارات هر جنس و همچنین تقسیم کار در جوامع و فرهنگ‌های مختلف را بررسی می‌کند. برای مثال، باستان‌شناسان جنسیت بر این باورند که در جوامع اولیه، مردان عمدتاً شکار می‌کردند و زنان به گردآوری دانه‌ها و محصولات گیاهی می‌پرداختند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Gilchrist, R. 2012. *Gender and Archaeology: Contesting the Past*. Routledge.

31. باستان‌شناسی چشم‌انداز (Landscape Archaeology):

رویکردهایی مانند باستان‌شناسی محیطی و باستان‌شناسی زیست‌بومی و زمین-باستان‌شناسی و جغرافیا-باستان‌شناسی، در کنار تجزیه و تحلیل

عکس‌های هوایی و ماهواره‌ای و همچنین استفاده از سیستم اطلاعات جغرافیایی جی. آی. اس⁴⁷ و مکان‌یابی جهانی در باستان‌شناسی مدرن فراگیر شد. نقد و ارزیابی باستان‌شناسی مدرن نشان داد که این میان‌رشته‌ها در کنار باستان‌شناسی اجتماعی و انسان‌شناسانه و دیدگاه‌های انسانی و فرهنگی باستان‌شناسی امریکای شمالی، نیازمند رویکردی کلی و جدید است. رویکرد جدید انسان-محور و فرهنگ‌محور و نسبی‌اندیش در موضوعات و مسائل انسانی، رویکردهای هنرشناسانه در مسائل هنری را در بر می‌گرفت. به عبارت دیگر، با محوریت رویکردهای ترکیبی در گروه‌های کلی محیطی - زیست‌بومی، انسانی - اجتماعی و هنری - فرهنگی رویکردی کلی و نسبی‌اندیشانه شکل گرفت که باستان‌شناسی چشم‌انداز نام گرفته است. گاهی چندوجهی و چندمنظری به انسان و فرهنگ‌اش همچنین به گذشته و حال همراه با پرداختن به مسائلی فراتر از استقرار که همگی تحت تأثیر باستان‌شناسی بافتاری هستند، در شکل‌گیری این رویکرد در باستان‌شناسی دخیل بوده است. عموماً باستان‌شناسی چشم‌انداز و گردآوری و ارزیابی اطلاعات در آن، متکی به روش‌ها و میان‌رشته‌های باستان‌شناسی مدرن مانند تحلیل‌های جغرافیایی و بررسی زیست‌محیط است. این در حالی است که خود این رویکرد نگرشی کلی، نسبی‌گرایانه، فرهنگی و فرامدرن به انسان و فرهنگ‌اش دارد.

Johnson, M. 2007. *Ideas of landscape*. Wiley

32. باستان‌شناسی تفسیری (Interpretive Archaeology) : فرض کنید لیوانی را روی یک میز می‌بینید. در اطراف میز کسی نیست که بپرسید لیوان متعلق به کیست یا چرا این جاست. آن را برمی‌دارید و نخست با نگاه به اندازه و رنگ آن تشخیص می‌دهید که برای خوردن چای، شیر یا آب استفاده شده است. رنگ و وزن لیوان می‌تواند به شما کمک

کند که متوجه شوید به احتمال متعلق به کودک است یا بزرگسال و از روی نشان حك شده بر ته لیوان می‌فهمید که قیمت تقریبی آن چقدر است. به این فرایند، توصیف می‌گویند. حالا در نظر بگیرید که با استفاده از این لیوان و میزی که لیوان روی آن قرار دارد، شرح دهید که لیوان متعلق به مردمانی ثروتمند یا فقیر است، یا چه انسانی از چه جنسیتی یا با چه انگیزه‌ای آن را خریده است. به این فرایند، تفسیر می‌گویند. باستان‌شناسان تفسیری بر این باورند که باستان‌شناسی می‌تواند از توصیف و طبقه‌بندی مواد فرهنگی فراتر برود و به ارائه‌ی تفسیرها و بازسازی ساختارهای زندگی مردم بپردازد. باستان‌شناسی را که به صورت تخصصی با استفاده از نظریه‌های فرامدرن، زندگی آدمی را بازسازی می‌کنند، باستان‌شناسان تفسیری نامیده می‌شوند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Hodder, Ian (ed.) 1997. *Interpreting Archaeology: Finding Meaning in the Past*. Routledge

Thomas, J. 2000. *Interpretive Archaeology: A Reader*. Continuum International Publishing Group

33. باستان‌شناسی گذشته نزدیک (The Archaeology of Recent Past): شاخه‌ای نو از باستان‌شناسی است که از دهه‌ی 1990 رواج یافت. باستان‌شناسان گذشته نزدیک، باستان‌شناسی را روشی نه مختص به گذشته بلکه قابل استفاده برای تحلیل داده‌های مادی هر زمان و مکان می‌دانند. باستان‌شناسی گذشته نزدیک رویکردی سیاسی - تفسیری نسبت به باستان‌شناسی است. این رشته از باستان‌شناسی در شکل جزئی‌تر به شاخه‌هایی مانند باستان‌شناسی حقوق بشر یا باستان‌شناسی فاجعه، تقسیم می‌شود. به طور کلی این شاخه از باستان‌شناسی به رویدادها و بقایای مادی باقی‌مانده از حدود 300 سال پیش تا امروز می‌پردازد.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

2001. Buchli, V., G. Lucas, and M. Cox, 2001. *Archaeologies of the Contemporary Past*. Routledge

34. باستان‌شناسی استعمار (The Archaeology of Colonialism): همه‌ی ما ایرانیان می‌دانیم که در دوره‌ی صفوی پرتغالی‌ها به آب‌های خلیج فارس یورش بردند و تا تسخیر جزیره‌ی هرمز و بندرعباس پیش رفتند. همه می‌دانیم که بریتانیایی‌ها در میانه‌ی قرن هفدهم میلادی هندوستان را مستعمره‌ی خود کردند و شنیده‌ایم که امپراتوری عثمانی بر اثر توطئه‌ی استعماری، به ده‌ها کشور ریز و درشت تجزیه شد. باستان‌شناسان موضوع استعمار، به مطالعه‌ی فرایندهایی علاقه‌مندند که سبب استعمار یک سرزمین شده است. آنها مواد فرهنگی هر دو فرهنگ میزبان و مهاجم را بررسی و فرایند استعمار را بازسازی می‌کنند.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Claire Lyons, C. and J.K. Papadopoulos 2002. *The Archaeology of Colonialism*. Getty Publications.

Given, M. 2004. *The Archaeology of the Colonized*. Psychology Press.

35. باستان‌شناسی برده‌داری (Slavery Archaeology): داستان سیاه و تلخ برده‌داری توسط مهاجران انگلیسی‌زبان آمریکا را کمابیش شنیده‌ایم. تصاویر واقعی و ترسناک از رفتارهای وحشیانه‌ی اربابان با انسان‌هایی که تنها گناه‌شان رنگ پوست یا قومیت‌شان بوده، در فیلم‌های مستندمو بر تن ما سیخ می‌کند. نکته‌ی قابل تأمل اما این است که برده‌داری تنها در مورد سیاهان آفریقایی رخ نمی‌داده است. اقوام زردپوست ساکن در شرق آسیا نیز گاه طعمه و گاه خود مسبب چنین راهکار غیر انسانی‌ای بوده‌اند. باستان‌شناسی حدود یک دهه است تلاش کرده زندگی برده‌ها را بازسازی کند و دردها و رنج‌های‌شان را به تصویر بکشد و به ما یادآوری کند که قایل نشدن حقوق انسانی برای انسان‌های دیگر ممکن است چه فرجام تلخی داشته باشد. به

باستان‌شناسان علاقه‌مند به این حوزه، باستان‌شناسان متخصص برده‌داری می‌گویند. برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Sharpe, J. 2003. *Ghosts of Slavery: A Literary Archaeology of Black Women's Lives*. University of Minnesota Press.

36. باستان‌شناسی سیاسی (Political Archaeology): در حال حاضر سیاست امری تأثیرگذار بر زندگی همه‌ی آدم‌هاست و البته دست کم از دوره‌ی تاریخی چین بوده است. سیاست در غذا خوردن، لباس پوشیدن، حرف زدن، و حتی برنامه‌های تلویزیونی که انتخاب می‌کنیم، تأثیر دارد. آیا می‌توان در مقام یک باستان‌شناس چین عامل مهمی را از زندگی آدم‌ها حذف کرد؟ چطور می‌توان یک انسان دوره‌ی ساسانی یا ساکن در بابل قدیم را بررسی و زندگی او را بازسازی کرد، اما به قوانین سیاسی که او را محدود می‌کرده نپرداخت؟ باستان‌شناسانی که تأثیرهای سیاست در زندگی آدمیان و جوامع را از طریق مطالعه‌ی داده‌های مادی مرتبط با سیاست بررسی می‌کنند، باستان‌شناسان سیاسی خوانده می‌شوند. برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

McGuire, R.H. 2008. *Archaeology as a political action*. California Series in Public Anthropology, University of California Press.

37. باستان‌شناسی تعارض (Conflict Archaeology): این شاخه از باستان‌شناسی به موضوع تعارض در جوامع و گروه‌های اجتماعی می‌پردازد. مسائلی مانند جنگ، تعارض‌های طبقاتی، اعتراض‌ها و هر گونه برخورد میان‌گروهی، از جمله‌ی میدانگاه‌های مطالعاتی این شاخه است.

برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به:

Schofield, J. 2008. *Aftermath: Readings in the Archaeology of Recent Conflict*. Springer

38. باستان‌شناسی حقوق بشر (Human Right Archaeology): دانش باستان‌شناسی و روش‌های آن این قابلیت را دارد که به بهتر شدن شرایط زندگی انسان کمک کند. در بسیاری از مناطق دنیا زندگی انسان‌ها قربانی مسائلی چون جنگ و خشونت و کشتار می‌شود. چه کسانی می‌توانند به روشن شدن ابعاد چنین فجایعی (مثلاً کشتار مردم بی‌گناه ایران یا عراق در طول جنگ) کمک کنند؟ سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل که مدعی حمایت از حقوق انسانی افراد هستند، به نیروهایی متخصص نیاز دارند، اما چه تخصص‌هایی؟ شاید متخصصان نظامی بیشتر به ذهن متبادر شوند، اما باستان‌شناسان می‌توانند یکی از این گروه‌های تخصصی باشند. با استفاده از روش‌های باستان‌شناسی (مانند کاوش در محوطه‌ها) در بازسازی فرایند ترک یا تخریب محوطه‌ها و علت و نحوه مرگ افراد، اطلاعات ارزشمندی را در اختیار مراجع صالح می‌توان نهاد. چنین پژوهش‌هایی در کشورهای عراق، اسپانیا، آلمان و اتریش انجام شده است.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Ferlini, R. 2007. *Forensic Archaeology and Human Rights Violations*

.Charles Thomas Publisher.

39. باستان‌شناسی زباله (Garbagology): مواد دورریز و باقی مانده‌های مواد مصرفی و غذایی، یکی از بهترین منابع اطلاعاتی درباره شیوه‌های زندگی مردم است. نخستین بار «ویلیام رائج» در دهه‌ی 1970 با پژوهش بر روی زباله‌های بیش از دویست‌هزار خانه در آمریکا، توانست رژیم غذایی و داده‌های مادّی به‌جامانده توسط طبقات مختلف را بازسازی کند و از این اطلاعات در راستای کاهش هزینه‌ی دولت آمریکا برای بسته‌بندی مواد غذایی استفاده نماید. از پژوهش کاربردی رائج، در مناطق مختلف جهان بارها

گرفته برداری شده است و این پژوهش یکی از دامنه-دارترین پژوهش‌های باستان‌شناسی در جهان است.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Rathje, W. and C. Murphy 2001. *Rubbish!: the archaeology of garbage*

.University of Arizona Press.

40. باستان‌شناسی صنعتی (Industrial Archaeology):
انقلاب صنعتی، چهره‌ی جوامع غربی را تغییر داد. کارخانه‌ها، دود حاصل از آنها و ساعات دقیق کار، شکل شهرها را دگرگون کرد. حتی زن‌های کارگر مجبور شدند غذای آماده تهیه کنند و همین امر خود موجب ساخت کارخانه‌های جدید شد. خانه‌ها و رستوران‌ها تغییر شکل دادند و شیوه‌ی زندگی تغییر کرد و یکباره جمعیت شهرها افزایش یافت. کارخانه‌ها برای مواد اولیه‌شان مجبور شدند که مسافرت‌های دریایی بیشتری داشته باشند و کشتی‌ها و قطارها به شدت و سرعت چهره‌ی دنیا را عوض کردند. باستان‌شناسان صنعتی این فرایند را بررسی می‌کنند. این که انقلاب صنعتی و سر برآوردن ساختارهای جدید چگونه زندگی آدمیان به‌ویژه در مغرب زمین را تغییر داد، در باستان‌شناسی صنعتی مطالعه و بررسی می‌شود.
برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Neaverson, P. and M. Palmer 2012. *Industrial Archaeology: Principles and Practice*. Psychology Press .

41. باستان‌شناسی برای مردم [باستان‌شناسی عمومی] (Public Archaeology): به شاخه‌ای از باستان‌شناسی اشاره می‌کند که برنامه‌ها و روش‌های متنوعی را برای آشنایی مردم با باستان‌شناسی تعریف می‌کند. باستان‌شناسی برای مردم، شاخه‌های متنوعی مثل باستان‌شناسی برای کودکان و رسانه‌ها دارد. یکی از جالبترین روش‌های این شاخه، طراحی بازدیدهای هدفمند از محوطه‌های باستان‌شناختی است.

برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به:

Merriman, N. 2004. *Public Archaeology*. Routledge.

امیدواریم کتاب *باستان‌شناسی چهل‌تکه*، گامی مؤثر برای ارتباط با مردم بردارد. توسعه‌ی فراگیر باستان‌شناسی، این نظام شناخت فرهنگ و تمدن انسان‌ها از دهه‌ی 1960 آن‌قدر چشمگیر بوده که شرح و بسط آن در این مختصر نمی‌گنجد و آنچه ارائه شد، فقط فهرست‌واره‌ای است.

با یکدیگر در این کتاب همراه شدیم و دیدیم که متأسفانه باستان‌شناسی در ایران راه‌های ارتباط خود با جامعه را بسیار محدود کرده و حتی بسته است، تا جایی‌که بیم حذف آن در افکار عمومی می‌رود. قدم به قدم به تاریخچه‌ی باستان‌شناسی جهان پرداختیم و آن را با ایران مقایسه کردیم و دیدیم که باستان‌شناسی فقط کالایی وارداتی برای کشورمان بوده است. پیش رفتیم و به اهمیت ماده‌ی فرهنگی در زندگی روزمره‌مان پی بردیم، چه مربوط به صدها هزار سال پیش باشد و چه همین امروز. با یکدیگر یک محوطه‌ی باستانی را کاوش کردیم و لایه به لایه آن را برداشتیم و مرور کردیم و شما را با گوشه‌ای از فعالیت‌های باستان‌شناختی آشنا ساختیم. اما داستان باستان‌شناسی و جامعه‌ی ایران مانند یک سکه است که دو رو دارد؛ یک روی آن عدم پیمودن راه‌های پیوند با جامعه‌ی معاصر توسط باستان‌شناسان است، اما روی دیگر آن مردمان کشورمان هستند. مردم ایران نیز در نواحی گوناگون این سرزمین پهناور، دریچه‌ای برای ارتباط با باستان‌شناسی نگشوده‌اند. ما به نقصان‌های خویش به عنوان باستان‌شناس اذعان داریم، اما در این همه سال که از فعالیت‌های پژوهشی - آموزشی و حفاظتی در ایران می‌گذرد، هیچ گاه پرسشی از طرف مردم ایران طرح نشده است. آنها هیچ فشاری بر باستان‌شناسان و سازمان‌های متولی این امر وارد نکرده و توقع مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی از آنان نداشته‌اند. دقیقاً نمی‌دانیم چرا؟ اما امیدواریم این کتاب آغازگر راه ارتباطی بین باستان‌شناسان و جامعه-

ی ایران باشد، پیوندی ماندگار و ناگسستنی. فراموش نکنید این کتابی برای آغاز است نه این که تصور کنیم با نوشتن آن توسط ما یا خواندن-اش توسط خواننده، دیگر چیزهای زیادی می دانیم.

فهرست تصویرها و مأخذ آنها

- تصویر 1. یک صندلی؛
<http://www.home-designing.com/2009/03/recycled-chairs>
- تصویر 2. هیتلر؛
<http://skepticism.org/timeline/july-history/7441-hitlers-policy-art-must-beautiful-edifying-easily-understood.html>
- تصویر 3. جشن های 2500 ساله .
تصویرهای 4 و 5. باستان‌شناسی گذشته‌ی نزدیک، کاوش-
های پرینگل در خصوص جنایت های جنگی صدام؛
(<http://www.archaeology.org/0901/etc/iraq.html>)
- تصویر 6. نقش برجسته ی بهرام پنجم مربوط به دوره ی
ساسانیان در تنگ چوگان؛ عکس از خبرگزاری فارس.
تصویرهای 7 و 8. محوطه‌های باستانی تورنگ تپه و
تپه‌یحیی (عکس محوطه‌ی تورنگتپه از موسسه‌ی شرق
شناسی شیکاگو).
تصویرهای 9 و 10. مجسمه‌ی بودا قبل و بعد از تخریب
توسط طالبان؛
<http://www.treklens.com/gallery/Asia/Afghanistan/photo134540.htm>
- تصویر 11. نمایی از فیلم ایندیانا جونز.
تصویر 12. باستان‌شناسی عتیقه جویی
(Vestiges of an Antiquarian, July 2009, The Pilot Web-site,
<http://www.bateman.dept.sheffield.ac.uk/>, Accessed: 20 November
2012)
- تصویر 13. ویلیام رائجه، باستان‌شناسی زباله .
تصویرهای 14 و 15. لایه‌نگاری و یافته‌های باستان-
شناختی تپه ی قلعه ی خان.
تصویر 16. تامسون
(<http://www.mitchellteachers.net/WorldHistory/MrMEar>)
- تصویر 17. بقایای انسانی از محوطه‌ی دامغانی،
سبزوار؛ سرپرست کاوش: عمران گاراژیان (1391)، عکس
از مونا باقری.
تصویر 18. اتاق کار باستان‌شناس؛ عکس از لیلیا پاپلی
یزدی
تصویر 19. استخوان های لوسی؛
(http://www.foxnews.com/images/234001/1_61_lucy_skeleton.jpg)

- تصویر 20. بازسازی انسان استرلاپیتکوس؛
(http://www.redicecreations.com/ul_img/11481lucy.jpg)
- تصویر 21. بازسازی هومو هابیلیس؛
(<http://eternitynessy8.blog.com/2011/09/06/homo-habilis>)
- تصویر 22. انسان جاوه؛
(<http://zahariahtcs.blogspot.de/2010/11/history-of-java-island.html>)
- تصویر 23. بازسازی چهره‌ی انسان پکن؛
(<http://www.stainersshow.org/last-human-slideshow/page-172-homo-pekinensis>)
- تصویر 24. بازسازی حمله‌ی یک گربه‌سان به هومو ارکتوس؛
<http://www.uiowa.edu/~bioanth/courses/Peking1.htm>
- تصویرهای 25، 26، و 27. شیوه‌ی تدفین نئاندرتال‌ها؛
http://www.ffzg.unizg.hr/arheo/ska/tekstovi/neanderthal_dead.pdf
- تصویر 28. نقاشی‌های غار لاسکو، فرانسه؛
(https://bucks.instructure.com/courses/200544/files/2586465?module_item_id=1474278)
- تصویر 29 (بالا). پیکره‌ی ونوس و یلندروف.
تصویرهای 30 و 31. پیکره‌های مربوط به پارینه‌سنگی جدید اروپا.
- تصویر 32. کشور هند، فستیوال رنگ.
تصویر 33. زنی در حال جمع کردن پنبه در مصر.
تصویرهای 34 و 35. چیزهایی قدیمی ولی آشنا.
تصویر 36. یک لایه در حال تشکیل: خانه‌ی امروزی اما تخریب‌شده در بم.
- تصویر 37. (راست) نی‌ای از دوره‌ی پارینه‌سنگی.
تصویر 38. (چپ) یک فلوت امروزی.
تصویرهای 39 و 40. بالا: بخش‌های مختلف شهر سوخته؛ پایین: بنای یادمانی شهر سوخته. (سجادی 1384)
- تصویر 41. ظروف سفالی از شهر سوخته.
تصویر 42. یک گور در شهر سوخته.
تصویر 43. زباله‌های خانگی؛
(http://www.canterburytrust.co.uklearninggallerieshistory_rubbish)
- تصویر 44. زباله‌دانی در یک محوطه‌ی باستانی؛
www.museumoflondonarchaeology.org.ukNewsProjectsArchiveNews07MoLASwinsAHRCgrant.h
- تصویر 45. نمونه‌هایی از ابزار سنگی.
تصویر 46. چشم‌انداز خرم‌آباد؛ عکس از جلال عادل.

- تصویر 47. دهانه‌ی غار قمری؛ خرم‌آباد؛ .
 تصویر 48. محوطه‌های نوسنگی؛
<http://www.sciencedirect.com/science/article/pii/S1687157X11000254#>
 تصویر 49. تصویر ماهواره‌ای دشت شوشان (علیزاده 1387).
 تصویر 50. عکس هوایی از محوطه‌ی باستانی شوش (عکس از موسسه شرق‌شناسی شیکاگو)
 تصویر 51. عکس هوایی از تخت جمشید (عکس از موسسه شرق‌شناسی شیکاگو)
 تصویر 52. تخت جمشید.
 تصویر 53. نمونه‌ای از یک تپه‌ی باستانی.
 تصویرهای 54 و 55. یک محوطه‌ی باستانی.
 تصویرهای 56، 57، و 58. شناسایی محوطه‌های باستانی در منطقه‌ی کویری.
 تصویرهای 59، 60، 61، و 62. گردآوری اطلاعات پایه؛ محوطه‌ی آل راودا در سوریه (BenechT Christopher 2007).
 تصویر 63. نمونه‌هایی از کاوش در مقیاس مکانی و زمانی.
 تصویر 64 (بالا). کاوش در مقیاس افقی، دارستان، بم.
 تصویر 65 (پایین). کاوش در مقیاس زمانی، قلعه‌خان.
 تصویر 66. گمانه‌ی یک تپه قلعه‌خان.
 تصویر 67 (راست). خشت‌های سیگاری.
 تصویر 68 (چپ). پیکرک‌های گلی.
 تصویر 69 (بالا). لایه‌بندی، قلعه‌خان.
 تصویر 70 (پایین). لایه‌نگاری، قلعه‌خان.
 تصویرهای 71 و 72 (بالا). سفال‌های قرمز منقوش؛ قلعه‌خان.
 تصویر 73 (پایین). خشت‌هایی با رنگ خاکستری.
 تصویر 74. استقرار معاصر بر روی سازه‌ی عظیم تاریخی.
 تصویر 75. خط راه‌آهن که از میان تپه‌حصار گذشته است؛ عکس از مسعود بوربور.

منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند، 1389، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی گل‌محمدی، احمد و محمد فتاحی، تهران: نشر نی.
- پاتس، دنیل، 1385، *باستان‌شناسی عیلام*، ترجمه‌ی زهرا باستی، تهران: سمت.
- پرو، ژان، ژنویو دولوفوس، 1376، *شوش و جنوب غرب ایران، تاریخ و باستان‌شناسی*، ترجمه‌ی هایده اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، 1384، *تاریخ ایران قبل از اسلام*، تهران: نشر مالک.
- رنفرو، کالین و پل بان، 1390، *مفاهیم بنیادی در باستان‌شناسی*، ترجمه‌ی اکبر پورفرج و سمیه عدیلی، تهران: سمیرا.
- سیدسجادی، سیدمنصور، 1384، *نخستین شهرهای فلات ایران*، جلد 1 و 2، تهران: سمت.
- فاگان، برایان، 1382، *سرآغاز در آمدی بر باستان‌شناسی (اصول، مبانی و روش‌ها)*، ترجمه‌ی غلامعلی شاملو، تهران: سمت.
- عبدی، کامیار، 1388، «باستان‌شناسی و پتانسیل آموزشی آن»: *دوفصلنامه پژوهش‌های باستان‌شناسی*، سال اول، شماره‌ی دوم: 14-1. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- علیزاده، عباس، 1387، *شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان*، شهرکرد: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری.
- گاراژیان، عمران و لیلا پاپلی یزدی، 1389، *بم بودن یا نبودن، قوم باستان‌شناسی فاجعه بم پس از زلزله*، مشهد: پاپلی.

- گرین، کوین، 1383، *مقدمه‌ای بر باستان‌شناسی*، ترجمه‌ی فرهنگ خادمی ندوشن و فروزنده جعفرزاده‌پور، تهران: دانشگاه تربیت مدرس (دفتر نشر آثار علمی).
- مایر، ارنست، 1384، *جمعیتها، گونه‌ها و تکامل*، ترجمه‌ی دکتر جمشید درویش، تهران: واژگان‌خرد.
- نگهبان، عزت‌الله، 1384، *شوش یا کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان*، تهران: سبحان نور.
- نگهبان، عزت‌الله، 1385، *مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران*، تهران: سبحان نور.
- هیتلر، آدولف، 1341، *نبرد من*، ترجمه‌ی فرشاد، چاپ سوم، تهران: کانون معرفت.
- Aczel, Amir D., 2007, *The Jesuit and the skull: Teilhard de Chardin, evolution, and the search for Peking Man*, University of California.
- Andrews, Peter and Chris Stringer, 1989, *Human evolution: an illustrated guide*, Cambridge university press.
- Beck, Roger B.; Linda Black, Larry S. Krieger, Phillip C. Naylor, Dahia Ibo Shabaka, 1999, *World History: Patterns of Interaction*. Evanston.
- BenechT Christopher, 2007, The use of "space syntax" for the study of city planning and household from geophysical map: the case of Dura-Europos, "Städtisches Wohnen im östlichen Mittelmeerraum 4. Jh. v. Chr._1. Jh. n. Chr., Vienne : Austria.
- Britanica educational publishing, 2011, *Primates*, Rosen Publishing group.
- Bradley, Richard, 2002, *The past in prehistoric societies*, Routledge.
- Conard, Nicholas J. and Jürgen Richter, 2011, *Neanderthal Lifeways, Subsistence and Technology: One Hundred and Fifty years of Neanderthal study*.
- Cowen , Richard, 2000, *History of life*, Wiley- Blackwell.
- Cunnane, Stephen C. and Kathlyn Moore Stewart, 2010, *Human Brain Evolution: The Influence of Freshwater and Marine Food Resources*, John Wiley and sons.
- De Waal , Frans, 2007: 2^{5th} edition, *Chimpanzee politics: power and sex among apes*, JHU press.
- Dunsforth, Holly, 2007, *Human origins 101*, ABC clio.

- Fagan, Brian, 2011, *Cro-Magnon: How the Ice Age Gave Birth to the First Modern Humans*, Bloomsbury.
- Finlayson , Clive, 2009, *The humans who went extinct: why Neanderthals died out and we survived*, Oxford University Press.
- Foley, William A, 1997, *Anthropological linguistics: an introduction*, Wiley Blackwell publishing.
- Gary, Gray G., 1995, *Wildlife and people: the human dimensions of wildlife ecology*, University of Illinois press.
- Ibbons, Ann, 13 March 1998, Paleoanthropology: Ancient Island Tools Suggest Homo erectus Was a Seafarer, *Science* 279 (5357): 1635_1637.
- Johanson, Donald and Kate Wong, 2010, *Lucy's Legacy: The Quest for Human Origins*, Crown Publishing Group.
- Jokilehto, J, 2005, Definition of Cultural Heritage (References to documents in history), ICCROM, Working Group "Heritage and Society". http://cif.icomos.org/pdf_docs/Documents%20online/Heritage%20definitions.pdf
- Lewin, Roger and Robert Foley, 2004, *Principles of human evolution*, Wiley Blackwell publishing.
- Liberman, Philip, 2001, *Human language and our reptilian brain*, Harvard University Press.
- Linda Stone, Paul F. Lurquin, Luigi Luca Cavalli-Sforza, 2007, *Genes, culture, and human evolution: a synthesis*, Wiley Blackwell publishing.
- Mellars, Paul, 1996, *The Neanderthal legacy: an archaeological perspective from western Europe*, Princeton university press.
- Meskell, Lynn 2002. Negative Heritage and Past Mastering in Archaeology. Anthropological.
- Mounier, Aurélien; François Marchal and Silvana Condemi, 2009, Is Homo heidelbergensis a distinct species? New insight on the Mauer mandible, *Journal of Human Evolution*, Volume 56:219-246.
- Okilehto, JJ, 2005, Definition of Cultural Heritage: References to Documents in History (Originally for ICCROM /1990), Revised for CIF :15 January 2005, ICCROM Working Group Heritage Society//JJ.
- Panopio, Isabel S., and Rolda, Realidad Santico, 1992, *Society & Culture*, Goodwill trading company.
- Patterson, Thomas and Charles Orser, 2004, *foundations of social archaeology, selected writings of V.Gordon Childe*, Berg.
- Pettitt, Paul, 2010, *The Palaeolithic Origins of Human Burial*, Taylor and Francis

- Preucel, Robert, 2006, *Archaeological Semiotics*, Blackwell publishing.
- Pringle, Heather, 2009, *Forensic archaeologists uncover evidence of a secret massacre—and help convict Saddam Hussein of crimes against humanity*, *Archaeology*, Volume 62, Number 1.
- Prott & Patrick J.O Keefe, 1992, "Cultural Heritage or Cultural Property"?, *International Journal Of Cultural Property* 1:307-321. Pullar, Judith, 1990, Tepe Abdul Hosein, Aneolithic site in western Iran excavations 1978, BAR, International series 563.
- Renfrew, Colin & Bahn, Paul, 1991, *Archaeology: Theories, Methods & Practice*, London, Thames & Hudson.
- Rowley-Conwy, P. 2007. *From Genesis to Prehistory. The archaeological Three Age System and its contested Reception in Denmark, Britain and Ireland*. Oxford University Press.
- Ruse, Michael and Joseph Travis, 2009, *Evolution: the first four billion years*, Harvard University Press.
- Scott Allen, John, 2009, *The lives of the brain: human evolution and the organ of mind*, Harvard University Press.
- Seth, P. K., 2003, *Understanding evolution of man: an introduction to palaeoanthropology*, Gyan books.
- Shanks, Micheal, 1992, *Experiencing of the past*, Routledge, London and New York.
- Smith, Philip, 1986, *Paleolithic archaeology in Iran*, The American Institute of Iranian studies, University of Pennsylvania.
- Stanley A. Rice, 2007, *Encyclopedia of evolution*, infobase Publishing.
- Stein, Aurel, 1931, *An archaeological tour to Gedrosia*, Cosmo Publications.
- Trigger, Bruce, 1989, *a history of archaeological thought*, Cambridge university press.
- Trigger, Bruce, 2007, *Understanding early civilizations*, Cambridge university press.
- Thomas, J., 2000, *Interpretive Archaeology*, London and New York: Leicester University.
- Renfrew, Colin and Paul Bahn, 1996, *Archaeology, theories, methods and practice*, Thames and Hudson.
- Rightmire, Philip G., 1990, *The Evolution of Homo Erectus: Comparative Anatomical Studies of an Extinct human species*, Cambridge university press.

